



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



نویسنده: دکتر اسعد و عبد القاسم

در جستجوی حقیقت

مترجم: اسد علی خان، مترجم: اسد علی خان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جستجوی حقیقت

نویسنده:

محمد جواد مهری

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	در جستجوی حقیقت
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۷	مقدمه مترجم
۲۵	پیشگفتار
۳۸	بخش یکم
۳۸	اشاره
۴۰	امامت
۴۲	نصوص امامت
۴۲	اشاره
۴۶	اهل بیت چه کسانی اند؟
۵۳	استدلالاتی دیگر بر عصمت اهل بیت
۵۳	اشاره
۵۸	دلایل اثبات عدد امامان و خلفای پیامبر
۶۳	دلایل خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام
۶۸	استدلالاتی دیگر بر خلافت علی علیه السلام
۷۵	مخالفت عامه مسلمانان با نصوص امامت
۷۷	منع بعضی از اصحاب، رسول خدا را از نگارش وصیتش
۸۴	امتناع برخی اصحاب از شرکت در سپاه اسامه
۸۸	رویدادهای سقیفه و بیعت با ابوبکر
۸۸	اشاره
۹۵	آیا پیامبر اشاره ای به خلافت ابوبکر کرده بود؟

- ۹۸ خشم فاطمه علیها السلام
- ۹۸ اشاره
- ۱۰۳ آیا مرگ فاطمه، مرگ جاهلیت بود؟!
- ۱۰۷ خلافت عمر
- ۱۱۰ خلافت عثمان
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۳ کشته شدن عثمان
- ۱۱۸ بیعت با امام علی علیه السلام
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۸ حادثه جمل و خروج ام المؤمنین
- ۱۲۲ افسانه عبدالله بن سبا
- ۱۲۶ جنگ صفین و سرپیچی معاویه
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۳۴ شهادت امام علی علیه السلام
- ۱۳۶ پیمان صلح و شهادت امام حسن علیه السلام
- ۱۳۹ نهضت کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۴۸ بخش دوم
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۵۰ عدالت اصحاب
- ۱۷۰ بخش سوم
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۲ شیعه و قرآن کریم
- ۱۸۴ بخش چهارم
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۶ شیعه و سنت پاک پیامبر
- ۱۸۶ نظر دو گروه درباره سنت

- ۱۹۰ نظر دو گروه درباره عصمت پیامبر
- ۲۰۴ ابوهریره و روایتهای بسیارش
- ۲۱۵ تأملی با بخاری در صحیحش
- ۲۲۲ بخش پنجم
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۴ ازدواج موقت
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۳۶ متعه حج
- ۲۴۰ بخش ششم
- ۲۴۲ مهدی منتظر و فتنه ها
- ۲۶۳ درباره مرکز

سرشناسه: قاسم، اسعد و حید

عنوان و نام پدیدآور: در جستجوی حقیقت / اسعد و حید القاسم؛ ترجمه محمد جواد مهری.

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، 1371.

مشخصات ظاهری: 253 ص.

فروست: مرکز نشر بنیاد معارف اسلامی قم؛ 18.

شابک: 900 ریال؛ 35000 ریال: چاپ سوم: 978-978-600-146-000-5 یادداشت: چاپ دوم: 1372. یادداشت: چاپ سوم:

1389. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: مهری، سید محمد جواد، 1326 - ،

مترجم شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره: 5/BP212/ق4د2 1371

رده بندی دیویی: 297/417

شماره کتابشناسی ملی: م 71-2702

ص: 1

اشاره

در جست و جوی حقیقت

دکتر أسعد وحید القاسم

ترجمہ

سیّد محمد جواد مہری

بنیاد معرف اسلامی قم

ص: 3

قاسم، اسعد وحید، -.

در جستجوی حقیقت / مؤلف اسعد وحید القاسم؛ ترجمه سید محمد جواد مهری. - قم: بنیاد معارف اسلامی، 1389

253 ص. - (مرکز نشر بنیاد معارف اسلامی؛ 18)

ISBN: 978 - 500 - 146 - 000 - 5 ریال: 35000

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

چاپ سوم: 1389.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

1. شیعه دفاعیه ها وردیه ها. 2، علی بن ابی طالب (ع)، امام اول 23 قبل از هجرت - 40 ق.

اثبات خلافت. الف. مهری، سید محمد جواد، 1326 -، مترجم. ب. بنیاد معارف اسلامی.

ج. عنوان.

BP 212\5\ق2د4

297\417

1398

نام ... در جست و جوی حقیقت

مؤلف ... دکتر اسعد قاسم

ترجمه ... سید محمد جواد مهری

ناشر ... بنیاد معارف اسلامی

نوبت چاپ ... سوم بهار 1389

تیراژ ... 5000 نسخه

چاپ ...

قیمت ...

شاپک ... 5-000-146-600-978

I 978 - 500 - 146 - 000 - 5 ... ISBN

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

قم تلفن 09127488298 7732009-نمبر 7743701 ص.پ 37185\768 www.maarefislami.com

E-mail:info@maarefislami.COM

ص:4

عنوان صفحه

مقدمه مترجم ... 9

پیشگفتار ... 17

بخش یکم

بخش یکم ... 31

امامت ... 33

نصوص امامت ... 35

اهل بیت چه کسانی اند؟ ... 39

استدلالاتی دیگر بر عصمت اهل بیت ... 46

دلایل اثبات عدد امامان و خلفای پیامبر ... 51

دلایل خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام ... 56

استدلالاتی دیگر بر خلافت علی علیه السلام ... 61

مخالفت عامه مسلمانان با نصوص امامت ... 68

منع بعضی از اصحاب، رسول خدا را از نگارش وصیتش ... 70

امتناع برخی اصحاب از شرکت در سپاه اسامه ... 77

رویدادهای سقیفه و بیعت با ابوبکر ... 81

آیا پیامبر، اشاره ای به خلافت ابوبکر کرده بود؟ ... 88

عنوان خشم فاطمه علیها السلام ... 91

آیا مرگ فاطمه، مرگ جاهلیت بود؟ ... 96

خلافت عمر ... 100

خلافت عثمان ... 103

کشته شدن عثمان ... 106

بیعت با امام علی علیه السلام ... 111

حادثه جمل، و خروج ام المؤمنین ... 111

افسانه عبدالله بن سبا ... 115

جنگ صفین و سرپیچی معاویه ... 119

شهادت امام علی علیه السلام ... 127

پیمان صلح و شهادت امام حسن علیه السلام ... 129

نهضت کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام ... 132

بخش دوم

بخش دوم ... 141

عدالت اصحاب ... 143

بخش سوم

بخش سوم ... 163

شیعه و قرآن کریم ... 165

بخش چهارم

بخش چهارم ... 177

شیعه و سنت پاک پیامبر ... 179

نظر دو گروه در باره سنت ... 179

نظر دو گروه در باره عصمت پیامبر ... 183

ابوهریره و روایتهای بسیارش ... 197

تأملی با بخاری در صحیحش ... 208

بخش پنجم

بخش پنجم ... 215

ازدواج موقت ... 217

متعه حج ... 229

بخش ششم

بخش ششم ... 233

مهدی منتظر و فتنه ها ... 235

ص: 7

... و تو ای مسافر در مانده؛ به این دشت پرخطر و به این وادی بلا خواه ناخواه، آمده ای؛ نه به دلخواه خود که تو را آورده اند. و اکنون تیرهای بلا از 72 سوی بر روی تو نشانه می روند که در هر يك گام برداری، گام در راه هلاکت گذاردهای و به سوی «بوار» رهنمون شده ای. فقط يك راه ويك صراط پیش پای تو باز شده است که تو را به سلامت، به آن سوی مرز، به مقام امن، به فردوس برین، به رضوان آفریدگارت می رساند و رهنمایت با دلسوزی و رأفت، تو را به این راه دعوت می کند:

«مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح، من ركبها نجی 'ومن تخلف عنها غرق وهوی'» و هر چند راهی طولانی در پیش داری ولی آرام و مطمئن باش که در مسیر خویش، دوازده چراغ تابان، دوازده ستاره درخشان، نور خدا را بر تو و بر مسیرت می تابند «مثل نوره کمشکاة فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کانها کوكب دری یوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية» نه بسوی شرق و نه به سوی غرب، بلکه صراط مستقیم، در افق ولایت، به سوی خدا، به سوی نور مطلق «نور

علی نور» هرچه می بینی نور است و روشنائی؛ فروغ است و هدایت؛ راه است و صراط مستقیم «الیمین والیسار مضلة والطریق الوسطی هی الجادة».

پس چه جای درنگ است. برو! بشتاب! نهراس! وسوسه مکن! خناسان فریبت ندهند؛ شیاطین گولت نزنند. تو به طرف شجره مبارکه روانه شده ای و بارب الاریاب بیعت کرده ای؛ دست خدا با تو است و رضوان الهی در انتظارت.

مگر تو از روز الست با خدایت پیمان نبستی؛ پس پیمان شکن مباش.

مگر تو با رسول خدا بیعت نکردی؛ پس بر بیعتت پابرجا باش.

مگر تو به قرآن قول ندادی که از تقلید کورکورانه و تعصب جاهلانه دست برداری و برای خودت شخصیت قائل باشی، پس شخصیت را حفظ کن.

مگر تو خواستار همنشینی با اولیای خدا در کشتی نجات نشدی، پس خود را در دریای غفلت و نادانی، غرق مساز.

اگر می خواهی در روز رستاخیز، کتابت را در دست راست بدهند و اگر خواهان روسفیدی در روزی هستی که «تَبَيُّضُ فِيهِ وُجُوهُ وَ تَسْوَدُّ فِيهِ وُجُوهُ» پس لااقل اندکی از وقت خود را به مطالعه پرداز تا به گنجهای پر از لؤلؤ و مرجان دست یابی و از سردرگمی و حیرت بیرون آئی.

خدا تو را عقل و شعور داده، باید آن را در مهمترین کار (هدف از زندگی) بکارگیری؛ نگو به من چه که گذشتگان چه کردند؟ نگو به من چه که در تاریخ چه گذشت؟

مگر تو جزئی از این امت نیستی و مگر تو وابسته به همین تاریخ نمی باشی؟ پس باید بدانی چه گذشت و باید حق را از باطل، با دیدی باز، تشخیص دهی و این میسر نیست جز با تلاش؛ تلاشی همراه با عمل؛ عملی همراه با ایمان؛ ایمانی همراه با علم؛ علمی همراه با شناخت و شناختی همراه با یقین. بخوان تا به یقین برسی و بیاندیش تا حق را در آغوش گیری.

در جان زن! در لجنزار طبیعت نمان! در کژراهها مرو، که تو برای مردن آفریده نشده ای. تو باید زنده و جاوید بمانی. پیروی از نیکان کن و راه را از رهنمایان بپرس تا به شجره طوبی سوقت دهند.

نگو که از نیاکانم پیروی می کنم و نگو که بی دلیل و بی مرشد، بی هدف و بی مقصود، به راهی که آنان رفته اند، می روم.

آیا احتمال نمی دهی که راه خطا رفته باشند؟ نمی پنداری که یکی از آن 72 راه انحرافی را پیموده باشند. «ستختلف امتی علی ثلاث و سبعین فرقه، فرقة ناجية و الباقون في النار» پس تو چرا؟ تو که دلیل داری! تو که در دوران پیشرفت و مدیّت زندگی میکنی! تو که می خواهی جاودانه بمانی؛ تو که خود را لایق حمل امانت الهی می دانی؛ تو که در احسن تقویم آفریده شده ای پس نگذار به اسفل السافلین ات ببرند.

تو که خود را عضوی از امت اشرف کائنات میدانی؛ تو که می خواهی جانشین خدا در روی زمین باشی؛ تو که می خواهی پشت سر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) راه روی و گام در گام او گذاری؛ تو که می خواهی از پیامبرت و سرورت و رهبریت و امیدت

و محبوبت فرمان ببری و از او اطاعت کنی «ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

پس فکر کن، بیاندیش، تأمل کن، دقت کن، بی راهه مرو، خدا را میازار، پیامبرت را خشمگین مساز، با قرآن بیگانه مباش و سرانجام... رابطه ات را با اهل بیت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم)، با واسطه های فیض الهی و با نور چشمان رسول خدا، قطع مکن که همانا خدایشان از هر رجس و پلیدی دور ساخته و پاک و مطهر و معصومشان قرار داده.

اینان چراغ هدایت و ستونهای کشتی نجات و اجر رسالت رسول الله اند «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى!»!

اینان آیات محکمت خدا هستند.

اینان زنده کنندگان علم و دانش و از بین برندگان جهل و نادانی هستند.

اینان ستونهای اسلام و پناهگاههای قرآن هستند.

اینان خاندان نبوت و کان های رحمت و فرودگاه فرشتگان و جایگاه رسالت اند.

اینان پیشوایان بندگان و ستون های زمین و درهای ایمان و امانت داران خدایند.

اینان نشانه های تقوا و روشنی بخش تاریکی هاینند.

اینان پسندیدگان و برگزیدگان عالم غیب اند تا اسرار الهی را در این عالم نگهدارند.

اینان نگهدارندگان راز نهان رسول خدا صلی الله علیه وآله و خزینه های دانش و مرجع حکمتهای آن حضرت می باشند.

اینان کوه های استوار دین هستند تا آن را از بادهای مخالف دشمنان حفظ نمایند.

بوسیله آنها حق به اصل و موضع خود باز می گردد و باطل و نادروستی از جایگاهش دور و نابود می شود.

بوسیله آنها بندگان خدا، هدایت و راهنمایی می شوند و مردگان ضلالت، احیا می گردند.

پس باید به اینان روی آوری و از راه و روششان جدا نشوی و رفتار و کردارشان را پیروی کنی که هرگز تو را از راه راست و صراط مستقیم خارج نسازند و به هلاکت و گمراهی برنگردانند.

نویسنده کتاب حاضر: دکتر اسعد وحید القاسم؛ او نیز از کسانی بود که در گذشته به تقلید نیاکان، از راه اهل بیت بدور بود ولی با لحظه ای تأمل و اندیشه، پرده را از جلوی دیدگانش برداشت و اسلام ناب محمدی را در بر گرفت و همراه با راستگویان شد و سوار بر کشتی نجات الهی گشت و به سوی نور و روشنائی و هدایت و رضوان، رهنمون شد.

او «در جستجوی حقیقت» بسیار گشت و برای رسیدن به آن، تلاشی سخت و کوششی بی امان نمود تا اینکه خداوند راه خود را به او نمایاند: «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».

نویسنده محترم در قریه «دیرالغصون» در فلسطین اشغالی بدنیا آمد. پس از گرفتن دیپلم، برای تکمیل درس، به اردن رفت، سپس به «فیلیپین» رهسپار شد و در آنجا لیسانس هندسه شهری گرفت، پس از آن فوق لیسانس در اداره ساختمان گرفت و اکنون پس از تکمیل بحث خویش تحت عنوان «اداره حکومت اسلامی» دکترا در «اداره حکومتی» گرفته است.

کتابش را که «در جستجوی حقیقت»، نگاشته، راه را پیش پای تو - ای که در پی گمشده ات می گردی -، گشوده است، آن را با دقت واز آغاز تا پایان بخوان، تا اینکه تو با زحمتی کمتر به همان راه مستقیم رهنمون گردی. خدایت توفیق دهد و نویسنده محترم را جزای خیر عطا فرماید.

سید محمدجواد مَهری

ص: 16

چقدر تأسف بار است وضعیت کنونی مسلمانان که امتهای گوناگون بر آنان چیره شدند و استعمار توانست میان این امت واحده، چنان اختلاف و تفرقه افکنی کند که مسلمانان، دشمن خود را از یاد برده و به جان هم افتند و استعمار به اهداف پلید خود دست یابد.

و گویا بر دشمنان اسلام، سخت و دشوار است که این بیداری و رشد و هشیاری فرزندان امت اسلام و تلاش های مقدّسی که در راه تحقق یافتن اهداف قرآن و سنّت در کشور هایمان به وقوع می پیوندد را ببینند و دم فرو بندند، بویژه اینکه یکی از این تلاشها به پیروزی رسید و صدمه ای جبران ناپذیر بر پیکره استکبار جهانی وارد ساخت. و از این روی، استکبار پیوسته می کوشد که با تمام توان، این پیروزی بزرگ را به شکست مبدّل سازد و بدین خاطر، در سالهای اخیر دست به زنده کردن و احیای اختلافهای قومی و تعصّبات مذهبی میان اهل سنت و شیعه، زده است و این امر مهم را به دست نشانندگان استعمار در سرزمین های اسلامی بویژه حاکمان غاصب حجاز که بر مقدسات ما زیر پوشش خدمت به حرمین شریفین، مسلّط

ص: 19

شده اند، واگذار نموده است و اینان نیز به نوبه خود، اجرای آن را به وعظ السلاطین در عربستان و خارج آن موکول کرده اند که آنها از هر اقدامی، من جمله تألیف و نشر کتابهای گوناگون در به مسخره گرفتن و طعنه زدن به عقاید شیعیان و تهمت زدن آنان به کفر و مجوسیت و نصرانیت و یهودیت و دیگر یاوه گوئی ها، فروگذار نبوده و نیستند. و بسیار جای تأسف و تأثر است که گروه زیادی از ساده لوحان و متعصبان، قربانی این هجوم و حشیانه شده اند تا جائی که بدون تحقیق و بررسی و کنکاش در آن کتابهای زهرآگین که در سطح گسترده و در میلیونها نسخه در سراسر جهان اسلام منتشر شده است، آن مطالب مسموم را تصدیق کرده و جاهلانه پذیرفته اند.

و من هم مانند دیگر مسلمانان، مورد چنین هجومی قرار گرفتم؛ همان هجومی که برخی از احزاب و حرکت ها، به آن می پرداختند؛ گویا کاری جز حمایت اهل سنت از خطر تشیع! ندارند و چاره ای نیست جز اینکه اهل سنت را نسبت به عقاید این طایفه - که بقول آنان از یهودیت و مجوسیت سرچشمه گرفته است - آگاه سازند!!

من از آغاز، چنین هجومی را محکوم کردم زیرا از روش بی ادبانه و مغرضانه ای در معرفی تشیع برخوردار بود، گو اینکه می دیدم بیشتر با مبالغه و تهمت همراه است. و هرچند من خود از پدر و مادری سنی در فلسطین بدنیا آمدم که بیشتر آنان اهل سنت و جماعت اند و هر چند که اهل سنت را پیروان راستین اسلام می دانستم، ولی هرگز به کفر شیعیان تن در نمی دادم و تنها چیزی که درباره شان می دانستم، این است که مقام «علی» را بالا

می بردند و بر دیگر اصحاب برترش می دانستند که بیشتر اهل سنت او را سزاوار این مقام والاندانسته و چهارمین خلیفه اش می پندارند و او را با سایر اصحاب که در میان آنان حتی معاویه و عمرو بن عاص نیز وجود دارد، یکسان می دانند، ولی بهر حال این مبالغه در مقام علی، بنظر من، آنان را از چارچوب اسلام خارج نمی کرد؛ هر چند سخنان گوناگونی درباره عقاید شیعیان رد و بدل می شد که مثلاً علی را از سایر پیامبران برتر می دانند و معتقد به اشتباه جبرئیل در دادن پیام و وحی به پیامبرند!! بلکه گاهی او را به حد الوهیت بالا می برند!! و حتی قرآنی که آنان دارند با قرآن ما فرق دارد... ولی من به آن یاهو سرایان اهمیتی نمیدادم چرا که هرگز - تا زنده هستم فراموش نمی کنم آنچه دبیر دینی ما روزی به ما گفت:

«شیعیان گروه های متعددی هستند که برخی واقعاً علی را خدا می دانند ولی گروه امامیه اثنا عشریه - که جعفری نامیده می شوند - نزدیکترین گروهها به اهل سنت اند و پیروان این طایفه مسلمان اند».

و چون این سخنان از شخصیتی شنیده شده بود که به صلاحیت و تقوا و فراگیری دانش و اطلاعاتش معتقد بودم و همچنین او را مردی معتدل و میانه رو دانسته و در انتقادش به دیگران و یا پیروی از مذهبش، واقع بینش می دانستم، لذا این سخنان در طول سالها و روزهای متمادی، در گوشم طنین انداز بود. از آن که بگذریم، سخنان یکی دیگر از خویشاوندانم که انسانی والا و خداجوی بوده و در خلوص او هیچ شك و تردیدی نداشتم نیز در من تأثیر بسزائی گذاشته بود که وی همواره بر

ص: 21

وحدت و انسجام سنی و شیعه، اصرار و تأکید می کرد، و این مطلب در وجودم کاملاً رسوخ کرد تا آنجا که به يك حقیقت انکارناپذیر مبدل شد، بویژه هنگامی که دانستم بسیاری از علمای اهل سنت این زمان و رهبران معاصرشان شیعیان را مسلمانانی موحد و یکتاپرست می دانند، مانند امام شهید حسن البنا، شهید سید قطب، علامه مودودی، شیخ عبدالحمید کشک، علامه شیخ محمد غزالی، شیخ شلتوت، استاد بهنساوی، تلمسانی، انور الجندی، حسن ایوب، سعید حوی، فتحی یکن، ابوزهره، یوسف العظم، غنوشی و بسیاری دیگر که به خواندن کتابهایشان توفیق یافتم؛ کتابهایی که امروزه قفسه های کتابخانه های نسل بیدار مسلمان را پر میکنند.

و بدینسان هیچ شك و تردیدی نداشتم که شیعیان، قطعاً مسلمان اند، گو اینکه هیچ فرقی میان سنی و شیعه نمی گذاشتم چرا که نسبت به اختلافهای میان آنان، چشم پوشی می کردم و بر این باور بودم که به هیچ وجهی، این اختلافات آنان را به دو گروه مسلمان و کافر، تقسیم نمی کند. بهر حال نه از تفصیل آن مسائل اطلاعی داشتم و نه حاضر بودم در آن باره بیان دیشم یا در آن کنکاش کنم، چرا که احساس نیاز به تقشیش تاریخ نمی کردم و معتقد بودم چنین بحثهایی، بی فایده و بی اثر است و در آن زمان به این نتیجه رسیده بودم که پیگیری این اختلاف ها خود يك نوع فتنه گرایی است که باید از آن دوری جست خصوصاً که هر دو گروه مسلمان اند و با همان دیدی که علی و معاویه را به آن می نگریستم - علی رغم آنچه میان آنان گذشته بود- به اهل سنت و شیعیان نیز همانگونه می نگریستم!

ص: 22

در سالهای بین 80 و 90 میلادی بود که به دیار غربت برای تکمیل درسه‌های دانشگاهیم روانه شدم که همزمان با آن، شعله‌های این فتنه فراگیر شده و به اوج خود رسیده بود و فریادهای دوری جستن از شیعیان، از هر سوی بلند شده بود که غالباً همراه با توهین به انقلاب اسلامی ایران و شخص رهبر و پیشوایش بود و من بر این باور بودم که آن بزرگوار هدف واقعی تمام این حمله‌ها و هجوم‌ها است و بسیار اتفاق می‌افتاد که خود را ناچار به دفاع می‌دیدم؛ تنها به خاطر اینکه معتقد به کفر شیعیان نبودم، ولی هر وقت به دفاع می‌پرداختم، با هجومی شدیدتر و سهمگین‌تر مواجه می‌شدم تا آنجا که یکی از مهاجمان روزی به من گفت که باید يك راه را برگزینم و مذهبم را خوب مشخص کنم، پس دیگر روا نیست که هم سنی باشم و هم به شیعیان تمایل داشته و در همان حال انقلاب اسلامی ایران را مورد تأیید قرار دهم! زیرا این مسئله - به نظر او - مسئله عقیده است و نباید در آن سهل‌انگاری نمود!! و از شما پنهان نمی‌کنم که گاهی مواجه با تحریک و سر درگمی می‌شدم زیرا به خوبی از مذهب شیعه آگاهی نداشتم و نمی‌دانستم در پاسخ ادعای برخی که بر عقاید شیعیان خرده می‌گرفتند - مانند امامت و عصمت و تقیه و تکفیر اصحاب - چه بگویم تا آنجا که کم‌کم درباره «حقیقت تشیع» به تردید افتادم و احساس نیاز به درک عقاید شیعیان و اهمیت این امر نمودم. و بدینسان ناگزیر به سوئی کشیده شدم که بسیاری از آن می‌گریزند؛ و این همان «در جستجوی حقیقت» است؛ تا تلاشی باشد برای بستن پرونده‌ ماه‌های طولانی از شك و سرگردانی.

ولی چگونه به آن قیام کنم، آیا بسنده کنم به آنچه نویسندگان اهل سنت در مورد تکفیر شیعیان نگاشته اند که به تحقیق در گذشته بسیاری از آن را مطالعه کردم و به هیچ نتیجه قانع کننده ای دست نیافتم چرا که بیشتر آن نویسندگان از اخلاق و ادب و انتقاد سازنده و بحث مفید همراه با استدلال بدور بودند؟ آیا بسنده کنم به نظرات معتدلین از اهل سنت که اختلاف میان سنی و شیعه را سر و صدائی ساختگی می پندارند مانند غزالی و بهنساوی و دیگران و این نظرات هیچ گرهی را نمی گشاید بلکه همچنان آن مشکل را از نقطه آغاز، پابرجا و حل ناشدنی رها می کند.

پس راهی جز دریافتن «حقیقت» از کتابهای شیعیان برایم نیست. ولی این گزینش را در آغاز بی فایده می دانستم زیرا بر این باور بودم که شیعیان در استدلالهای خود به احادیث خودشان تمسک می جویند و این نزد ما پذیرفته نیست؛ اما پس از چندی یکی از دوستان کتابی را به من داد که نامش «مراجعات» بود و آن دوست هم مانند من در پی تحقیق از «حقیقت تشیع» بود و او نیز به نوبه خود این کتاب را از یکی از دوستان شیعه اش دریافت کرده بود که وی را دعوت به مطالعه و خواندنش نموده بود.

هرچند نویسنده کتاب «مراجعات» شیعه است ولی وقتی دیدم عقاید شیعیان را با آنچه نزد اهل سنت است مخصوصاً صحیحین (بخاری و مسلم) به احتجاج می گذارد. مرا به شگفتی واداشت. و من برآستی در آن یافتم که حقیقتاً برای جستجوی این حقیقت که مردم را متحیر و متفرق نموده، ترغیب و تشویق می نماید. و همواره تلاش می کردم با برخی از دوستان درباره

مطالب آن کتاب به بحث و گفتگو بنشینیم که همانا محتوای کتاب، عبارت است از نامه هائی که ردّ و بدل شده است میان يك عالم و دانشمند سنیّ به نام شیخ سلیم بشری که خود، شیخ جامع ازهر است و يك عالم شیعی که امام شرف الدین عاملی از لبنان است و مهمترین مسائل اختلافی سنی و شیعه را بررسی می کند.

مخفی نماند که آنچه من در آن کتاب خواندم، مایه شگفتی و تعجب فزون از حدّ من شد و هیچ اغراق و گزاف نمی گویم که از محتوایش، سخت صدمه دیدم زیرا هرگز باور نمی کردم اختلاف بین شیعه و سنی به آن صورتی است که در کتاب می دیدم؛ و به این حقیقت نیز دست یافتم که نسبت به تاریخ و حدیث، جاهل بودم مانند بسیاری از آنان که بر این موضوع اطلاع حاصل کردند و آنان را خود دیدم و با آنها همصحبت شدم که در میان آنان برخی مدرک دکترا در علوم اسلامی نیز داشتند و صحبت از آن خواهد آمد.

بعضی از حقایقی که در آن کتاب بود، آنچنان در ما تأثیر گذاشت که هرچند نویسنده اش (مرحوم شرف الدین) استدلال از صحیحین (بخاری و مسلم) و قرآن کرده بود، با این حال برخی از دوستان، در صحت گفتار نویسنده تردید نموده و یکی از آنان به من گفت:

«اگر ادعاهای این عالم شیعی راست باشد، من از این به بعد به تمام احادیث صحیح بخاری کافر میشوم».

والبته غرضش از این سخن، تأکید بر این نکته بود که قطعاً آقای شرف الدین در ادعاهایش صادق نیست. و بهر حال همه ما بر این عقیده بودیم که اگر مطالب آن کتاب (المراجعات) درست

باشد، ما باید در مسئله سنّی و شیعه تجدید نظر کنیم.

در هر صورت لازم بود که برای تصدیق نمودن کتاب مراجعات، به صحیح بخاری مراجعه کنیم و خداوند ما را موفق ساخت که نسخه ای از صحیح بخاری بدست آوریم و البته برای من چندان شگفت انگیز نبود که ببینم آن نویسنده شیعی هرچه را از بخاری نقل کرده، حقیقتاً در آن وجود دارد.

شاید برای برخی این سؤال پیش بیاید که چرا این همه تأکید روی صحیح بخاری؟! پر واضح است که هرچه به کتاب خدا استدلال شود، غالباً نیاز به تأویل دارد و بیش از يك معنی -طبق تفسیر- در نظر گرفته می شود. مانند این آیه که می فرماید:

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» (1) - صورت خود را در هم کشید و پشت کرد هنگامی که آن مرد نابینا بر او وارد شد. در این آیه نه نام آن شخص که عصبانی شده و نه نام آن نابینا ذکر شده است؛ پس لازم است کتابی با آوردن حدیث این آیه را توضیح دهد؛ از این رو است که صحیح بخاری - پس از قرآن- در درجه اول اعتبار و صحّت، نزد اهل سنت، قرار دارد، و اهل سنت بر خود واجب می دانند که به آنچه در آن آمده، عمل کنند و سرپیچی ننمایند و بدینسان، حدیث و روایت، بهترین داور و مرجع است در آیاتی که مورد اختلاف مفسرین قرار گرفته است.

من هرچند کتابهای بیشتری در این زمینه مطالعه می کردم، حقیقت بر این روشن تر می شد تا اینکه در پایان مانند آفتاب خودنمایی کرد و جای هیچ تردیدی باقی نگذاشت. ولی تنها

ص: 26

سئوالی که همواره ذهنم را مشغول کرده بود پیرامون این مطلب دور می زد که چرا بسیاری از حوادث و رویدادهای تاریخی واحادیث پیامبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم از ما دور نگهداشته می شد، هرچند در منابع معتبر و مورد اطمینان اهل سنت، آمده وصحت آن امضا شده بود، وانگهی همین مسائل اگر روشن شود و مردم بر آنها آگاه گردند، بسیاری از پرده های اختلاف و تفرقه میان اهل سنت و شیعیان پس زده می شود وگره ما بازگشائی می شوند.

بنابراین آیا پوشاندن حقایق و پنهان کردن واقعیتها می تواند وسیله دفع فتنه باشد، همانگونه که ادعا می کنند؟! آیا فتنه در پوشاندن این حقایق یا وارونه جلوه دادن آنها نیست؟!!

من هنگامی که بحث و جستجوی خود را پیرامون این موضوع آغاز کردم، بالاترین انگیزه ام این بود که بدانم شیعیان، مسلمان هم هستند یا نه؟! و هیچ شك و تردیدی نداشتم که اهل سنت پیرو راه راستین و صحیح اند ولی پس از بحث و کنکاش، واندیشه و تفکر در این امر مهم، نتیجه ای که به آن دست یافتم، با انگیزه ام تفاوت و فرق زیادی داشت ولی بهر حال لحظه ای در پذیرش «حقیقت» تردید ننمودم. و چرا آن را نپذیرم در حالی که همراه با استدلال و برهانهای است که مورد قبول اهل سنت است و با عقل نیز که خداوند آن را بر تمام آفریدگانش حجت قرار داده است. سازگار می باشد.

خوشبختانه بسیاری از دانشجویان، همراه من، با این حقیقت آشنا شده و آن را پذیرفتند، که این امر موجب نگرانی برخی متعصبین وکوته فکران گردید تا آنجا که فتوا به تکفیر ما داده

وحتی جواب سلامان را جایز ندانستند. وکار به آنجا کشیده شد که تهمت ها و شایعه ها علیه ما افزایش یافت وکمترین آنها این بود که ما چون شیعه شده ایم، هر ماهه حقوقی معادل 300 دلار از سفارت ایران دریافت میکنیم!! واما درباره صحیح بخاری که مورد استدلال واحتجاج ما بود، شایع کردند که این کتاب تقلبی است و صحیح بخاری واقعی نمی باشد!!

من که در برابر این جهالت و تعصب از يك سوی و مظلومیت شیعه از سوی دیگر قرار گرفته بودم، بر آن شدم که خلاصه ای از بحث و تحقیقم را بنگارم و به هر حقیقت جوئی تقدیم کنم تا مردم بر آن آگاه و واقف گردند، و حال که برخی به دروغ و افتراء، علیه شیعه فعالیت می کنند و عالمان سوء به آنان اجازه چنین کاری را می دهند، روا است که حق و حقیقت نوشته و منتشر گردد.

و هر چند این کتاب، برخی از متعصبین را نگران و ناراحت می سازد، ولی من از آنها می پرسم: راستی چه کسی سزاوار ملامت و سرزنش است؟ مثلاً در مورد همین کتاب که گوشه ای از نظرات در دو گروه -سنی و شیعه- را بررسی کرده و مهمترین مسائل مورد اختلاف را توضیح داده و هیچ کلمه یا جمله ای در آن نیامده جز اینکه با دلیل و برهان همراه باشد؛ آن هم دلیل و برهانی که مورد اطمینان صد درصد اهل سنت است مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم، در درجه اول، پس چرا آنان جهالت را سرزنش نمی کنند که مانع از رسیدنشان به این حقایق شده است؟ یا امامان و پیشوایان سرسختشان که این حقایق را از آنان پنهان کردند؟ یا اصلاً چرا بخاری و مسلم و دیگر علمای

حدیث را ملامت نمیکنند که در کتابهای خود احادیثی را نقل کردند که مایه نگرانی و صدمه دیدنشان شد؟! و چگونه این امر ممکن است، حال آنکه اهل سنت بر خود لازم دانستند که به آنچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده پایبند باشند و از آنها پیروی کنند؟!

و اما مقصود ما از شیعیان امامیه اثناعشریه، در این بحث، همان هایی هستند که معتقد به خلافت بلافصل علی و سایر امامان دوازده گانه اهل بیت، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، ولی آن طایفه هائی که زیر نام تشیع قرار گرفته و معتقد به الوهیت علی یا نبوتش و یا غیر از آن هستند، بی گمان شیعیان از آنان بیزارند. پس چرا برخی اصرار دارند که این طوایف را به شیعه ملحق سازند؟! و چرا اینگونه شایعه های گمراه کننده را پخش میکنند که ساده لوحان و نادانان از مسلمانان را فریب دهند؟ و چرا این همه حق کشی در تاریخ مسلمانان و آئین میبشان؟!

26 شعبان 1411 هـ

اسعد قاسم

« مانیل »

ص: 29

بخش یکم

اشاره

ص: 31

امامت یا خلافت بمعنای رهبری است و اصطلاحاً، پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم، بر پیشوائی ورهبریت مسلمانان اطلاق شد، و هیچ کس این معنی را منکر نمی شود زیرا رهبری، مسأله ای است فطری برای هر گروه و هر ملت. و به تحقیق که اختلاف مسلمانان از سنی و شیعه پیرامون روش و کیفیت انتخاب یا تعیین امام و خلیفه و نقشی که ایفا می کند، بوده و هست و این بزرگترین و مهمترین اختلاف میان مسلمانان به حساب می آید که سایر اختلاف ها همه از همین مسأله نشأت می گیرد، زیرا امامت در نظر شیعیان - به نصّ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و منحصر در امامان دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام می باشد و برای شناخت احکام اسلام، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باید به این امامان رجوع کرد و یا از روایتهای صحیحی که از آنان نقل شده، پیروی کرد، و اگر بین سخن آنان و سخن دیگران تعارضی پیدا شود، واجب است به سخن آنان گوش داد و به آن عمل کرد چرا که آنها خزانه داران امین سنت پیامبر صلی الله علیه وآله اند.

و اما اهل سنت، امامت را در شورا محقق می دانند،

هرچند نصّ خلیفه گذشته را درباره خلیفه بعدی می پذیرند همچنانکه در مورد عمر رخ داد که به نصّ ابوبکر به خلافت رسید، و همچنین روا می دانند که خلافت با زور سرنیزه و شمشیر گرفته شود مانند خلافت امویان و عباسیان و عثمانیان. و اما شناخت احکام اسلام نزد آنان، عبارت است از رجوع به احادیث صحیحیه ای که از طریق اصحاب روایت شده بدون هیچ فرقی میان آنان، زیرا همه صحابه را عادل و ثقه می دانند هرچند خیلی از آنان در جنگ جمل و صفین شرکت جسته و بسیاری نسبت به یکدیگر کشتار را روا دانسته و حوادثی توسط آنان به وقوع پیوسته که عدالت بسیاری از آنان را به تردید می اندازد. و به خواست خداوند شرح مفصّلی پیرامون عدالت اصحاب در بخشهای آینده خواهیم داشت.

حال که چنین است و اختلاف میان شیعه و سنی وجود دارد، قبل از اینکه حکم به بطلان يك مذهب یا برتری و افضلیت مذهبی بر مذهب دیگر بنمائیم، سزاوارتر است با کمی تأمل و دقت، استدلالهای هر يك از این دو گروه را مورد بررسی قرار دهیم، که به این خاطر، بحثی اختصاص داده ایم و بدینسان بطور خلاصه نصوصی که شیعیان به عنوان دلیل های محکمی برای اثبات مذهبشان در امامت، مورد استناد قرار می دهند وردّ اهل سنت بر آن را بدین صورت می آوریم:

1- ادله ای برای اثبات امامت اهل بیت.

2- ادله ای برای اثبات عدد و شمارش ائمه اهل بیت.

3- ادله ای در اثبات جانشینی و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

ادله اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام

نصوصی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در امامت اهل بیت بر امت، پس از خویش روایت شده بسیار است، که مهمترینشان را ذکر می کنیم:

صحیح مسلم در سند خویش از زید بن ارقم نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«هان، ای مردم! من هم انسانی مانند شمایم و بزودی فرستاده پروردگارم (عزرائیل) می آید و من دعوت خدایم را اجابت خواهم کرد، و همانا من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم، نخست کتاب خدا است که در آن هدایت و نور است، پس به کتاب خدا عمل کنید که در آن هدایت و نور است و به کتاب خدا چنگ زنید و آن را در برگیرید... و به اهل بیتم.

شما را به خدا در اهل بیتم! شما را به خدا در اهل بیتم!

شما را به خدا در اهل بیتم!»(1).

و در صحیح ترمذی به سند خویش از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: رسول خدا را در روز عرفه در مراسم حجّی که به جای آورد، دیدم که بر شتری نشسته و خطبه میخواند، پس شنیدم که می فرمود:

«ای مردم! من در میان شما دو چیز را به جای می گذارم که اگر بدان تمسک جوئید، هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم»(2).

و اگر غیر از این حدیثی پیدا نشود، برای اثبات حقیقت و شایستگی مذهب شیعه کافی است زیرا تمسک جستن به اهل بیت را همراه چنگ زدن به کتاب خدا می داند چرا که در این روایت می بینیم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کاملاً واضح و روشن دستور میدهند که پس از خود، تمسک به اهل بیت علیهم السلام بنمائیم و اگر این تمسک همراه با بهره گیری از قرآن باشد، نجات و رستگاری را در پی خواهد داشت و از مسیر گمراهی بدور خواهد ماند. و علی رغم اینکه مسلم و بسیاری دیگر از علمای حدیث اهل سنت، این روایت را در صحاح و مسانید خود ذکر کرده اند، با این حال من در شگفتم که چگونه اغلب اهل سنت آن را نادیده گرفته بلکه هنگام شنیدنش انکار میکنند گویا اصلاً چنین حدیثی وجود ندارد و استدلال میکنند

ص: 36

1-1- صحیح مسلم - کتاب الفضائل - باب فضائل علی، ج 5، ص 272، چاپ دارالشعب، شرح نووی.

2-2- صحیح ترمذی، ج 2، ص 308، حدیث 3788.

به اینکه روایت صحیح در این زمینه همان است که ابوهریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که فرمود:

«همانا من در میان شما چیزی را می گذارم که مادام به آن عمل بکنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنتم!»!

هنگامی که به بحث در مورد این حدیث پرداختم، دیدم در هیچ یک از صحاح نقل نشده و هر یک از بخاری و نسائی و ذهبی و دیگران آن را تضعیف کرده اند⁽¹⁾. و تنها حاکم در مستدرکش آن را آورده که از نظر اجماع علمای اهل سنت، در درجه پائین تری از صحیح مسلم قرار دارد که آن حدیث «عترتی اهل بیتم»⁽²⁾ را آورده بود.

و فرض اینکه این دو روایت با هم تعارض نداشته باشند، پس لازم است تسلیم شویم و بپذیریم که مقصود از «سنتی» در روایت حاکم، همان سنتی است که از طریق اهل بیت بدست آمده است نه دیگران، چنان که در روایت مسلم وارد شده است.

بنابراین، پذیرفتن روایت حاکم «... کتاب الله و سنتی» ورها

ص: 37

1-1- دکتر احمد بن مسعود بن حمدان در تحقیق خود از کتاب «شرح أصول اعتقاد اهل السنة والجماعة» در صفحه 80 کتاب می نویسد: سند این روایت ضعیف است چرا که در میان روات، صالح بن موسی طلحي وجود دارد که ذهبی او را ضعیف دانسته. و یحیی میگوید: ارزشی ندارد و حدیثش نوشته نمی شود. و بخاری گفته است: حدیث گفتنش منکر است و نسائی گوید: متروک و رها شده است.

2-2- حاکم در مستدرک، ج 1، ص 93 آن را نقل کرده است.

کردن روایت مسلم «... کتاب الله و عترتی اهل بیته» نه تنها مخالفت با اجماع علمای حدیث از اهل سنت است که احادیث مسلم را مقدم و برتر از احادیث حاکم می دانند بلکه مخالفت با منطق و عقل نیز می باشد، چرا که واژه «سنّتی» به تنهایی ذکر شده و چیزی از آن بدست نمی آید، وانگهی تمام فرقه های اسلامی ادعای پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می نمایند و با در نظر گرفتن اختلافهای بسیار میان آنان که غالباً سبب آن، اختلاف در سنت پیامبر است که از طرق گوناگون رسیده است و به عنوان تفسیر کننده و مکمل قرآن کریم - که تمام گروههای مسلمین بر صحتش اذعان دارند- به شمار می آید و در اثر اختلاف در احادیث نقل شده که منجر به اختلاف در تفسیر قرآن نیز گردیده است سنت پیامبر به صورت سنتهای متعددی درآمده و مسلمانان به دنبال آن دارای مذهبها و فرقه های گوناگونی نیز شده اند که در روایتی عددشان هفتاد و سه فرقه ذکر شده است...

با این حال، چه سنّتی از این همه سنّت ها سزاوارتر به پیروی و اطاعت است؟ و این سؤال کاملاً طبیعی است که در ذهن هر کس که این حدیث را بشنود خطور می کند و لذا آن حدیث آمد که پاسخی به این سؤال باشد و مسلمانان را پس از رحلت رهبر بزرگشان، در اسلامشان سرگردان و متحیر نسازد و بدینسان رهنمودهای مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اقتضا میکند که سنت پاک نبوی را از طریق اهل بیت دریافت نمائیم چرا که قرآن به طهارت و عصمتشان اعتراف دارد و این واژه (اهل بیت) کاملاً روشن است و هرگز تأویل پذیر نیست و فقط این راه، راه رستگاری و امان از فتنه و گمراهی است.

در اینجا دو سؤال خودنمایی می کنند و مطلب روشن نمی گردد مگر با پاسخ دادن به این دو سؤال:

نخست: مقصود از اهل بیت در حدیث گذشته کیست؟

دوم: چرا حدیث پیامبر، تنها فراگیری از اهل بیت را می پذیرد نه عموم اصحاب چنانکه اهل سنت می پندارند؟

اهل بیت چه کسانی اند؟

مسلم به سندش در صحیحش از صفیه دختر شبیه نقل میکند که گفت: عایشه گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خارج شد در حالی که عبای نشانه داری از پشم سیاه بر دوش انداخته بود که حسن بن علی وارد شد، پس او را زیر عبای خود جای داد، سپس حسین آمد، او را هم وارد عبا کرد، آنگاه فاطمه وارد شد، پس او را هم داخل عبا جای داد و پس از آن علی آمد، و علی را هم جای داد، سپس فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1).

همانا خداوند می خواهد رجس و ناپاکی را از شما اهل بیت، دور سازد و منزّه و پاکتان گرداند.

و در صحیح مسلم نیز آمده است که: ... وقتی این آیه

ص: 39

(مباهله) نازل شد:

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ...».

پس بگو بیائید فرزندانمان و فرزندانتان را بیاوریم...

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین را دعوت کرد و عرض کرد: «بارالها، اینان اهل بیت من هستند» (1).

از دو حدیث گذشته چنین بر می آید که اهل بیت در زمان پیامبر عبارت اند از: علی و فاطمه و دو فرزندانشان. پس زندهای پیامبر چه می شوند؟

مسلم در صحیح خود به سندش از زید بن ارقم، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که فرمود:

«هان! من در میان شما دو چیز گرانها جای می گذارم یکی کتاب خداوند عزوجل است که همان ریسمان الهی است و هر که از آن پیروی کند هدایت یافته و هر که از آن دوری جوید در گمراهی است و دیگری اهل بیتم...».

روایت می افزاید: پس ما با همدیگر گفتیم: اهل بیتش چه کسانی می باشند؟ زنانش؟! زید گفت:

«نه به خدا قسم، زن با شوهرش مدتی از زمان می باشد، سپس ممکن است طلاقش دهد و به سوی پدرش و قومش باز گردد ولی اهل بیتش اصل و پایه ها و پاره های تنش هستند که گرفتن صدقه، پس از

ص: 40

پیامبر، بر آنان حرام گردید»(1).

صحیح ترمذی بسند خود از عمرو بن ابی سلمه ریب پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که گفت:

آنگاه که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در خانه ام سلمه نازل شد، حضرت فاطمه و حسن و حسین را طلبید و با عبائی آنان را پوشاند و علی پشت سرش بود، پس همه را در عبائی پوشانید، سپس عرض کرد:

«خداوندا، اینان اهل بیت من اند، پس رجس و ناپاکی را از آنان دور ساز و تطهیرشان بنما».

ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! من هم با آنها هستم؟

فرمود: «تو در جای خود باش و البته تو اهل خیر خواهی بود»(2).

احمد در مسندش از ام سلمه نقل می کند:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه فرمود: همسر و فرزندان را بیاور، پس او آنها را حاضر کرد، سپس حضرت عبائی فدکی بر آنان انداخت و آنها را در برگرفت و عرض کرد: خداوندا، اینان آل محمد هستند پس تو درود و صلوات و برکات را بر محمد و آل محمد بفرست که همانا تو ستایش شده و باعظمتی. ام سلمه گوید: من عبا را پس زدم تا با آنان وارد شوم،

ص: 41

1-1- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب فضائل علی، ص 274، ج 5، ح 36، چاپ دارالشعب.

2-2- صحیح ترمذی، ج 2، ص 209، ح 3787.

پس حضرت عبا را از دستم بیرون کشید و فرمود: تو اهل خیر خواهی بود»(1)

علی رغم وضوح و روشنی ادله گذشته در تعیین و مشخص کردن اهل بیت، با این حال برخی آن را نمی پذیرند و به این آیات از سوره احزاب احتجاج می کنند که دلالت دارد بر اینکه بانوان پیامبر نیز جزء اهل بیت هستند:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً وَ إِن كُنْتُنَّ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(2).

و همانگونه که پیدا است دلیل اینان که زنان پیامبر را نیز جزء اهل بیت می دانند، همین است که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» جزء آیه ای است که در آن خطاب به زنان پیامبر مطالبی را فرموده است. و این استدلال از چند جهت باطل است:

1- در این آیات قرآن که قسمتی از آن در رابطه با تهدید زنان پیامبر به طلاق است و سپس اراده الهی به تطهیر اهل بیت، بیان شده، هیچ ضرورتی ندارد که هر دو مناسبت، مقصود، زنان پیامبر باشد، زیرا بسیاری از آیات قرآن، نظیر این آیه دو مطلب جداگانه در بر دارند و شاید علت واقع شدن دو مطلب مختلف در یک آیه، توافق زمانی هر دو مناسبت باشد. به عنوان نمونه به

ص: 42

1-1- مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 323.

2-2- آیات 28 الی 33 از سوره احزاب.

این آیه توجه کنید:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِئُوا بِالْأْزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسَقٌ يَوْمَ يُنْفَخُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ احْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (1).

در این آیه ملاحظه می کنید که بحث راجع به اكمال دين و اتمام نعمت، در میان بحث راجع به خوردنیهای حرام است.

2- آنچه تأکید دارد بر اینکه بانوان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، مشمول این آیه (اهل بیت) نمی شوند، این است که سخن درباره

ص: 43

1- 1- سوره مائده، آیه 3. برای شما (مؤمنین) گوشت مردار و خون و خوک و آن ذبیحه را که به نام غیر خدا کشتند، حرام شد و همچنین حرام است هر حیوانی که با خفه کردن یا با چوب زدن یا از بالا انداختن و یا به شاخ هم زدن بمیرند و نیز نیم خورده درندگان حرام است مگر که قبلاً تذکیه کرده باشید و نیز آن حیوان را که برای بُتها می کشید و آن را که به تیرها قسمت میکنید و این کار، فسق و تباهی است. امروز کافران از دین شما (که بتوانند در آن اخلال کنند) ناامید گشتند، پس از آنان ترسید و از من خشیت داشته باشید. امروز دین شما را به حد کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آئین شما برگزیدم. پس هرگاه کسی از روی ناچاری نه بقصد گناه، چیزی از آنچه حرام شده است را مرتکب شود و (از آن حیوان های حرام بخورد) همانا خداوند بسیار بخشنده و مهربان است (و بر او گناهی نوشته نخواهد شد).

بانوان پیامبر به صیغه جمع مؤنث آمده است مانند این افعال:

كُنْتَنَ، مَنَكُنَّ، لَسْتَنَ، تَخْضَعْنَ، وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ، تَبَرَّجْنَ...

و هنگامی که سخن درباره تطهیر اهل بیت به میان آمده، ضمیر مخاطب از مؤنث به ضمیر جمع مذکر تغییر کرده: عنکم... و يطهرکم... و نه گفته است عنکن... و يطهرکن.

3- احادیث صحیح گذشته که از صحیح مسلم و ترمذی و مسند احمد نقل شد، دلیلی است قطعی بر وارد نشدن زنان پیامبر ضمن اهل بیت، را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ ام سلمه هنگامی که از حضرت پرسید: و آیا من هم جزء آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: تو بر جای خود باش و تو عاقبت به خیر خواهی شد. و در روایت مسلم صریحاً تأکید شده که زنان پیامبر جزء اهل بیت نیستند.

4- در حدیث ثقلین که مسلم و احمد و دیگران آن را نقل کردند، ثابت شد که لازم است تمسک جستن و پیروی کردن از اهل بیت و عترت پیامبر؛ و اگر فرض کنیم زنان پیامبر نیز مقصود از حدیث پیامبر در این روایت هستند؛ پس به چه صورت می شود پس از وفات پیامبر از آنان پیروی کرد در حالی که قرآن دستور به آنها داده که در خانه های خود بمانند «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ». گو اینکه تمام بانوان پیامبر در يك زمان بوده اند و اگر کسی بگوید که از روایت های آنها استفاده کنید، پاسخ می دهیم: برخی از بانوان پیامبر هستند که حتی يك روایت هم از آنها نقل نشده است.

5- «رجس» که در آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...) آمده است، در لغت بمعنای پلیدی و دلالت بر گناه دارد. و طهارت در لغت به معنای پاکی است و در آیه دلالت بر

تقوی دارد. پس مراد از برداشتن پلیدی و رجس از آنان این است که خدای سبحان آنان را مبرا و منزه کرده است از اموری که موجب نقص آنها باشد و هر گناهی هر چند کوچک، موجب نقص در مرتکبش می شود و لذا این آیه بدین معنی است که خدای متعال می خواسته اهل بیت را از هر گناه - چه بزرگ و چه کوچک پاک سازد و این چیزی جز عصمت نیست. و اگر گفته شود که مقصود از تطهیر در آیه، فقط تقوای دینی و اجتناب از منہیات و اطاعت از اوامر است، این امر قطعاً مردود است، زیرا تطهیر بدین معنی مخصوص اهل بیت نیست بلکه تمام مسلمانان موظف هستند که احکام دین را کاملاً اطاعت کنند، و چنین تطهیری برای همه مسلمانان با تقوا هست. خداوند می فرماید:

«ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» (1).

خداوند نمی خواهد که بر شما سختی و مشقتی (در احکام دین) باشد بلکه می خواهد شما را تطهیر و پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند.

و بدینسان اگر به عصمت افرادی که این آیه در حق آنها نازل شده معتقد شویم، زنان پیامبر قطعاً ضمن آنان نیستند چون آنها معصوم نمی باشند و گذشته از اینکه هیچ کس تاکنون چنین ادعائی درباره آنان نکرده، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنان را تهدید به طلاق کرده بود و مسائل دیگری هم هست که ملاحظه خواهید فرمود.

ص: 45

1- حدیث ثقلین:

«.. اني تركت فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي».

از این رهنمود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم چنین بر می آید که شرط عدم گمراهی ، همانا تمسک جستن به کتاب و عترت است ، و هرگز معقول نیست کسی که احتمال اشتباه و گناه در او می رود ، در امان از گمراهی باشد، و این خود بهترین دلیل است بر عصمت «ثقلین»: کتاب خدا که «ثقل اکبر» است و هرگز باطل در آن راه ندارد و اهل بیت که «ثقل کبیره» است.

2- آیه شریفه می فرماید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»(1).

ص: 46

و هنگامی که خداوند با کلماتی ابراهیم را آزمایش کرد و او کلمات را تماماً ادا کرد (از آزمایش سر بلند در آمد) خداوند فرمود: ای ابراهیم، من تو را امامی برای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: به ذریه و نسل من هم چیزی می رسد؟ فرمود: همانا عهد و پیمان من ظالمین را فرا نخواهد گرفت (یعنی هر کدام از ذریه ات که ستمگر باشد، به امامت هرگز دست نخواهد یافت).

این آیه نه تنها دلالت دارد بر بلندی مقام و منصب امامت بلکه همچنین دلالت دارد بر اینکه پیمان اصلی که همان امامت امت است هرگز نصیب يك انسان ستمگر نخواهد شد و گناه هر چند کوچک باشد یا بزرگ، مرتکبش را ستمگر خواهد ساخت؛ پس لازم است که امام، معصوم از هر گناه و اشتباهی باشد.

3- در مستدرک صحیحین، حاکم به سند خویش از «حنش کنانی» نقل می کند که گفت: ابوذر را دیدم که درب کعبه را گرفته بود و می گفت: ای مردم، هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد من ابوذر، همانا شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله (و آله) و سلم را که می فرمود:

«مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر که در آن سوار شود رستگار و هر که از آن دوری جوید، غرق خواهد شد»⁽¹⁾.

حاکم گوید: سند این روایت صحیح است.

4- و همچنین در مستدرک صحیحین از ابن عباس آمده است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

ص: 47

«ستارگان امان اند برای اهل زمین از غرق شدن، و اهل بیت امان اند برای امت از اختلاف و تفرقه، پس اگر طایفه ای از عرب با اهل بیت مخالفت کنند، تفرقه در میانشان پدید خواهد آمد و از حزب ابلیس خواهند شد»⁽¹⁾.

5- برای توضیح بیشتر در بیان منزلت والای اهل بیت، بعضی از احادیث را که صحیح بخاری نقل کرده و اهل بیت را با واژه «علیهم السلام» ستایش کرده است و این مدح را ویژه آنان، بدون دیگر اصحاب و یاران و زنان پیامبر، قرار داده است، بیان می کنیم:

در صفحه 171 از ج 3 صحیح بخاری، کتاب البیوع، چاپ مکتبة الرياض الحديثه روایتی از حضرت علی نقل شده که در آغازش چنین نوشته است:

«عن علی علیه السلام قال: كانت لي شارف... فلما أردت أن أُنبي بفاطمة عليها السلام بنت رسول الله...».

و در جلد دوم ص 126 آمده است:

«و طرق النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) باب فاطمة وعلياً عليهما السلام ليلة للصلاة».

و در جلد چهارم، ص 486 کتاب المناقب آمده است:

«... رأيت النبي وكان الحسن بن علي عليهما السلام يشبهه».

و در جلد نهم، ص 418 کتاب التوحيد، باب المشيئة و الارادة آمده است:

«... عن علي بن الحسين عليهما السلام أخيره...».

ص: 48

شاید شخصی اعتراض کند که این دلیل بر امتیاز آنان نیست، ولی پاسخ می دهیم: اگر دلیل بر امتیاز آنان نبود، بر دیگران نیز اطلاق می شد، ولی خود شاهدیم که این اختصاص به آنها دارد.

6- حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستور داده است که صلوات بر آن حضرت، هماهنگ و همراه با صلوات بر اهل بیتش باشد. در حدیثی که بخاری در صحیح خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل کرده است آمده که:

«کعب بن عجره به او گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بر ما وارد شد به آن حضرت عرض کردیم: ای رسول خدا! ما فهمیدیم چگونه بر تو سلام کنیم ولی نفهمیدیم چطور بر تو درود بفرستیم؟» حضرت فرمود:

بگوئید: «اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید»⁽¹⁾.

و در این حدیث رابطه میان حضرت ابراهیم و اهل بیتش از یک سوی و حضرت محمد و اهل بیتش از سوی دیگر این است که حضرت ابراهیم پیامبر بود در حالی که اهل بیتش و خاندانش نیز پیامبر بودند و پس از او، مردم به آنان رجوع می کردند و همچنین اهل بیت پیامبر، امینان رسالت محمدی بودند و دستور به مسلمانان داده شده بود که پس از رحلت حضرت

ص: 49

1-1- صحیح بخاری، ج 8، ص 245، کتاب الدعوات، باب الصلاة علی النبی، چاپ مکتبة الریاض.

رسول صلی الله علیه وآله به آنان رجوع کنند، چنانکه در روایتی، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود:

«آیا دوست نداری که نسبت به من، مانند هارون به موسی باشد، جز اینکه پیامبری پس از من نیست»⁽¹⁾.

و در این باره سخن خواهیم گفت.

و از آنچه گذشت بر می آید که خدای عزوجل، اهل بیت را به عصمت و طهارت، اختصاص داده و آنان را حامل رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به نسلهای آینده قرار داده که سنت پیامبر را از تحریفهای تحریف کنندگان نگه دارند و از تردید تردید کنندگان دور بدارند و اصلاً چه تضمینی برای سلامتی تبلیغ رسالت الهی وجود دارد، اگر توسط افرادی امین، پس از پیامبر، نگهداری نشود؟ و آنچه برای شریعتهای گذشته پیش آمد، پاسخی روشن بر این سؤال هست، چرا که پیروانشان، احکام شرایع خود را پس از رحلت مبلغینش (پیامبران) از هر کس گرفتند تا آنجا که تحریف بسیار در آنها پدید آمد و خداوند از آن خبر داده فرمود:

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»⁽²⁾.

آیا انتظار دارید که به شما ایمان بیاورند در حالی که گروهی از آنان، سخن خدا را می شنیدند و پس از درک کردن آن، تحریفش می کردند، در حالی که کاملاً دانا و متوجه بودند.

ص: 50

1-1 صحیح بخاری، ج 5، ص 492، چاپ مکتبة الرياض (کتاب المغازی).

2-2 سوره بقره، آیه 75

و در کوتاه سخن، حفظ کردن متون قرآنی از هر زیاد و کمی، به تنهایی نمی تواند شریعت الهی را از تحریف نگهدارد.

بنابراین، امامت، امتداد پیامبری است در تمام امور جز آنچه مربوط به وحی است که از ویژگیهای نبوت می باشد، و مقصود از امتداد پیامبری این است که امامت، احکام شرع را در گفتار و کردار نگهبان باشد و بدینسان ضرورت عصمت امامان به میان می آید زیرا ملازم است با ضرورت انتقال دادن شریعت الهی به نسلهای آینده از راهی پاک و بدون غل و غش و منبعی اصیل و ناب که در امامان دوازده گانه از اهل بیت پیامبر خلاصه می شود.

دلائل اثبات عدد امامان و خلفای پیامبر

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که امامان و خلفای پس از خویش، از قریش اند و عددشان دوازده است.

بخاری در صحیح خود از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: شنیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را که می فرمود:

«دوازده امیر پس از من خواهند آمد، سپس سخنی فرمود که من نشنیدم ولی پدرم گفت که فرموده است:

همه آنها از قریش اند» (1).

در صحیح مسلم آمده:

«دین همچنان استوار و پابرجا خواهد ماند تا قیام قیامت و بر شما دوازده خلیفه خواهند بود که همه

ص: 51

آنها از قریش اند»(1).

و در صحیح مسلم نیز آمده:

«امر مردم همچنان پیش خواهد رفت مادام که دوازده نفر بر آنها ولایت داشته باشند»(2).

و در مسند احمد از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت: از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) درباره خلفا سؤال شد، حضرت فرمود:

«دوازده تن به عدد نقبای بنی اسرائیل»(3).

و در توراتی که نزد اهل کتاب است بدین مضمون آمده:

«خدای تعالی به حضرت ابراهیم بشارت داد به فرزندی که نامش اسماعیل است و اینکه نسل او را بسیار می کند و در ذریّه اش دوازده امیر و یک امت بزرگ قرار می دهد»(4).

و بی گمان مقصود از امت بزرگ همان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که نسلش از حضرت اسماعیل است و دوازده امیر همان امامان و خلفای پس از پیامبر هستند که نسلشان به او منتهی می شود و همینان هستند که در روایتهای گذشته، ذکرشان گذشت.

و شاید این مسئله از دشوارترین مسائلی باشد که علمای اهل سنت در آن سرگردان شده اند و نتوانسته اند یک تفسیر قانع

ص: 52

1-1- صحیح مسلم، کتاب الاماره، ج 4، ص 482، چاپ دارالشعب.

2-2- همان مأخذ.

3-3- مسند احمد، ج 1، ص 398.

4-4- سفر تکوین (17 : 20).

کننده ای که ماهیت این خلفای دوازده گانه را مشخص سازد، بر آن بیابند در حالی که احادیث صحیح زیادی در این باره، در صحاحشان نقل شده است، تا آنجا که به صورت يك معمای حل ناشدنی برایشان در آمده و در تفسیرها و شرحهایشان دچار سردرگمی و اضطراب شده اند و غالباً برای انطباق دادن شمارش دوازده بر هر مجموعه ای از خلفا به بن بست رسیده اند، از خلفای چهارگانه گرفته تا امویان و عباسیان و عثمانیان. آیا این دوازده نفر برگزیده از همه آن خلفا است؟!

در اینجا به نمونه ای از سردرگمی آنان در تفسیر این روایت اشاره می کنیم سیوطی گوید: «از این دوازده نفر، چهار خلیفه و حسن و معاویه و ابن الزبیر و عمر بن عبدالعزیز را می توان نام برد که اینها هشت نفرند و ممکن است که مهدی عباسی از عباسیان را هم به اینان اضافه کرد چرا که او هم در میان خلفای عباسی، مانند عمر بن عبدالعزیز در میان بنی امیه بوده است، و طاهر عباسی هم شاید یکی از آنان باشد چرا که او هم آدم دادگستری بود و دو نفر دیگر می ماند که یکی از آنان مهدی است چرا که او از اهل بیت می باشد»⁽¹⁾.

و هنگامی که سخن از سردرگمی آنان در تفسیر معمای خلفای دوازده گانه می آید، مقصود ما علما و دانشمندان آنها است و اما عوامشان که اصلاً در بیشتر اوقات چنین روایتی حتی به گوششان هم نخورده است که عدد خلفای پیامبر را نشان می دهد یا حدیث پیامبر را که امر به تمسك به تقلین می کند

ص: 53

و دیگر احادیثی که درباره فضیلت اهل بیت وارد شده است، هر چند در کتابهای صحاح خود نقل شده باشد..

و چقدر برای من تعجب انگیز بود هنگامی که با دکتر احمد نوفل - استاد دانشکده شریعت در دانشگاه اردن- گفتگو میکردم و او به من گفت که حدیث دوازده خلیفه از ساختگی های من است و هیچ وجودی در کتابهای حدیث اهل سنت ندارد و فوراً از جای خود برخاست و نگذاشت گفتگویمان را ادامه بدهیم. واصل داستان از این قرار بود که او در «مانیل» سخنرانی کرد و پس از سخنرانی، سؤالهای حاضرین را درباره تشیع پاسخ می داد و سخنان خلاف واقع و انحرافی میگفت که من نتوانستم مغالطه هایش را تحمل کنم و برخاستم و به او اعتراض کردم و برخی از احادیثی را که ثابت می کرد، تشیع همان اسلام ناب محمدی است نه سبائیت است چنان که او ادعا کرده بود، بیان نمودم. البته غرض ما از ذکر این داستان، هرگز توهین به آن استاد محترم نیست - که خدا از او بگذرد- بلکه اشاره ای است به این حقیقت که تعصب کورکورانه، برخی را به چنان جاهائی می کشاند؛ و برآستی این شگفت انگیز است که کسی قبول کند پاسخ به سؤالهایی بدهد که خود از مقدمات و الفبای آن هم چیزی نمی داند، بویژه که مطلب مربوط است به شریعت و مسائل دینی. حال داوری در مورد کسی که بدون علم فتوا دهد چیست؟ خدایا به تو پناه می برم.

اکنون که سرگردانی اهل سنت را در بازگشایی معمای خلفای دوازده گانه و نادیده گرفتن بسیاری از آن احادیث صحیحیه ای که به روشنی دلالت بر آن مطلب دارد را می بینیم،

نظری به شیعیان امامیه می افکنیم؛ آنان که پیروان اهل بیت اند و می بینیم که این معنی را بدرستی درك کرده و توضیح دادند که مقصود از خلفای دوازده گانه در آن روایت ها، همان امامان اثنا عشر از اهل بیت پیامبراند، و بالاتر اینکه روایتی را در این زمینه از طریق عترت پاك پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کردند که کتابهای حدیثشان پر است از آن روایتها و نامهای آنان بدون اینکه جایی برای شك و تردید باشد، اینچنین بیان می نمایند:

- 1- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب.
- 2- حسن بن علی «السبط».
- 3- حسین بن علی «سیدالشهداء».
- 4- علی بن الحسین «زین العابدین».
- 5- محمد بن علی «الباقر».
- 6- جعفر بن محمد «الصادق».
- 7- موسی بن جعفر «الکاظم».
- 8- علی بن موسی «الرضا».
- 9- محمد بن علی «الجواد».
- 10- علی بن محمد «الهادی».
- 11- حسن بن علی «العسکری».
- 12- حجة بن الحسن، امام زمان عجل الله فرجه الشریف.

دلایل خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام

در آنچه گذشت، دلایل امامت اهل بیت و عدد خلفائی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله، آنان را برای پیشوائی امت برگزید، بیان داشتیم و اکنون می پردازیم به دلایل جانشین نمودن پیامبر، علی بن ابی طالب علیه السلام را که علاوه بر شواهد گذشته خصوصاً حدیث ثقلین، خلافت امیرالمؤمنین را به اثبات می رساند.

و مشهورترین آنها، خطبه غدیر خم است که پس از حجة الوداع (آخرین حج پیامبر) در سال یازدهم از هجرت رخ داد. در آن روز تاریخی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حجّت را بر مردم تمام کرد چنانکه ترمذی از زید بن ارقم نقل کرده که حضرت فرمود:

«هرکه من مولای اویم، پس علی مولای او است»⁽¹⁾.

ابن ماجه نیز در صحیح خود، قسمتی از این خطبه مفصّل را با سندش به نقل از براء بن عازب روایت کرده که گفت:

«همراه با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از حج باز می گشتیم؛ پس در میان راه توقف کرد و دستور نماز جماعت داد.

سپس دست علی را بلند کرده فرمود: آیا من از

ص: 56

مؤمنین نسبت به خودشان سزاوارتر نیستیم؟ عرض کردند: بلی! فرمود: آیا از هر مؤمنی نسبت به خویش سزاوارتر نیستیم؟ عرض کردند: بلی! فرمود: پس هر که من مولای اویم این مولای اوست. خداوندا دوست بدار هر که دوستش بدارد (و ولایتش را بپذیرد) و دشمن بدار هر که دشمنش بدارد»(1).

و در مسند احمد بن حنبل به نقل از براء بن عازب، نیز آمده است که گفت: همراه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در مسافرت بودیم و در غدیر خم اطراق کردیم. منادی ندا برآورد که نماز به جماعت خوانده می شود و برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زیر دو درخت فرشی انداختند، پس حضرت نماز ظهر را بجای آورد و دست علی را در دست گرفته فرمود:

«آیا نمی دانید که من از مؤمنین نسبت به خودشان سزاوارترم؟ عرض کردند: آری! فرمود: آیا نمیدانید که من از هر مؤمنی نسبت به خویشتن اولاتم؟ عرض کردند: آری! پس در حالی که دست در دست علی داشت فرمود: هر که من مولا و سرور اویم، پس علی مولای او است. بارالها! دوست بدار هر که دوستش بدارد و دشمن بدار هر که دشمنش بدارد. او می گوید: پس از آن عمرین خطاب، او را دید و به او گفت: مبارك باد بر تو ای فرزند ابوطالب، صبح

ص: 57

کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای هستی»(1).

این حدیث به نام «حدیث غدیر» مشهور شده است چرا که در جایی به نام «غدیر خم» که نزدیک مکه است رخ داده و هیچ کس نمی تواند در آن تردید داشته باشد زیرا در بسیاری از کتابهای حدیث اهل سنت، ثبت شده تا جایی که برخی از علما بیش از 80 طریق از طریق اهل سنت برای نقل این حدیث ذکر کرده اند»(2).

واژ احادیث گذشته چنین بر می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، مسلمانان را نسبت به ولایت خودش بر آنان، به گواهی گرفت، هنگامی که از آنان پرسید: آیا نمی دانید که من از مؤمنین به خودشان سزاوارترم؟... آیا نمی دانید که من نسبت به هر مؤمنی از خویشتن سزاوارترم؟ و معلوم می شود کسی که صفت اولویت نسبت به مؤمنین داشته باشد، حتماً پیشوای مؤمنین است که پیامبر اکرم نیز، پیشوا و رهبر مؤمنین بود. و هنگامی که حضرت علی علیه السلام را با خود در این صفت شریک کرد و فرمود:

هر که من مولای اویم پس علی مولای او است، معلوم

ص: 58

1-1- مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 281.

2-2- برای شناخت بیشتر حدیث غدیر، به کتاب بسیار ارزشمند دانشمند محقق، مرحوم امینی، کتاب «الغدیر» مراجعه شود که در آنجا به تفصیل راویان حدیث در سده های مختلف با ذکر مأخذ، نقل شده است، و آن علامه بزرگوار با نگارش و تألیف 11 جلد کتاب «الغدیر» بزرگترین خدمت را به مکتب اهل بیت نموده است. خدا او را با اهل بیت پیامبرش محشور فرماید. «مترجم»

می شود که صفت رهبری و پیشوائی مؤمنین را پس از خود به وی سپرده است و بدین خاطر است که شیعیان هر ساله در روز هیجدهم ذی حجه به این مناسبت جشن می گیرند و آن را عید غدیر می نامند.

ولی اهل سنت این حدیث را به معنای دیگر گرفتند و نپذیرفتند که دلالت بر خلافت دارد، بلکه معنای مولی را دوست و رفیق گرفتند نه ولی امر ولذا معنای حدیث، طبق نظر آنان این است: هر که من دوست و رفیق اویم، پس علی هم دوست او است!!

حقیقت این است که «مولی» معانی گوناگونی در زبان عربی دارد تا آنجا که گفته شده بیش از 17 معنی برای این کلمه وجود دارد که از جمله آنها «برده آزاد شده» و «نوکر» است ولی واژه «مولی» در این حدیث، با قرائن گوناگونی که وجود دارد، دلالت بر پیشوائی و رهبری دارد. و از جمله آن قرائن این است:

1- آیه «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ» (1) - ای پیامبر آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی، رسالتش را ابلاغ نموده ای (و از مردم هراسی نداشته باش) که خداوند تو را از شر آنان ایمن نگه می دارد، چنانکه در تفاسیر گوناگون آمده، این آیه پیش از ایراد خطبه غدیر نازل شده است و مفهوم آن دلالت دارد بر امری مهم از سوی خدای سبحان که لازم است به مردم ابلاغ گردد و آنچنان

ص: 59

که از لحن تند آیه بر می آید، معلوم است، این امر بسیار مهم و عظیم است و قطعاً هدف از آن منحصر به دوستی و رفاقت نمی شود.

2- آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»⁽¹⁾ نیز چنانکه مفسّرین زیادی گفته اند، پس از حادثه غدیر نازل شده که دلالت بر تمام شدن تبلیغ رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) دارد و گویا بدون این امر مهم، رسالت تبلیغ نشده و تمام نشده است و آن چیزی جز ولایت علی و اهل بیت نیست، و بسیار بعید و دور از حقیقت است که اتمام تبلیغ رسالت پیامبر را با اظهار محبت و دوستی نسبت به علی منحصر کنیم.

3- اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در چنان شرایط سخت و مهمی خطبه غدیر را ایراد کردند، از بیابان گرم و سوزان گرفته تا دستور دادن به مسلمانان که در آنجا همه جمع شوند - که گفته شده عددشان متجاوز بر نود هزار نفر بوده است - و اقرار گرفتن از آنان به ولایت خدا و رسولش پیش از امر کردن به پذیرش ولایت علی، همه این امور تأکید دارد بر اینکه این امر قطعاً منحصر به اظهار دوستی و علاقه به علی نمی شود، بلکه مهمتر از آن است.

4- احادیث گذشته بویژه حدیث «ثقلین» و احادیث دیگری که نقل خواهد شد، در مجموع، دلالت مؤکد دارد بر خلافت علی، بی آنکه جایی برای شك و تردید بماند.

ص: 60

1-1 - سوره مائده، آیه 3، مراجعه شود به تفسیر درالمنثور سیوطی، ج 2، ص 259 و همچنین تاریخ بغداد، ج 8، ص 290.

در صحیح ترمذی از عمران بن حصین نقل شده که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سپاهی را فرستاد و علی را فرماندهشان قرار داد، سپاه به راه افتاد و گویا یکی از افراد سپاه کنیزکی را مورد تجاوز قرار داد. چهار نفر از اصحاب پیامبر شکایت علی را به پیامبر رسانده و گناه آن سرباز را برعهده علی گذاشتند. حضرت رسول در حالی که خشم و غضب از سیمای مبارکش پدیدار بود، با عصبانیت فرمود از علی چه می خواهید؟ علی از من و من از اویم و او ولی هر مؤمنی پس از من است (1).

و در این آیه که خداوند می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (2)».

ص: 61

-
- 1-1- صحیح ترمذی، ج 2، ص 297، ح 3712.
2-2- سوره مائده آیه 55، تفسیر طبری، ج 6، ص 186، اسباب النزول واحدی، ص 133، شواهد التنزیل حاکم، ج 1، ص 164، انساب الاشراف، ج 2، ص 150، حدیث 151.

تنها ولی شما خداوند و رسولش و آن مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند در حالی که به رکوع رفته اند.

بیشتر مفسّرین از اهل سنت نقل کرده اند که این آیه درباره علی نازل شده آن هنگام که انگشترش را در حال رکوع نماز به مستمندی بخشید.

در صحیح بخاری از مصعب بن سعد از پدرش نقل کرده که: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روانه تبوک شد و علی را جانشین خود (در مدینه) قرار داد؛ پس علی گفت: ای رسول خدا مرا بر کودکان و بانوان جانشین خود می سازی؟ حضرت رسول فرمود:

آیا راضی نیستی که منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد جز اینکه پیامبری پس از من نیست؟(1).

و این حدیث دلالت دارد بر اینکه علی دارای تمام مناصبی است که هارون علیه السلام در میان بنی اسرائیل داشته به استثنای نبوت که خداوند این مناصب را در قرآن کریم بیان فرموده است:

«... وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي... قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»(2).

وزیری از خاندان من برایم قرار ده؛ هارون، برادرم را. او را پشتوانه ام فراده و در امرم شریکش ساز... خداوند فرمود: ای موسی! حاجتت برآورده شد.

ص: 62

1-1 صحیح بخاری، ج 5، ص 492، کتاب المغازی.

2-2 سوره طه، آیات 29 - 36.

از این آیات بر می آید که هارون، وزیر موسی و همکارش و شریکش در رهبری امت بوده است.

و آنچه بر لیاقت علی در رسیدن به این منزلت والا می افزاید و او را جانشین پیامبر بر امت می سازد، این است که او از تمام اصحاب و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دانشمندتر و عالم تر بوده است، چرا که بخاری از ابن عباس نقل کرده که عمر بن خطاب (رض) گفت: «برترین ما در خواندن قرآن، اُبی وداورترین ما علی است»⁽¹⁾ و همانا برترین افراد در داوری و قضاوت کسی است که به احکام و قوانین داناتر و عالم تر از دیگران باشد.

و کافی است برای اثبات اعلمیّتش در میان تمام اصحاب، اینکه او باب و در شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکمتش است. در مستدرک صحیحین از ابن عباس نقل شده که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «من شهر علمم، وعلی در آن است، پس هر که خواست وارد شهر علم شود، باید از در آن وارد شود»⁽²⁾.

در صحیح ترمذی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده که فرمود:

«من شهر حکمتم وعلی در آن است»⁽³⁾.

و در مستدرک صحیحین آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به علی فرمود: «تو پس از من برای امتم توضیح خواهی داد در

ص: 63

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 10، کتاب التفسیر، باب قوله: «مانسخ من آية او نساها».

2-2- مستدرک صحیحین، ج 3، ص 126.

3-3- صحیح ترمذی، ج 2، ص 299، ح 3723.

آنچه بعد از من اختلاف ورزیدند»(1).

و بالاتر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، دشمنی علی را علامتی از علامتهای نفاق دانست، چنانکه از روایت مسلم در صحیحین از علی علیه السلام نقل شد که فرمود:

«به آن خدائی که دانه را شکافت و انسانها را آفرید سوگند که پیامبر امّی (صلی الله علیه وآله وسلم) با من پیمان بست که جز مؤمن مرا دوست ندارد و جز منافق مرا دشمن ندارد»(2).

وحتی اگر پیامبر، جانشین خود را تعیین نکند، آیا سزاوار نیست که امت اسلام، اعلم را برگزیند و کسی که بیشتر از دیگران حق را از باطل تشخیص می دهد، برای رهبری انتخاب نماید؟

در گذشته نیز توضیح دادیم که علی علیه السلام، اعلم و دانشمندتر از همه اصحاب بوده است تا آنجا که هر مشکلی پیش می آمد، به او رجوع می کردند. به عنوان نمونه ابوداود از ابن عباس نقل می کند که گفت:

«زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که زانیه بود. عمر با برخی از افراد مشورت کرد سپس دستور داد سنگسارش کنند. علی بن ابی طالب از آنجا می گذشت، پرسید چه خبر است؟ گفتند: زن دیوانه ای است از فلان قبیله که زنا داده است و دستور

ص: 64

-
- 1-2- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب حبّ علی کرم الله وجهه، ج 1، ص 262، ج 49، چاپ دارالشعب.
 - 2-2- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب حبّ علی کرم الله وجهه، ج 1، ص 262، ج 49، چاپ دارالشعب.

صادر شده که سنگسارش کنند. راوی گوید: علی گفت: او را باز گردانید. آنگاه نزد عمر آمد و گفت: ای عمر! آیا ندانستی که سه نفر مصونیت دارند: دیوانه تا وقتی که بهبود یابد، انسان خواب تا وقتی که بیدار شود و کودک تا آنگاه که خردمند گردد؟ گفت: آری! گفت: پس چرا می خواهید این زن را سنگسارش کنید؟ عمر گفت: نمی دانم. گفت: پس او را رها کنید. راوی گفت: عمر شروع کرد تکبیر گفتن» (1).

بخاری نیز در صحیحش قسمتی از این داستان را یادآور شده است (2).

گذشته از آن، حضرت علی علیه السلام مشهور شده بود که امام زاهدان است، در حالی که شجاعتش زبانزد خاص و عام بود. او اولین فدائی اسلام بود و در هر یک از جنگها و نبردهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ارزنده ترین نقش را داشت. او بود که در غزوه بدر با ذوالفقارش سی نفر از پهلوانان قریش را به قتل رساند و در غزوه احد و حنین آن ایستادگی و فداکاری تاریخی را از خود نشان داد، آنگاه که بیشتر اصحاب فرار کردند، قهرمانانه از رسول خدا دفاع کرد و بالاترین ایثار را از خود در تاریخ انسانیت نشان داد. و در غزوه خندق، هنگامی که یل قهرمان مشرکین عمرو بن عبدود عامری، مسلمانان را به مبارزه دعوت کرد

ص: 65

-
- 1-1- سنن ابوداود، باب المجنون بسرق أو یصیب احدا، ج 4، ص 140، ح 4399.
2-2- صحیح بخاری، کتاب المجانین، باب لایرجم المجنون والمجنونه، ج 8، ص 204.

و مسلمانان جرأت مقابله با او را نداشتند، و در حالی که پیامبر سه بار از مسلمانان خواست که با او به پیکار پردازند پیش از آنکه به علی اجازه نبرد دهد، چون سنّش از دیگر اصحاب کمتر بود، تنها علی بود که در برابرش ایستاد و او را به درك واصل کرد. و در غزوه خیبر خداوند بر دستش در قلعه را گشود پس از آنکه جمیع مسلمانان از گشودنش ناتوان ماندند.

و از دیگر اصحاب پیامبر مستثنی بود چرا که بتهای جاهلیت هرگز او را آلوده نکرده بود و تربیتش را اولین استاد بشریت و نخستین انسان کامل حضرت محمد صلی الله علیه و آله برعهده گرفته بود و لحظه ای از او جدا نشد تا اینکه از دنیا رحلت فرمود و سرش در دامان علی بود و علی در تمام ایام زندگانش دانش و حکمت را از پیامبر برگرفته بود، پس به حق سزاوار بود که در شهر علم و حکمت پیامبر و برادرش باشد.

بخاری در صحیح خود به سندش از ابن عمر نقل کرده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) بین اصحابش اخوت و برادری برقرار کرد. علی آمد در حالی که دیدگانش گریان بود، عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت اخوت برقرار کردی، ولی بین من و کسی اخوت قائل نشدی. رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی(1). بالاتر اینکه حضرت رسول علی را از خود می دانست. در بخاری آمده است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) به علی فرمود: «تو از منی و من از توام»(2).

ص: 66

1-1- صحیح ترمذی، ج 2، ص 299، ح 3720.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 43 کتاب فضائل الصحابه.

واو از دیگر اصحاب برتر بود زیرا فضیلتش از همه بیشتر و افزون تر بود. حاکم در مستدرکش به نقل از احمد بن حنبل گفته است که:

«هیچ يك از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به اندازه علی بن ابی طالب فضیلت نداشته»⁽¹⁾.

در کنز العمال آمده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«خداوند مرا امر کرد که دخترم فاطمه را به ازدواج علی در آورم»⁽²⁾.

و این بدینجهت بود که پیامبر در خواست ازدواج با فاطمه را از بسیاری از اصحاب رد کرده بود که می کوشیدند به این شرافت عظمی نائل گردند و یا پاره تن پیامبر و سرور زنان جهان و سرور زنان اهل بهشت؛ همو که خداوند از خشمش خشم می کند، ازدواج کنند تا آنجا که گفته شد و چه درست گفته شد که:

«ماگر علی آفریده نشده بود، همتایی برای فاطمه وجود نداشت»⁽³⁾.

بنابراین، اگر انتخاب خلیفه به مردم واگذار می شد، بی گمان علی علیه السلام سزاوارترین فرد در میان اصحاب، برای این امر بود.

ص: 67

1-1 - مستدرک صحیحین، ج 3، ص 107.

2-2 - کنز العمال، ج 13، حدیث 37753، ذخائر العقبی، ص 30.

3-3 - کنوز الحقایق مناوی، دیلمی، ج 3، ص 372، ح 127، چاپ دارالکتب العربیه بیروت.

در آنچه گذشت، ضرورت ولایت اهل بیت را با استدلالهای روشن و بطور کلی بیان کردیم که از امام علی علیه السلام برای امامت امت پس از رسول خدا گرفته تا یازده امام پس از او.

و اکنون سؤال مهمی که خودنمایی می کند و نیاز به پاسخ دارد تا گره گشائی شود و پرده از بسیاری امور پنهان که داستان اختلاف میان سنی و شیعه در طول دوران تاریخ اسلامی را ایجاد کرده، برداشته شود.

سؤال این است که: اگر این روایتها و احادیث - که بیان شد - واقعاً دلالت بر امامت اهل بیت علیهم السلام دارد، پس چرا و چگونه خلافت به دیگران رسید؟ و آیا اصحاب، براستی از پیامبر پیروی نمی کردند و اوامرش را اطاعت نمی نمودند؟!

در تلاش برای پاسخ دادن به این سؤال، بعضی از رویدادهای مهم تاریخ اسلام را یادآور می شویم که تأثیر بزرگی در تغییر مسیر تاریخ اسلام گذاشت و داوری را به خود خوانندگان واگذار می کنیم.

این رویدادهای مهم از این قرارند:

- 1- منع بعضی از اصحاب، پیامبر را که وصیتش را بنویسد!!
 - 2- امتناع ورزیدن برخی اصحاب از ملحق شدن به سپاه اسامه و نپذیرفتن فرماندهیش.
 - 3- حوادث سقیفه و بیعت ابوبکر (رض).
 - 4- به خلافت رسیدن عمر (رض).
 - 5- به خلافت رسیدن عثمان (رض).
 - 6- حادثه «جمل» و خروج ام المؤمنین بر خلیفه وقت.
 - 7- واقعه «صفین» و نافرمانی معاویه.
 - 8- شهادت امام علی علیه السلام.
 - 9- پیمان صلح و شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام.
 - 10- نهضت کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام.
- هر يك از این حوادث را تا اندازه ای مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

ص: 69

منع بعضی از اصحاب، رسول خدا را از نگارش وصیتش

بخاری در صحیح خود شش حدیث در این زمینه نقل کرده که اصل حادثه چهار روز پیش از وفات حضرت رسول رخ داده است. از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: «روز پنجشنبه! و چه پنجشنبه ای گذشت! درد بر پیامبر شدت پیدا کرده بود، فرمود: بیائید برای شما مطلبی را بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. آنان که در محضرش بودند با هم گفتگو کردند و سر و صدا نمودند در حالی که روا نیست در حضور هیچ پیامبری سر و صدا کنند. بالاخره گفتند: او را چه شده است؟ نکند هذیان می‌گویند؟! و بهر حال سخنش را نادیده گرفتند. پس حضرت فرمود:

«مرا رها کنید. آنچه من در آن هستم بهتر است از آنچه مرا به آن دعوت می‌کنید»⁽¹⁾.

در روایت دیگری از ابن عباس نیز نقل می‌کند که گفت:

ص: 70

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 511، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته.

هنگامی که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در حال احتضار بود، گروهی در منزل حضرت جمع شده بودند. پیامبر فرمود: بیائید برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نگردید. بعضی از حاضرین گفتند: درد بر رسول خدا شدت کرده و قرآن هم که در اختیار دارید. ما را قرآن بس است. و سپس اختلاف ورزیدند و سر و صدا کردند. برخی می گفتند: کاغذی به او بدهید که برای شما چیزی بنویسد که بعد از او گمراه نشوید. و برخی مطالبی دیگر می گفتند.

هنگامی که داد و قال زیاد شد و اختلاف افزون گشت، حضرت رسول فرمود: برخیزید، بروید! عبیدالله گوید: ابن عباس همواره می گفت: مصیبت! سخت ترین مصیبت آن روزی بود که نگذاشتند حضرت رسول برای آنان چیزی بنویسد، زیرا در آن روز خیلی اختلاف کردند و نزاع نمودند (1).

در روایت سوم از ابن عباس نقل می کند که گفت: هنگامی که رسول خدا در حال احتضار بود، جماعتی در منزل حضرت بودند از جمله عمر بن خطاب نیز در میان آنان بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

هان! بیائید برای شما کتابی بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید. آنگاه عمر گفت: «درد بر پیامبر غلبه کرده است و قرآن هم که در میان شما موجود است. کتاب خدا ما را بس است!».

پس حاضرین در منزل به گفتگو و مجادله پرداختند، گروهی می گفتند بگذارید پیامبر برای شما کتابی بنویسد که هرگز

ص: 71

پس از او گمراه نشوید و گروهی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند. هنگامی که سر و صدا و منازعه فزونی پیدا کرد، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: بلند شوید، بروید! عبیدالله گوید: ابن عباس همیشه می گفت مصیبت، تمام مصیبت آن روزی بود که در اثر سر و صدا و نزاع گذاشتند پیامبر آن مطلب را برای آنان بنویسد(1).

و در صحیح مسلم به این لفظ آمده است که: «... پس گفتند: رسول خدا هذیان می گوید»(2). و در روایتی دیگر: «... پس عمر سخنی گفت که معنایش این بود: درد بر پیامبر غلبه کرده است. سپس افزود: ما قرآن داریم. و قرآن برای ما کفایت می کند»(3). ملاحظه می کنید که در این روایت واژه «هذیان می گوید» (یهجر) مؤدبانه تر شده و راوی می گوید: عمر سخنی گفت که معنایش این بود که در اثر غلبه درد، پیغمبر این حرف را می زند!!

با کمی دقت در روایتهای گذشته، مطمئن می شویم کسی که پیامبر را به هذیانگوئی وصف کرد، فقط عمر بن خطاب بوده است که برخی از حاضرین از اصحاب نیز او را تأیید کردند و در نتیجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به خشم آوردند که آنان را از مجلسش طرد کرد و فرمود: بروید! از نزد من دور شوید.

حقیقت این است که این حادثه بدون هیچ تردیدی چنین

ص: 72

-
- 1-1- صحیح بخاری، ج 7، ص 389، کتاب المرضی، باب قول المریض قوموا عني.
 - 2-2- صحیح مسلم، کتاب الوصیة، ج 4، ص 175، ح 21.
 - 3-3- السقیفه: ابوبکر جوهری، ص 73، صحیح مسلم، ج 3، ص 1259، ح 22.

نتیجه می دهد که به ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اهانت شده است و خدا میداند که برای من صدمه ای بزرگ بود وقتی آن را خواندم و به نظرم می رسد که بیشتر اهل سنت از این ماجرا و عواقب خطرناکش اصلاً اطلاعی ندارند. حتی برخی از افراد، در اثر هول صدمه نمی توانستند آن را در آغاز باور کنند و بسیار شگفت زده می شدند تا جایی که برخی از آنها قَسَمهایی محکم می خوردند که اگر واقعاً چنین حادثه ای در صحیح بخاری وجود دارد، از این پس به هیچ روایتی در این کتاب اطمینان نمی کنند. و یکی از آنان در ابتداء روایت را تصدیق کرد (چون از صحیح بخاری نقل شده بود) ولی پس از اینکه دانست که خلیفه عمر کسی بوده که پیش از همه پیامبر را متهم به هذیان گوئی نموده است، بسیار عصبانی و خشمگین شد و روایت را انکار کرد!! بلکه اعلام نمود که از این پس نه به صحیح بخاری و نه به هیچ کتاب حدیثی که چنین سلف صالح را زیر سؤال می برد، به قول خودش اطمینان نخواهد کرد.

بهرحال، راز شگفتی در این حدیث این است که بر تمام اصحاب که در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم حضور داشتند، لازم بود، بدون هیچ درنگی، فرمان حضرتش را اطاعت کنند تا آخرین وصیتش را برایشان بنویسد که قطعاً آن وصیت ضامن نگهداری مسلمانان از هرگونه انحراف و گمراهی پس از رسول خدا بود، در صورتی که امرش را اطاعت کرده بودند. و آیا کدام يك از اهل سنت انتظار دارد که رسول خدا در آخرین دیدارش با بزرگان از اصحاب، آنان را از خود براند و طرد کند پس از آن که با چنان سخن دردناکی وداعش گویند؛ چه سخنی که جز

يك معنى در برداشت و آن را نووی در شرح خود بر صحیح مسلم آورده که مقصودشان هذیان گفتن پیامبر بود، والعیاذ بالله (1).

امام شرف الدین در این باره می گوید:

«اگر دقت کنیم در این سخن پیامبر که فرمود: کاغذ و قلمی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید» و سخن دیگرش در حدیث ثقلین که فرمود: «من در میان شما دو چیز را رها می کنم که اگر به آنها تمسک جوئید هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیت»، در می یابیم که هدف در هر دو حدیث یکی است و قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام بیماریش (که آخرین روزهای زندگی بود) به تفصیل می خواست آنچه را در حدیث ثقلین بر آنان واجب گردانیده بود، بنگارد ولی پس از آن که با چنان سخن دردناکی مواجه شد، ناچار از هدف خود دست برداشت؛ نکند برخی از افراد بابی را در طعن و محکوم کردن نبوت بگشایند، چرا که دیگر اثری برای نوشتن آن کتاب جز ایجاد فتنه و آشوب پس از خویش نبود، زیرا از این پس بلوا و آشوبی بر پا می شد که آیا پیامبر هذیان می گفته - والعیاذ بالله - یا هذیان نمی گفته است، چنانکه در حضورش، اختلاف ورزیدند و سر و صدا راه انداختند. و در حالی که پیامبر بیمار بود اعلام کردند که ما را قرآن بس است و از

ص: 74

1-1- صحیح مسلم، ج 4، ص 174، چاپ دارالشعب به شرح نووی.

سخن پیامبر منحرف شدند. گویا فراموش کرده بودند که خدای متعال درباره پیامبر گرامیش می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (1)

او هرگز سخنی را از روی هوا و هوس نمی گوید. سخنش چیزی جز وحی نیست که از خدایش به او وحی می شود، او را جبرئیل، همان فرشته بسیار توانا، می آموزد.

و می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (2)

هر چه پیامبر به شما دستور می دهد اطاعت کنید و از هر چه شما را باز می دارد، دوری جوئید.

و نیز می فرماید:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ...» (3)

همانا قرآن، کلام رسول بزرگوار است (که سخن خدا را از طریق وحی به پیامبرش می رساند) و فرشته با قوت است و نزد خدای مقتدر عرش، با جاه و منزلت است، و فرمانده فرشتگان و امین وحی خدا است و رسول شما، همین یارتان هرگز دیوانه نیست، او امین وحی را در افق اعلیٰ مشاهده کرد... پس شما به کجا می روید؟!

و همانا ابن عباس، آن حادثه را درست توصیف کرد، آنگاه

ص: 75

1-1- سوره نجم، آیات 3-5.

2-2- سوره حشر، آیه 7.

3-3- سوره تکویر، آیات 19-26 برای توضیح بیشتر به کتاب المراجعات امام شرف الدین ص 261 مراجعه کنید.

که گفت:

«به تحقیق که مصیبت، تمام مصیبت این بود که در اثر اختلاف و آشوب نگذاشتند پیامبر برایشان چیزی بنویسد که هرگز پس از او، گمراه نگردند».

علی رغم همه آن مطالب و بنا بر روایت ابن عباس و نقل بخاری در صحیحش، پیامبر از دنیا نرفت جز اینکه وصیت کرده بود ... فرمود:

«مرا رها کنید، آنچه در آن هستم بهتر از آن است که مرا به آن دعوت می کنید. و بهر حال به سه چیز آنان را وصیت کرد: فرمود: مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید و به وفد همان روا دارید که من به آنان عطا می کردم. و از سومین وصیت ساکت شد یا اینکه گفت: آن را فراموش کرده ام!!» (1)

قطعاً پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این وصیت ها را در حضور اهل بیتش و برخی خویشاوندانش بر زبان مبارک رانده که عبدالله بن عباس - پسر عمویش - هم یکی از آنان است و زمان وصیت ها یکی از چهار روز است پس از رویداد مصیبت پنجشنبه. ولی شگفت انگیز است که وصیت سوم را - آنگونه که بخاری نقل می کند - ابن عباس نخواست به یاد آورد! و بهر حال شیعیان با روایت از طریق اهل بیت علیهم السلام یاد آور شده اند که وصیت فراموش شده یا به فراموشی سپرده شده، چیزی جز خلافت علی علیه السلام نیست.

ص: 76

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 511، کتاب المغازی، باب مرض النبی.

تمام مسلمانان اطلاع دارند که رسول خدا صلی الله علیه وآله، سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید و به هدف نبرد با رومیان آماده ساخت که اسامه در آن زمان بیش از هفده سال نداشت و این آخرین نبردی بود که پیامبر دستورش را می داد و هیچ یک از مهاجرین و انصار مانند ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد و دیگران نبود جز اینکه آنان را جزء سپاه اسامه قرار داد⁽¹⁾. و تمام اهل سیر و اخبار بر این حقیقت اجماع کرده اند و آن را امری قطعی دانسته اند. در هر صورت پیامبر دستور داد که سپاه اسامه حرکت کند ولی آنان از رفتن با او خودداری ورزیدند و بعضی از آنان نسبت به فرماندهیش طعنه زدند و امارتش را نپذیرفتند که این امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بسیار خشمگین ساخت و در

ص: 77

1-1- کتاب رجال حول الرسول نوشته خالد محمد خالد، ص 48، چاپ هشتم تاریخ طبری، ج 3، ص 184 دارالسویدان / بیروت، تاریخ ابن اثیر، ج 2، م 317، دارصادر / بیروت، طبقات ابن سعد، ج 4، ص 65-69، دارصادر / بیروت.

حالی که سر مبارکش را بسته بود و دو روز از زندگیش بیشتر نمانده بود، بیرون آمد و بر فراز منبر رفت و سخنانی را بیان فرمود که بخاری در صحیحش از ابن عمر نقل کرده که گفت:

«پیامبر، اسامه را بر قومی امارت داد، پس آنان فرماندهیش را نپذیرفتند، سپس حضرت فرمود: اگر در فرماندهیش طعن کنید، قبل از او فرماندهی پدرش را نیز نپذیرفتید و به خدا قسم او سزاوار امارت و فرماندهی بود و از دوست داشتنی ترین مردم نزد من بود و این هم (اسامه) یکی از محبوب ترین مردم نزد من، پس از او است»⁽¹⁾.

سپس آنان را تشویق فراوان فرمود و دستور داد هر چه زودتر به سپاه اسامه بپیوندند ولی باز هم سستی و کاهلی کردند و از رفتن امتناع ورزیدند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رحلت فرمود پیش از آن که سپاه اسامه به راه افتد.

از این رویداد چنین بر می آید که:

1- بعضی از اصحاب در برابر نص پیامبر صلی الله علیه و آله، از پیش خود اجتهاد می کردند، همانگونه که بر فرماندهی اسامه بن زید اعتراض داشتند و بهانه شان کمی سئس بود، با این که حضرت رسول پرچم را به او سپرده بود. پس اگر همین يك ماجرا را درك کنیم، دشوار نیست بر ما که در امور مهمتر و بزرگتر نیز علت اجتهادشان و چگونگی آن را بیابیم مانند خلافت و امامت علی علیه السلام.

ص: 78

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 387، کتاب المغازی، باب غزوة زید بن حارثة.

2- سپردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماندهی سپاه را به اسامه و امارت دادن به او در حالی که بیش از هفده سال از سنّش نگذشته بود، درسی عملی برای اصحاب بود که می شود امارت و ریاست افراد کم سنّ و سال تر را پذیرفت، زیرا پس از طعن در امارت اسامه، بسیار عصبانی و خشمگین شد.

3- هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرچم را به اسامه سپرد، می دانست که رحلتش نزدیک شده است و بی گمان می دانست که پس از رحلتش بر سر خلافت نزاع خواهند کرد، لذا با حکمت و درایت بی نظیرش، بزرگترین چهره ها و شخصیتها را جزء سپاه اسامه قرار داد و دستور داد تا قبل از رحلتش به چند روز، سپاه به راه افتد تا اینکه راه را بر نزاع و کشمکش درباره خلافت بر آنان ببندد چه رسد به اینکه در آن اجتهاد ورزند!! و همانا علی علیه السلام در طول دوران بیماری، همراه و ملازم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و هرگز از او جدا نمی شد، و پس از رحلتش، مشغول به غسل دادن پیامبر بود که مهاجرین و انصار بر سر خلافت نزاع کردند و در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند، پس از آنکه از شرکت در سپاه اسامه خودداری ورزیدند، در حالی که سربازان آن سپاه بودند. و این اجتهادشان در برابر نص بود، چرا که از آنچه پس از رحلت پیامبر ممکن بود پیش بیاید، نگران بودند!!

بدینسان آن شخص که نمی تواند مسئله خودداری اصحاب از پذیرفتن امامت علی بن ابی طالب بر آنها را تحمّل کند، چگونه تفسیر می کند خودداری اینان از امارت و فرماندهی اسامه بر خویشان و طعن در آن، علی رغم دستور و فرمان

رسول خدا صلی الله علیه وآله؟

و از اینکه حادثه مصیبت روز پنجشنبه و طعن در امارت اسامه، در حیات و زندگی پیامبر اکرم رخ داد، با آن همه مصیبت و درد که همراه بود، حال که پیامبر از دنیا رفته است، چه خواهد شد؟ (و چه چیزی آنان را از مخالفت بی پرده با رسول خدا باز می دارد؟!).

ص: 80

هنگامی که علی علیه السلام و برخی از خویشانش، گرماگرم تجهیز غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، عمر بن خطاب وفات حضرت رسول را تکذیب کرد و تهدید به قتل کرد کسی که وفات پیامبر را بر زبان براند، و درگذشت پیامبر را هرگز باور نکرد تا وقتی که ابوبکر از مکانی خارج از مدینه به نام «سنح» باز می‌گشت. بخاری در صحیحش از عایشه (رض) نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت و ابوبکر در «سنح» بود... عمر برخاست و گفت: به خدا سوگند پیامبر از دنیا نرفته است! عایشه گوید: ... ابوبکر نزد او آمد و پرده را از روی بدن رسول خدا برداشت و او را بوسید و گفت: پدرم و مادرم فدایت شود. بشارت باد تو را در حال زندگی و مرگ به خدائی که جانم بدست او است، هرگز تو را مرگی دیگر فرا نرسد. سپس در حالی که بیرون می‌رفت به عمر گفت: ای قسم خورده! آرام باش! (1)

واما انصار در سقیفه شان، سقیفه بنی ساعده گرد آمدند

ص: 81

وسعد بن عباد را به عنوان خلیفه و جانشین پیامبرانتخاب کردند.

و هنگامی که بزرگان اصحاب مانند ابوبکر و عمر و ابوعبیده از جریان مطلع شدند فوراً به آنجا شتافتند و اعلام کردند که آنان سزاوارترند. کشمکش شدید میان مهاجرین و انصار در گرفت، در این میان رهبر انصار سعد بن عباد برخواست و گفت:

«اما بعد، ما یاران خدا و اسلام هستیم و شما تنها گروه مهاجر هستید (که با پیامبر هجرت کردید) و اکنون گروهی از شما برخاسته اند و می خواهند ما را از حَقمان بازدارند و از این امر دور نگه دارند»!!⁽¹⁾

ابوبکر برخاست و طی يك سخنرانی، فضیلت مهاجرین را بر شمرد و به قرشی بودنشان، بر دیگران احتجاج کرد که همین دلیل سزاوارتر بودن آنان در امر خلافت می باشد. بخاری این را در صحیح خود چنین نقل می کند:

«ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و ابوعبیده بن جراح به سوی آنان شتافتند. عمر خواست سخن بگوید که ابوبکر او را منع کرد... سپس ابوبکر گفت: نه! ولی ما امیران هستیم و شما وزیران! آنان از عربهای میانه هستند و دارای حسب و نسب⁽²⁾، ... و من برای شما یکی از این دو مرد را برگزیدم⁽³⁾، پس با عمر بن خطاب

ص: 82

1-1- صحیح بخاری، ج 8، ص 541، کتاب المحاربین من اهل الکفر، باب رجم الحبلی من الزنا.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 14، کتاب فضائل الصحابه.

3-3- صحیح بخاری، ج 8، ص 542، کتاب المحاربین من اهل الکفر.

یا با ابوعبیده جراح بیعت کنید»(1).

یکی از شخصیت‌های انصار به نام حباب بن منذر او را رد کرده چنین گفت:

«نه به خدا قسم، قبول نداریم. امیری از ما باشد و امیری از شما»(2).

و در روایت دیگری، پاسخ انصار چنین ذکر شده:

سخنگوی انصار ایستاد و گفت: ... ای گروه قریش، از ما امیری و از شما امیری باشد.

پس سر و صدا زیاد شد و کشمکش بالا گرفت تا جایی که احتمال اختلاف شدید می رفت»(3).

و پس از اینکه وضعیت بسیار آشفته شد، نقش عمر بن خطاب آغاز گشت. او گفت:

«هیئات که در يك زمان دو امیر با هم جمع شوند. به خدا قسم عرب نخواهد پذیرفت که شما بر آنان ریاست کنید در حالی که پیامبرشان از شما نیست، و هرکس مخالفت می کند ما مدرک داریم!».

حباب بن منذر در پاسخش گفت:

«ای گروه انصار! در این امر مقداری تأمل کنید و گوش به سخن این مرد و یارانش ندهید چرا که شما به این امر سزاوارترید».

ص: 83

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 14، کتاب فضائل الصحابه.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 14.

3-3- صحیح بخاری، ج 8، ص 542.

ولی انصار در میان خودشان نیز اختلاف کردند، اسیدبن حضیر رهبر اوس که مخالف با رهبر قبیله خزرج سعد بن عبادہ بود، از فرصت استفاده کرده و اعلام کرد که مهاجرین را تأیید میکند و وعده داد که با آنان بیعت می نماید.

عمر برخاست و به ابوبکر گفت: دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم. و بدینسان عمر و گروهی از مهاجرین و انصار با وی بیعت کردند. و همانگونه که بخاری با سند خود از عایشه (رض) نقل می کند که عمر با تهدید و ارباب مردم برای ابوبکر بیعت گرفت. عایشه گوید:

«راز خطبه آن دو خطبه ای نبود جز اینکه خداوند در آن فایده ای قرار داده بود. عمر مردم را ترساند و همانا در میان آنان نفاقى اگر باشد، خداوند آن را باز می گرداند»(1).

و در آن روز عمر درباره سعد بن عبادہ که از بیعت سرباز زده بود و مردی سالخورده بود - چنانکه بخاری در صحیحش نقل کرده- گفت:

«... و بر سعد بن عبادہ حمله کردیم و او را زیر گرفتیم، پس یکی از آنان گفت: سعد بن عبادہ را کشتید. عمر گفت: خدا او را بکشد»(2).

تا همین جا پرده را از تئاتر سقیفه بر می داریم که با برگزاری بیعت با ابوبکر پایان پذیرفت پس از نزاعی که میان مهاجرین

ص: 84

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 15، کتاب فضائل الصحابه.

2-2- صحیح بخاری، ج 8، ص 542 و ج 5، ص 14.

وانصار بر سر خلافت رخ داد. وهمانگونه که از گفتگوی دو گروه واستدلالمایشان بر می آید، آن نزاع رنگ جاهلیت به خود گرفته بود تا آنجا که خلیفه عمر بن خطاب (رض) در آخرین روزهای زندگیش می گفت که: بیعت ابوبکر کاری غیرعاقلانه و شتابزده بود ولی خدا شش را از سرمان دور کرد - به گفته ایشان - چنانکه بخاری نیز در صحیحش نقل کرده که عمر گفت:

«... کسی مغرور نشود که بگوید به تحقیق بیعت ابوبکر کاری شتابزده بود و تمام شد. آری! خلافت ابوبکر چنان بود ولی خدا شش را از ما دور ساخت» (1).

همه می دانند که امام علی علیه السلام و سایر بارانش از بنی هاشم و دیگر اصحاب مانند زبیر و طلحه و عمار و سلمان و مقداد و ابوذر و خزیمه (ذوالشهادتین) و خالد بن سعید و ابی بن کعب و ابویوب انصاری و... از آن بیعت بی اطلاع بودند و در آن روز وارد سقیفه نشدند، زیرا همه آنها گرفتار مصیبت بزرگ رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بودند و مشغول امر واجبی چون تجهیز و تشییع بدن مطهر بودند، در حالی که اهل سقیفه، بیعت را با ابوبکر محکم می کردند و دیگر مجالی نبود که علی و همراهانش کاری جز مخالفت و خودداری کردن از بیعت با ابوبکر، بکنند، همانگونه که از روایت عمر بن خطاب استفاده می شود:

«و همانا به تحقیق ما خبری داشتیم آن هنگام که

ص: 85

خداوند، پیامبرش را از دنیا برد ولی انصار باما مخالفت کردند و همه شان در سقیفه بنی ساعده اجتماع نمودند و از ما (مهاجرین) نیز علی وزیر و کسانی که با آن دو بودند، مخالفت کردند»(1).

{... و امام علی علیه السلام اثری جز پیدایش فتنه و آشوب در احتجاج کردن بر آنها نمی دید، لذا رواتر می دید که حَقّش ضایع شود ولی در آن شرایط، فتنه ای بر پا نگردد چرا که فتنه های زیادی، اسلام را از هر سو محاصره کرده بود؛ از طرفی منافقین اهل مدینه و اعراب اطراف مدینه که پس از رحلت پیامبر، بر نیرویشان افزوده شده بود، اسلام را تهدید می کردند، و از طرفی دیگر خطر اشخاصی چون مسیلمه کذاب و طلیحة بن خویلد افاک و سجاح دجاله و همچنین پادشاهان فارس و قیصرهای روم و دیگرانی که در کمین مسلمانان نشسته بودند، کیان اسلام را همواره تهدید می کردند، پس طبیعی بود که امام علی علیه السلام از حقّ خود بگذرد بدون اینکه از استدلال کردن دربارهٔ خلافت دست بردارد، بنابراین علی می خواست حق خود را در خلافت نگه دارد و در برابر آنان که در خلافت اجتهاد ورزیده (و آن را از مسیر اصلیش گردانده بودند) بگونه ای که ایجاد فتنه ای نکند و دست آویزی بدست دشمنان اسلام ندهد، تا اندازه ای ایستادگی نماید، لذا در منزلش نشست و تا شش ماه خود

ص: 86

1-1- صحیح بخاری، ج 8، ص 540، کتاب المحاربین من اهل الکفر، باب رجم الحبلی من النساء.

و همراهانش از بیعت کردن خودداری کردند {1}. و چنانکه در روایت دیگر بخاری آمده است، ثابت می شود که اگر علی علیه السلام قدرت کافی برای استرداد حَقِّش با زور، در اختیار داشت، بی آنکه فتنه ای برپا شود، قطعاً آن کار را انجام می داد. از عایشه - در این باره - نقل شده است که گفت:

«... فاطمه شش ماه پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زنده ماند و هنگامی که از دنیا رفت، همسرش علی، او را شبانه به خاک سپرد و خود بر او نماز خواند و به ابوبکر اجازه نماز خواندن را نداد. و علی در زمان حیات فاطمه، چند نفری از مردم را به همراه داشت، پس وقتی فاطمه از دنیا رفت، علی احساس تنهایی کرد پس آماده صلح با ابوبکر و بیعت با وی شد هرچند در طول آن شش ماه بیعت نکرده بود، پس دنبال ابوبکر فرستاد که خود به تنهایی نزد ما بیا و کسی را با خودت نیاور؛ زیرا خوش نداشت که عمر حضور داشته باشد. عمر گفت: نه به خدا قسم، نباید به تنهایی بر آنها وارد شوی. ابوبکر گفت: می ترسی چه با من بکنند؟ به خدا قسم به تنهایی نزد آنها می روم» {2}.

امام شرف الدین، این کار علی را چنین تفسیر کرده است:

«و اگر علی در بیعت کردن به سوی آنها شتافته بود، دیگر هیچ حجت و برهانی برایش باقی نمی ماند

ص: 87

1-1- با استفاده از کتاب مراجعات امام شرف الدین، ص 284.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 382، کتاب مغازی، باب غزوه خیبر.

و شیعیان سخنی برای گفتن نداشتند، لذا بین حفظ دین و حفظ حقش در خلافت جمع کرد. و بهر حال شرایط زمان بگونه ای بود که نمی توانست با شمشیر مقاومت کند...»(1).

و این حقیقت کاملاً خودنمایی می کند، آنجا که ابوسفیان چندین بار سعی کرد که علی را وادار به گرفتن حقش کند و به حضرت می گفت:

«اگر اجازه دهی بیابان را پر از سپاهسانی سواره و مسلح کنم و از هر سوی راه را بر آنان ببندم»(2).

ولی علی علیه السلام هرگز چنین نوع همکاری را نمی پذیرد زیرا می داند که ابوسفیان جز برافروختن آتش فتنه و برپا کردن جنگی تمام عیار، که ریشه اسلام را برکند، هدفی ندارد.

آیا پیامبر اشاره ای به خلافت ابوبکر کرده بود؟

اینکه بعضی از افراد، در استناد به احقیقت و سزاوارتر بودن ابوبکر در خلافت، از پیامبر مایه می گیرند، به دلیل روایتی است که ابن الجوزی از علی علیه السلام نقل می کند که گفت:

«هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، و دیده بودم که قبلاً پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ابوبکر را در نماز بر دیگران مقدم داشته است، لذا برای دنیایمان به رضایت رسول خدا برای دینمان، راضی شدیم و ابوبکر را مقدم

ص: 88

1-1- به نقل از کتاب مراجعات شرف الدین، ص 285.

2-2- خلفاء الرسول، خالد محمد خالد، ص 418، چاپ هشتم، دارالفکر/بیروت.

کاملاً روشن است که این روایت دروغ محض است زیرا علی علیه السلام، همان کسی که این حدیث را به او نسبت می دهند، کسی بوده است که قلباً با ابوبکر مخالفت کرد و تا شش ماه با او بیعت ننمود و بزرگان صحابه نیز از او پیروی کردند - چنانکه گذشت - و اگر این روایت راست باشد، پس لازم می آید که علی اولین کسی باشد که با ابوبکر بیعت کرده است.

گذشته از اینکه علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید و این دلیل به تنهایی کافی است که این روایت را جعلی اعلام کند، دلایل دیگری نیز هست که اثبات می کند این روایت بکلی دروغ است:

1- سپاه اسامه بن زید که پیامبر با دست مبارك خود، پرچمش را به اسامه سپرد و در آخرین روزهای زندگی، اصحاب را دستور داد که حتماً به آن ملحق شوند و در میان آن سپاه، بزرگان مهاجرین از قبیل ابوبکر و عمر و ابوعبیده تعیین شده بودند، پس اگر پیامبر می خواست ابوبکر را جانشین خود قرار دهد، قطعاً او را جزء سپاه اسامه قرار نمی داد.

2- اگر آن روایت، حقیقت داشت، بی گمان ابوبکر در روز سقیفه به آن استدلال میکرد زیرا در آن زمان نیاز مبرم به يك دليل قطعی داشت که نزاع را به پایان برساند و همانگونه که دیدیم بجای آن، استدلال کرد که قریش از دیگر اعراب، حسب و نسب مشهورتری دارند!

ص: 89

3- اگر آن روایت راست باشد پس تمام احادیثی را که تأکید بر خلافت علی علیه السلام دارند زیر سؤال می برد، در حالی که ثبوت چنان احادیثی، قطعی و بدون تردید است. به صفحات گذشته همین کتاب مراجعه فرمائید.

ص: 90

همانگونه که بخاری در صحیح خود از عایشه نقل می کند، فاطمه علیها السلام از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر بود زیرا ابوبکر او را از میراثش محروم کرده بود. عایشه گوید:

«... فاطمه دختر رسول خدا مطالبه میراثش از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نمود. ابوبکر به او گفت: پیامبر فرموده است: ما میراث بر جای نمی گذاریم، هرچه می ماند صدقه است. پس فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خشمگین شد و روی از ابوبکر برگرداند و تا روزی که از دنیا رفت حاضر نشد با ابوبکر روبرو شود. و بیش از شش ماه پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) زنده نماند. عایشه گوید: و فاطمه همواره از ابوبکر درخواست می کرد که سهمش را از ماترك رسول خدا از خیر وفدك و صدقه اش در مدینه بپردازد ولی ابوبکر امتناع می ورزید و می گفت: من ترك نمیکنم چیزی را که

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آن عمل می کرده است»(1).

وبقدری خشمش بر ابوبکر زیاد بود که به علی علیه السلام وصیت کرد هرگز اجازه ندهد که ابوبکر پس از وفاتش بر او نماز بخواند بلکه حتی جنازه اش را هم تشییع نکند و از این روی حضرت علی علیه السلام شبانه جسد پاک و مطهرش را به خاک سپرد، چنانکه بخاری در صحیحش از عایشه نقل کرده که گفت:

«... ابوبکر خودداری کرد از اینکه چیزی از میراث پیامبر به او بدهد ولذا فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و قهر کرد و با او سخنی نگفت تا از دنیا رفت. و شش ماه پس از پیامبر زنده بود و هنگامی که از دنیا رفت، همسرش علی او را شبانه به خاک سپرد و اجازه نداد ابوبکر بر او نماز بخواند و خود بر او نماز خواند»(2).

سرزمین فدک که فاطمه علیها السلام آن را مطالبه می کرد، روستائی است در حجاز که گروهی از یهودیان در آن سکونت داشتند. و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم غزوه خیبر را پیروزمندانه به پایان رساند، خداوند در قلوب دشمنانش - همان یهودیان - رعب و وحشت انداخت، پس با سرزمین فدک، با پیامبر مصالحه کردند، از این روی، فدک ملک پیامبر بود زیرا با جنگ و خونریزی بدست نیامده بود، سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله، آن را به دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها بخشید، به علاوه ملکی که از خمس خیبر و صدقاتش داشت و تمام اینها ملک پیامبر بود

ص: 92

1-1- صحیح بخاری، ج 4، ص 208، کتاب الخمس، باب الفرائض.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 382، کتاب مغازی، باب غزوه خیبر.

و هیچ کس در آن حقی نداشت.

و طبق نظر ابوبکر، فاطمه علیها السلام مطالبه چیزی میکرد که حتی در آن نداشت! و با این نظریه فاطمه یا جاهل و نادان بود که حکم میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نمی دانست، چنانکه ابوبکر میدانست، و یا اینکه دروغگو بود و در چیزی طمع داشت که هیچ حقی در آن نداشت.

و حقیقت این است که هر دو حالت بر حضرت زهرا سلام الله علیها محال است زیرا زهرا کسی بود که خداوند از غضبش، غضب می کند و او است سرور زنان مؤمنان و سرور بانوان اهل بهشت و خدای متعال او را از هر گناه و رجس و پلیدی دور نگهداشته و پاک و مطهر قرار داده است، چنانکه قبلاً یادآور شدیم. بخاری در صحیحش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که فرمود:

«ای فاطمه! آیا راضی نمیشوی که سرور زنان مؤمنین یا سرور زنان این امت باشی؟» (1).

«فاطمه پاره تن من است، پس هر که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است» (2).

«فاطمه سرور زنان اهل بهشت است» (3).

ص: 93

1-1- صحیح بخاری، ج 8، ص 202، کتاب الاستئذان، باب من ناجی بین بدی الناس.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 75، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب فاطمة رضی الله عنها

3-3- صحیح بخاری، ج 5، ص 74.

وحتی اگر پذیرفتیم که فاطمه زنی مانند دیگر زنان است و هیچ يك از آن فضیلتها - که در روایتهای بالا آمده است - را ندارد؛ پس همینقدر که او دختر استاد و معلم بشریت و همسر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که همه آنها گواهی می دهند که وی از همه شان داناتر و اعلم است، احتمال نادانی و جهالت را از او نفی می کند زیرا اگر فاطمه سلام الله علیها مطالبه به چیزی می کرد که حقی در آن نداشت و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله نیز - بنا به گفته ابوبکر - به کسی نمی رسید، پس سزاوارتر بود که پدرش و یا همسرش، به او این مطلب را می فهماندند بویژه اینکه خشم فاطمه بر ابوبکر شش ماه به طول انجامید و این تمام مدت عمری بود که پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، گذراند.

ولی هیئات که فاطمه - والعیاذ بالله - چنین باشد زیرا هنگامی که خبر غصب شدن حَقّش در فدک توسط ابوبکر را شنید، همراه با گروهی از مهاجرین و انصار به سوی ابوبکر روانه شد و در میان حاضرین چنان خطبه ای خواند که همه را به گریه انداخت. و اینک گوشه هائی از خطبه اش را می آوریم:

«.. و همانا اکنون شما ادّعا می کنید که ما ارثی و سهمی نداریم. آیا حکم جاهلیّت را دنبال می کنید و چه کسی بهتر از خداوند داوری می کند، البته برای انسانهای با یقین و ایمان (که به این مطلب پی می برند). وای بر شما ای گروه مسلمانان! آیا در کتاب خدا آمده است که تو ای ابوبکر - از پدرت ارث پیری و من ارث نبرم؟ تو تهمت بزرگی را زدی.

و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «و محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) نیست

جز رسول که قبل از او رسولانی آمدند، پس اگر از دنیا رفت با کشته شد، شما به قهقرا (و به جاهلیت) بازگشت می کنید و هر که به قهقرا برگردد، هرگز به خداوند زبانی نمی رساند و همانا خدا شاکران را پاداش می دهد... ای فرزندان قیله! آیا میراث مرا از پدرم به زور بگیریدند و شما ببینید و بشنوید و دم نزنید، در حالی که شما دارای عِدّه و عُدّه هستید و دعوت مظلوم را می شنوید و پاسخ نمی دهید...»(1)

از آن که بگذریم، معنای سخن رسول خدا که فرمود: «ما وارث نداریم» این نیست که قانون میراث بر پیامبر تطبیق و اجرا نشود، چنانکه ابوبکر، اجتهاد کرده بود. زیرا در متن قرآن کریم آمده است که فرمود: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ...»(2) و سلیمان از داود ارث برد. و همچنین زکریا از خدا می خواهد که به او فرزندی را عنایت کند که از او ارث ببرد، و بدینسان خداوند یحیی را به وی عطا می کند:

«يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا. يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى...»(3)

فرزندی که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و توای خدا او را وارثی پسندیده مقرر فرما. ای زکریا! ما تو را بشارت می دهیم به فرزندی که نامش یحیی است.

ص: 95

1-1- منال الطالب في شرح طوال الغرائب، ابن اثیر، ص 504، چاپ مدنی.

2-2- سوره نمل، آیه 16.

3-3- مریم، آیه 6-7.

و معنای «یرثنی» در آیه گذشته این نیست که پیامبری را به ارث ببرد زیرا پیامبری و نبوت، ارثی نیست، پس این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «لأنورث» بدین معنی است که پیامبران هرگز طلا و نقره ای اندوخته نکرده اند که پس از آنان به دیگران ارث برسد، چنانکه پادشاهان و دنیا پرستان می کنند.

و با محروم نمودن ابوبکر حضرت فاطمه علیها السلام را از میراث پیامبر، برخی فرصت بافته که از این قضیه چنین بهره برداری نمایند که همین خلاف، باعث شد که علی علیه السلام از بیعت کردن با ابوبکر سرباز زند، نه اینکه خود را خلیفه شرعی و واقعی بدانند!! اگر واقعاً چنین است، پس چرا گروهی از بزرگان اصحاب نیز از بیعت کردن خودداری کردند و از علی پیروی نمودند؟! و چه معنی دارد سخن عایشه که گفت:

«علی دنبال ابوبکر فرستاد که خود به تنهایی نزد ما بیا و هیچ کس با تو نیاید، زیرا از آمدن عمر خوش نداشته»؟!!

با اینکه عمر هیچ دخالتی در مسئله اختلاف و نزاع در میراث پیامبر صلی الله علیه و آله نداشت! گذشته از اینکه مسئله میراث هیچ مانعی در هر حال نخواهد بود که امام علی و فاطمه علیهما السلام از بیعت کردن با ابوبکر تخلف ورزند و خودداری نمایند.

آیا مرگ فاطمه، مرگ جاهلیت بود؟!!

بخاری در صحیح خود به سندش از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«هر که از امیر و حاکمش نگران و ناراحت شد باید صبر کند، زیرا اگر به اندازه يك و جب عليه حاکم قیام کند، مرگ او مرگ جاهلیت است» (1).

و در صحیح مسلم از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود:

«هر که بمیرد و در گردنش بیعتی نباشد، مرده است مرده جاهلیت» (2).

و در مسند احمد آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«هر که بدون امام بمیرد، مانند مردگان جاهلیت مرده است» (3).

این سه حدیث تأکید دارند بر اینکه قطعاً اگر کسی از دنیا برود، بی آنکه با امیر با امامی بیعت کرده باشد، مرگش، مرگ جاهلیت است. و تردیدی نیست که مقصود از امام در اینجا، امام مفترض الطاعه است که طبق شرع الهی باید از او پیروی کرد.

وفاطمه بدون شك از دنیا رفت بدون اینکه با خلیفه ابوبکر بیعت کند و نه تنها بیعت نکرد بلکه خشمناك نیز بر او بود و وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نخواند و حتی تشییع جنازه اش نرود. بخاری در صحیح خود به نقل از عایشه روایت کرده است که:

«... پس فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خشمناك شد

ص: 97

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 145، کتاب الفتن، باب سترون بعدی اموراً تنکرونها.

2-2- صحیح مسلم، ج 4، ص 517، چاپ دارالشعب، کتاب الاماره.

3-3- مسند احمد، ج 3، ص 446.

و با ابوبکر قهر کرد، و همچنان قهر بود تا روزی که از دنیا رفت. او پس از رسول خدا شش ماه بیشتر زنده نبود... و وقتی از دنیا رفت، همسرش شبانه او را دفن کرد و اجازه نداد ابوبکر بر او نماز بخواند و فقط خودش بر او نماز خواند»(1).

آیا می تواند کسی ادعا کند به اینکه حضرت زهرا سلام الله علیها طبق رهنمودهای پیامبر اکرم - که در احادیث گذشته نقل شد- عمل نکرده است چرا که نتوانست بر اعمال خلیفه ابوبکر صبر و تحمل کند و از او اطاعت نکرد و به او اعتراض نمود و بر او خشمناک گردید و اینکه وصیت کرده است که ابوبکر بر او نماز نخواند و تشییع جنازه اش نکند، دلیل روشنی است بر اینکه او نه تنها يك وجب از حکومت ابوبکر دور بوده بلکه کیلومترها دور بوده است. بنابراین، آیا می تواند کسی بگوید که مرگ فاطمه زهرا علیها السلام، مرگ جاهلیت است؟!

فاطمه زهرا به اتفاق تمام گروه های مسلمین سرور زنان مؤمن و سرور بانوان بهشت است. بخاری در صحیح خود این مطلب را به اثبات رسانده که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده است که فرمود:

«ای فاطمه! آیا راضی نمی شوی که سرور زنان مؤمن و یا سرور زنان این امت باشی؟»(2).

ص: 98

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 382، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر.

2-2- صحیح بخاری، ج 8، ص 202، کتاب الاستئذان، باب من ناجی بین یدی الناس.

«فاطمه سرور زنان اهل بهشت است»(1).

از آن گذشته رسول خدا اعلام کرده بود که از غضبِ فاطمه، غضبناک می شود و این بدان معنی است که غضب خداوند شامل حال کسی می شود که فاطمه بر او غضب کند، چنانکه در حدیث آمده است:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: فاطمه پاره تن من است، پس هر که او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته است»(2).

پس چگونه می تواند کسی ادعا کند که مرگ فاطمه مرگ جاهلیت است؟!

بنابراین و با نظر به احادیث صحیحی که تأکید می کند هر که بدون بیعت با خلیفه یا امام مفترض الطاعه از دنیا برود، مرگ او مرگ جاهلیت است؛ پس دو احتمال بیشتر وجود ندارد:

1- فاطمه مانند اهل جاهلیت از دنیا رفته باشد و ابوبکر فرمانروا و امیری است واجب الطاعه.

2- مرگ فاطمه مرگ جاهلیت نیست و ابوبکر امیری است که اطاعتش واجب نمی باشد.

و بدینسان معلوم می شود ائمه یا امیران و فرمانروایانی که اطاعتشان واجب است و هر که با آنان بیعت نکند، مرگش، مرگ جاهلیت است، قطعاً از قبیل ابوبکر و معاویه و سفاح و امثال آنان نمی باشد.

ص: 99

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 74، کتاب فضائل الصحابه.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 75، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه.

هنگامی که ابوبکر بیمار شد، عثمان بن عفان را طلبید و به او گفت: بنویس، بسم الله الرحمن الرحيم، این سفارش ابوبکر بن ابی قحافه است برای مسلمانان. اما بعد! سپس ابوبکر به حالت اغما و بیهوشی فرو رفت. پس عثمان نوشت: اما بعد! من بر شما عمر بن خطاب را خلیفه قرار می دهم و هیچ خیری را از شما دریغ نمی دارم. سپس ابوبکر به هوش آمد و گفت: ترا می بینم که ترسیدی اگر در حال بیهوشی از دنیا بروم، مسلمانان اختلاف کنند. گفت: آری! ابوبکر گفت: خدا را از اسلام و اهلس جزای خیر دهد. سپس آن کاغذ را امضا کرد و پذیرفت (1).

و روایت شده که عمر کاغذی را که ابوبکر خلافت وی را در آن تصویب کرده بود، در دست گرفته بود و به مردم می گفت:

«ای مردم! سخن خلیفه رسول خدا را بشنوید و اطاعت کنید. همانا من از هیچ خیری نسبت به شما کوتاهی نمی کنم» (2).

ص: 100

1-1- تاریخ طبری، ج 3، ص 429، تاریخ دمشق (ابن عساکر) ج 13، ص 82.

2-2- تاریخ طبری، ج 3، ص 429.

و بدینسان همانگونه که عمر در روز سفیفه بالا-ترین و مهمترین نقش را در گرفتن بیعت با زور و تهدید مردم برای ابوبکر بازی کرد و از اختلافی که میان انصار پیش آمد و گرفتاری که برای اصحاب واقعی خلافت پس از وفات پیامبر و مشغول بودن به کفن و دفن حضرت، پیش آمده بود، استفاده کرده و ابوبکر را به خلافت رساند، ابوبکر نیز همان نقش را در به خلافت رساندن عمر بازی کرد و چیزی جز دو کلمه نوشتن برایش هزینه نداشت.

و علی رغم شدت بیماری ابوبکر تا درجه ای که در میان نوشتن آن وصیت، به حالت اغما فرورفت با این حال کسی نگفته است که ابوبکر در نوشتن نامه اش هذیان می گفت، بلکه عمر لحظه ای تردید روا نداشت؛ همو که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با آن سخن دردناک مواجه نموده و نگران ساخته بود، هنگامی که از آنان خواست کاغذی برایش بیاورند در آن چیزی بنویسد که هرگز پس از خویش گمراه نگردند!!

ابوبکر ادعا کرد که علت نام بردن از عمر پس از خویش، این است که از اختلاف مسلمانان می هراسد و بدینسان اهل سنت این بهانه را از او می پذیرند هرچند که با شورائی که معتقدند باید انتخاب خلیفه مسلمین از آن راه باشد، مخالفت کرده است. و خواهید دید که چگونه خلافت معاویه و حتی خلافت فرزندش یزید را هم می پذیرند هرچند که اینان با زور و شمشیر بر گرده مسلمین سوار شدند و با کشتن نیکان بویژه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، به قدرت رسیدند.

حال سئوالی که در اینجا خودنمایی می کند این است که:

چرا اهل سنت از پیامبر نپذیرفتند که پس از خویش خلیفه ای را تعیین و نصب نماید ولی از ابوبکر پذیرفتند؟! بویژه اینکه عوامل اختلاف پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بسیار زیادتر از اختلاف آنان در زمان ابوبکر بود؛ گذشته از اینکه متن ها و نصوصی روشن وجود دارد که ضرورت رجوع به اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت پیامبر و تعیین خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام را می رساند.

ص: 102

هنگامی که عمر ضربت خورد، به او گفته شد: آیا خلیفه ای تعیین کرده ای؟ گفت: اگر ابو عبیده جراح زنده بود، او را به خلافت نصب میکردم و اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود او را برای خلافت تعیین می کردم⁽¹⁾. سپس به آنان گفت:

برخی معتقدند که بیعت ابوبکر کاری نابخردانه بوده که خداوند شرش را از سر مسلمین دور گرداند و می گویند که بیعت عمر از روی مشورت صورت نگرفته است، پس خلافت پس از من باید شورائی باشد⁽²⁾.

پس عمر افزود:

«امر شما را شورائی قرار دادم و به شش نفر از نخستین مهاجرین واگذار نمودم». سپس آنان را نام برد و گفت: «علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را تعیین

ص: 103

1-1- تاریخ طبری، ج 4، ص 227، چاپ دارالسویدان / بیروت.

2-2- انساب الاشراف بلاذری، ج 1، ص 583 و ص 591.

کردم پس اگر چهار نفرشان بر یکی رأی دادند، آن دو نفر دیگر باید پیروی کند و اگر آراء سه به سه شد باید نظر عبدالرحمن بن عوف گرفته شود. بشنوید و اطاعت کنید...»(1).

از این روایت بر می آید که عمر، رأی عبدالرحمن بن عوف را ملاک قرار داده و پسندیده است، و این سومین شکل از اشکال شورا است که به آن نظر می دهند. و همچنین عمر دستور داد به عبدالرحمن بن عوف که با هر کس می خواهند بیعت کنند، شرط نمایند که علاوه بر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبرش، به سنت و سیره شیخین ابوبکر و عمر نیز عمل کند.

همانطور که احتمالش می رفت، آن شش نفر به دو بخش سه تائی و دو کاندید تقسیم شدند: گروه اول عبارت بودند از علی و طلحه و زبیر و کاندیدشان علی بود و گروه دوم عبارت بودند از سعد و قاص و عبدالرحمن بن عوف و عثمان و کاندیدشان عثمان بود. و همانا علی علیه السلام شرط عمل کردن به سیره شیخین را نپذیرفت و گفت:

«من به کتاب خدا و سنت پیامبرش و اجتهاد خودم عمل می کنم»(2).

ولی عثمان بر آن سه شرط موافقت کرد و لذا خلافت به وی منتقل شد.

ص: 104

1-1- تاریخ طبری، ج 4، ص 228، چاپ دارالسویدان / بیروت.

2-2- خلفاء الرسول، نوشته خالد محمد خالد، ص 272، چاپ هشتم، دارالفکر / بیروت.

بخاری بخشی از این جریان را در صحیح خود آورده. از حسورین محزمه نقل می کند که گفت:

پاسی از شب گذشته بود که عبدالرحمن در خانه ام را کوبید تا از خواب برخاستم وگفت: تو را خواب آلود می بینم. به خدا قسم سه روز است خواب درستی به چشمانم نرفته. به سرعت برو وزیر وسعد را برایم بیاور. آن دو را آوردم، با آنان مشورت کرد و سپس مرا خواست و گفت: علی را برایم بطلب! او را آوردم، تا آخرین ساعات شب با او گفتگو کرد. پس علی برخاست ورفت در حالی که طمع داشت (!! پس گفت: عثمان را برایم بطلب. عثمان آمد. با او نیز تا اذان صبح سخن گفت. و وقتی نماز صبح را با مردم به جماعت خواند وآن چند نفر، کنار منبر، گرد آمدند، در پی مهاجرین و انصاری که حاضر بودند و فرماندهان سپاه ها فرستاد که همه آمدند. و وقتی جمع شدند عبدالرحمن شهادت داد (شهادتین را بر زبان جاری کرد) سپس گفت: اما بعدا ای علی من در امر مردم نگریستم؛ آنان را نیافتم که از عثمان منحرف شوند؛ پس تو خود را آماده خلافت نکن! پس عثمان برخاست و گفت: من با تو بیعت می کنم بر سنت خدا و رسولش و دو خلیفه اش پس از خویش. آنگاه عبدالرحمن با او بیعت کرد و مردم نیز بیعت

ص: 105

و بدینسان با این شرط که عمر برای خلافت گذاشت، یعنی در کنار عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر، عمل به سیره شیخین نیز باید مدّ نظر باشد، خلافت را در همان حال برای عثمان تثبیت کرد زیرا یقین داشت که علی در برابر این شرط تسلیم نمی شود و می دانست به اینکه طلحه و زبیر در کنار علی رأی می دهند چون در سقیفه نیز با او همفکر بودند. از آن که بگذریم عمر امتیاز به آن گروهی داد که عبدالرحمن در میان آنها است تا روشن شود که این دیگر چه نوع شورائی است که ادّعا می کنند؟!

کشته شدن عثمان

سخنان زیادی پیرامون کشته شدن عثمان گفته و روایت شده است بویژه درباره گروهی که مردم را بر قتلش تشویق می کردند و عواملی که آنان را به آن کار واداشت تا منتهی شد به قتل عثمان. ولی واقع بینانه ترین تفسیرها در سوء استفاده های حکومتی و تعیین والیان از خویشان خلیفه عثمان و پرداختن اموال بیت المال بر آنان بدون هیچ حساب و کتابی، خلاصه می شود که در نتیجه، سرزنشها و انقلاب در پی داشت. نویسنده معروف خالد محمد خالد در این زمینه چنین می نویسد:

«هیچ شك و تردیدی نمی توانیم داشته باشیم بر اینکه عثمان نیز می دانست، بیشتر آنان که او را -نه علی

ص: 106

را- برای خلافت برگزیدند، غرضشان فقط این بود که از این وضعیت زاهد مأبانه در بیایند که قطعاً اگر علی بن ابی طالب با آن عدالت مستحکمش وزهد و پارسائیش و پایبندیش به احکام شرع، به خلافت می رسید، امتدادی از خشونت عمر و... بود»(1).

خویشان خلیفه عثمان چنان در اموال مسلمین بازی کردند و تصرفهای نابجا در بیت المال نمودند که برخی معتقدند حکومت بنی امیه از آغاز خلافت عثمان و بیعت با وی شروع شد. و این است ابوسفیان که پس از بیعت با عثمان، بر این نظر تأکید کرده، به او می گوید:

«ای بنی امیه! خلافت را مانند توپ به یکدیگر پاس دهید، به آن کس که ابوسفیان به او قسم می خورد، سوگند که تا امروز منتظر این فرصت برایتان بودم و قطعاً با وراثت به بچه هایتان خواهد رسید»(2).

و در روایت دیگری آمده است که ابوسفیان گفت:

«مانند توپ آن را بین خودتان پاس بدهید که نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی»(3).

و در ضمن کسانی که به عثمان اعتراض کردند، برخی از برترین و بنام ترین اصحاب مانند ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود و عمار یاسر بودند که خلیفه برخورد بسیار خشن و تندى با آنان

ص: 107

1-1- خلفاء الرسول نوشته خالد محمد خالد، ص 276، چاپ هشتم.

2-2- تاریخ مسعودی، ج 2، ص 351، دارالسعادة | مصر.

3-3- شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 53.

داشت و به شدت آنان را مورد مجازات قرار داد. مثلاً ابوذر را به «ربذه» تبعید کرد زیرا بر معاویه که والی خلیفه در شام بود، اعتراض کرده و نسبت به زراندوزیش و اسراف کاریش در اموال بیت المال مسلمین او را محکوم کرده بود. زید بن وهب گوید:

«از ربذه می گذشتم، ناگهان ابوذر رضی الله عنه را در آنجا یافتیم به او گفتیم: این چه جایی است که شما آمده اید؟ گفت: در شام بودم با معاویه در مورد این آیه که می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» به اختلاف نمودم. معاویه گفت: این آیه درباره اهل کتاب نازل شده. من گفتم: درباره ما و آنها نازل شده است. در این گفتگو بودیم که او نامه ای به عثمان رضی الله عنه نوشت و از من شکایت کرد. عثمان به من نوشت که: به مدینه بیا! من به مدینه رفتم. مردم بسیار به استقبال آمدند که گویی قبل از آن مرا ندیده بودند. من آن استقبال مردم را برای عثمان بازگو کردم. عثمان به من گفت:

«اگر از این خشنودی، به جای دوری تو را بفرستم که بیشتر در دل مردم جای کنی!» و بدین صورت مرا به اینجا فرستاد و اگر يك نفر حبشی را بر من امیر می کردند، حتماً از او اطاعت و پیروی می کردم(1).

واما عبدالله بن مسعود، مسئول بیت المال در کوفه،

ص: 108

استخوانهایش در هم شکست پس از آنکه برده عثمان - بدستور عثمان - او را زد چرا که به ولید بن عقبه - برادر ناتنی عثمان ووالیش بر کوفه پس از عزل سعد وقاص - اعتراض کرده بود که اموال بیت المال مسلمین را برداشته و برنگردانده است (دزیده است)(1).

واما عمار بن یاسر، او هم در اثر کن شدیدی که از برده عثمان خورد، فتق گرفت وگناه این صحابی بزرگ هم این بود که بدون اجازه گرفتن از خلیفه عثمان، بر ابن مسعود نماز خواند و او را به خاك سپرد!! او کاری جز اجرای وصیت ابن مسعود نکرده بود زیرا ابن مسعود به او وصیت کرده بود که نگذارد خلیفه بر او نماز بخواند(2).

و بسیاری دیگر بودند که بر اسراف کاری های خویشان خلیفه از بنی امیه اعتراض می کردند که اموال عموم مسلمین را به خود اختصاص داده و صرف عیاشی های خویش می کردند؛ این مروان بن حکم است که تنها برای خودش يك پنجم کل درآمد آفریقا را گرفته بود. و اگر در این باره مطالب مفصل تری خواستی، رجوع کن به کتاب «خلافة و ملوکية» نوشته علامه مودودی.

از این روی بود که عایشه ام المؤمنین سخت عصبانی شد و بر خلیفه عثمان برآشفتم و مردم را تشویق به قتلش کرد، تا آنجا

ص: 109

1-1- بلاذری در انساب الاشراف، ج 4، ص 26، مکتبه مثنی / بغداد- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 170، دار صادر / بیروت.

2-2- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 199، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 171، دار صادر / بیروت.

که همواره می گفت: «اقتلوا نعثلاً فقد كفر»⁽¹⁾ - پیر نادان را بکشید که کافر شده است. و او را متهم ساخت که سنت پیامبر صلی الله علیه وآله را تغییر داده و چنین بود که انقلاب و شورش عمومی علیه خلیفه بالا گرفت، پس اهل مدینه بر او گرد آمدند همراه با گروهی که از مصر و شام و کوفه رسیده بودند و او را به قتل رساندند.

ص: 110

1-1- تاریخ طبری، ج 4، ص 277، چاپ قاهره 1357 ه، نه‌ایة ابن اثیر، ج 5، ص 80، چاپ المكتبة الاسلامیه.

پس از کشته شدن عثمان، مردم بر امام علی علیه السلام هجوم آورده و از او درخواست کردند که بیعتشان را با وی بپذیرد و به او عرض کردند: این مرد کشته شد و مردم را امامی باید باشد و ما در این روز کسی را سزاوارتر از تو به این امر نمی شناسیم. و بیعت پایان پذیرفت.

و هنگامی که خواست امام علی علیه السلام عدالت را بین مردم برقرار سازد و مساوات را بین ضعیف و قوی، برقرار نماید و حدود الهی را که در قرآن آمده بود اجرا سازد، برخی از آنان با او مخالفت کردند و علیه حضرتش قیام نمودند و فتنه ها بر پا ساختند و سپاه ها به راه انداختند و تمرد و نافرمانی را اعلام کردند که مهمترین این رویدادها، حادثه جمل و صفین بود.

حادثه جمل و خروج ام المؤمنین

هنگامی که ام المؤمنین (عایشه) از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی خبردار شد، به عبیدالله بن کلاب - که این خبر را به او داده بود گفت:

«ای کاش آسمان بر زمین می آمد و این امر برای علی

تمام نمی شد. وای بر تو، می دانی چه میگوئی؟» (1).

عبید به وی گفت: خیر همان است که به تو گفتم ای ام المؤمنین. عایشه شروع کرد داد و قال کردن و فریاد برآوردن.

عبید به عایشه گفت: ای ام المؤمنین، تو را چه شده است؟! من به خدا قسم کسی را سزاوارتر از او نمی بینم. تو چرا از ولایت وامامتش کراهت داری؟ ام المؤمنین دوباره فریاد برآورد و گفت: مرا باز گردانید، باز گردانید. و سپس به مدینه برگشت و همواره می گفت: به خدا قسم، عثمان مظلوم کشته شد. به خدا قسم حتما برای خونخواهی قیام می کنم. عبید به او گفت: چرا؟ به خدا قسم اولین کسی که مردم را به کشتش واداشت تو بودی، و همانا تو بودی که می گفتی: آن پیر نادان را بکشید که کافر شده است. عایشه گفت: آنها او را توبه دادند، سپس کشتندش.

بهرحال من گفتم و آنها هم گفتند و سخن آخر من بهتر از سخن اولم است! سپس به سوی مکه روانه شد و کنار در مسجد ایستاد و در حالی که مردم گرداگردش جمع شده بودند گفت:

ای مردم! همانا عثمان مظلوم کشته شد. به خدا قسم برای خونخواهی قیام خواهم کرد (2).

واین خشم عایشه مصادف شد با خشم طلحه و زبیر، زیرا امام، ولایت یمن و بحرین را از آن دو نفر باز ستانیده بود و لذا آن دو پیمان خود را با علی شکستند و به مکه رفتند تا ام المؤمنین را تشویق و وادار به جنگ با علی بکنند. و از این روی، همراه با سپاهی بزرگ به فرماندهی عایشه حرکت کردند و به سوی بصره

ص: 112

1-1- تاریخ طبری، ج 5، ص 172 - تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 206.

2-1- تاریخ طبری، ج 5، ص 172 - تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 206.

روانه شدند که در آنجا جنگی نمایان در گرفت و معروف شد به «جنگ جمل» بهر حال پیروزی در این جنگ از آن سپاه امام علی بود و در نتیجه طلحه و زبیر کشته شدند و بیش از 13 هزار مسلمان نیز به قتل رسیدند و همه آنها فدای دعوت ام المؤمنین برای قصاص و خونخواهی از قاتلین عثمان شد که ادعا کرده بود همه آنها جزء سربازان امام هستند.

در هر صورت آیا سزاوارتر نبود که عایشه همه آن مسائل را به ولی امر واگذارد بویژه اینکه خدای تعالی به او امر کرده است که: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» (1) - و شما (بانوان پیامبر) در خانه های خود بمانید. و اصلاً او را با عثمان چه کار؟ عثمان شخصی از بنی امیه بود و عایشه از بنی تیم. جز اینکه خروجش را علتی دیگر باشد!!

و علی رغم اینکه این حادثه با وضوح و روشنی کامل پاسخی بر تمام این سئوالها است، رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز، این فتنه را پیش بینی کرده و اشاره ای به عواملش در گذشته داشته است. عبدالله گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان سخنران ایستاد و اشاره به خانه عایشه کرد، سپس سه بار فرمود:

«اینجا جایگاه فتنه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید» (2).

عمار بن یاسر اطاعت عایشه را در این عمل، سرباز زدن از اطاعت خداوند می داند. ابن زیاد اسدی گوید:

ص: 113

1-1- سوره احزاب، آیه 32.

2-2- صحیح بخاری، ج 4، ص 217، کتاب الخمس، باب ما جاء في بیوت ازواج النبی.

«عمار را شنیدم که می گفت: عایشه به سوی بصره روانه شد. او به خدا قسم در دنیا و آخرت، همسر پیامبرتان است ولی خدای تبارک و تعالی می خواهد شما را آزمایش کند که آیا از او اطاعت می کنید یا از عایشه؟»⁽¹⁾

وحتی مدتها پیش از این حادثه، معروف بود که عایشه شدیداً با علی دشمن است تا آنجا که توان شنیدن نامش را نیز ندارد. عبیدالله بن عتبّه گوید: عایشه گفت: هنگامی که درد بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شدت گرفت، از همسرانش اجازه گرفت که برای مداوا در منزل من باشد. به او اجازه دادند. پس پیامبر در حالی که پاهایش به زمین می خورد، و دو نفر زیر بغلش را گرفته بودند، خارج شد. آن دو نفر یکی عباس بود و یکی هم شخص دیگر.

عبید الله گوید. این خبر را به عبدالله بن عباس گفتم. به من گفت: می دانی، آن شخص دیگر کیست؟ گفتم: نه! گفت: او علی است⁽²⁾.

وگویا آنچه عایشه از علی شنیده بود در حادثه «افک» عامل این همه دشمنی و کینه بود. عبیدالله بن مسعود گوید:

«... واما علی بن ابی طالب، پس گفت: یا رسول الله! خداوند بر تو هرگز سخت نگرفته و زنان، بغیر از او (عایشه) بسیارند»⁽³⁾.

ص: 114

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 171، کتاب الفتن.

2-2- صحیح بخاری، ج 1، ص 133، کتاب الوضوء.

3-3- صحیح بخاری، ج 6، ص 252، کتاب التفسیر.

شاعر بزرگ احمد شوقی، کینه عایشه را در ضمن ابیاتی خطاب به علی علیه السلام چنین بیان می کند:

ای کوه استواری که دیگر کوهها نمی توانند، بار سنگینت را بردارند. آن زن شترسوار با تو چه کرد؟ آیا به راستی خونخواهی عثمان بود که او را برآشفست یا درد دیگری و غصه دیگری از تو داشت؟ آن پیمان شکنیش هرگز باور کردنی نبود. ولی چه باید کرد که کید و مکر زنان، کوه های محکم را در هم می شکنند.

وام المؤمنین هم هرچند زن پاك و مبرائی است ولی بهرحال زن است!!

او را با آن سن و سال و وضعیت و احوال از منزل بیرون نیاورد جز کینه اش نسبت به تو که سالهای سال در دلش جایگزین شده بود.

افسانه عبدالله بن سبا

خلاصه افسانه چنین است:

«شخصی است به نام عبدالله بن سبا. او از یهودیان یمن است. در زمان عثمان اسلام آورد تا مسلمانان را فریب دهد. در کشورهای اسلامی مانند مصر، شام، بصره و کوفه به تبلیغ اهدافش پرداخت و مردم را بشارت می داد که پیامبر باز خواهد گشت و وصیش علی است و عثمان حق این وصی را غصب کرده است. گروهی به او گرویدند و برخی از بزرگان اصحاب و تابعین از قبیل عمارین یاسر، ابوذر، محمدبن ابوحذیفه و دیگران به او روی آوردند. او توانست سپاهی بزرگ برای کشتن

ص: 115

عثمان به راه اندازد و سرانجام خلیفه را در منزلش به قتل رسانیدند. و همینطور رویدادهای این افسانه دروغین پیش می رود تا اینکه منتهی به جنگ جمل می شود و عبدالله بن سبا دستور می دهد به پیروانش که بدون اطلاع علی و عایشه در سپاهشان نفوذ کنند و جنگ را برافروزند و اینچنین جنگ جمل رخ می دهد» (1).

وهمانگونه که علامه سید مرتضی عسکری نوشته (2) و دروغ بودن این افسانه خرافی را یادآور شده؛ وضع کننده این افسانه، شخصی است به نام سیف بن عمرو تمیمی برجمی کوفی، متوفای سال 170 هـ، و تمام تاریخنگاران از او نقل کرده اند. سپس داستان مشهور شده و در طی سالهای متمادی، در کتابهای تاریخ منتشر شد تا آنجا که از حوادث مشهوری شده است که شك بردار نیست! وگویا نویسندگان و مورخان مسلمان و مستشرق از یاد برده اند که جعل کننده این داستان يك نفر بیشتر نبوده است و این راوی (سیف بن عمرو) نزد علمای گذشته حدیث، مشهور است به دروغگوئی و جعل و متهم است به کفر و زندقه. ابوداود درباره اش گوید: «او ارزشی ندارد. يك نفر دروغگو است». ابن عبدالبر گوید: «سیف، متروک است و ما

ص: 116

1-1- احادیث ام المؤمنین، نوشته علامه عسکری، ص 272.

2-2- گروهی از محققین و دانشمندان دیگر نیز وجود چنین شخصی را بکلی نفی کرده اند مانند دکتر طه حسین در کتابش «الفتنة الكبرى» جلد اول، ص 760 و دکتر کامل مصطفی الشیبی در کتابش: «الصلة بين التشيع والتصوف» جلد اول، ص 46.

حدیثش را فقط به خاطر شناخت افراد، نقل کردیم». نسائی درباره اش گوید: «ضعیف است. حدیثش متروک می باشد. مورد اطمینان نیست و آدم درستی نمی باشد» طبری، ابن عساکر، ابن ابی بکر از این راوی اخذ کرده اند و سایر نویسندگان و تاریخنویسان نیز -تا امروز- از طبری اخذ کرده اند»⁽¹⁾.

و معروف است که روایتهای «خبر واحد» جز در ظنّ علمی مفید نیست و هرگز انسان را به یقین نمی رساند، چه رسد به اینکه این راوی ثقه و مورد اطمینان نباشد بلکه مشهور به دروغگوئی و زندقه باشد. آیا باز هم روایتش مورد قبول است؟!

چگونه می شود خبر واحدی که دروغگوئی صاحبش ثابت شده، مورد پذیرش افتد و گروه بزرگی از مسلمین را متهم کنند ولی آنچه به تواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و عکس آن مطلب را می رساند، نادیده گرفته شود؟! و این از بزرگترین مسخره های تاریخ است که تشیع را به يك شخص افسانه ای (عبدالله بن سبا) نسبت دهند و ادعا کنند که اندیشه و صایت علی را او ایجاد کرده، در حالی که نصوص و متون روشن و بی شبهه ای وجود دارد که ثابت می کند تشیع چیزی جز اسلام ناب محمدی نیست. شما خودتان نصوص امامت را در صفحات گذشته همین کتاب مطالعه کنید تا ببینید عبدالله بن سبا چه محلی از اعراب دارد؟!

آیا عبدالله بن سبا گفته است:

ص: 117

«من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که اگر به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم»؟

آیا او گفته است:

«هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است»؟!

آیا اور خلافت دوازده امام را قائل شده است؟

واین چه مسخره ای است که ادعا می کنند يك نفر یهودی از من می آید و اسلام خود را مناقضانه اعلام می کند، سپس آن همه کارهای مهم و خارق العاده انجام می دهد تا آنجا که سپاهیان مسلمانان را علیه یکدیگر به راه می اندازد، بی آنکه کسی خبردار شود؟!

آیا معقول است که علی علیه السلام، همان کسی که پیامبر درباره اش فرمود:

«من شهر حکمتم و علی در آن شهر است».

چنین فریب يك یهودی بخورد؟!

بی گمان هر که چنین ادعائی کند، سخت گمراه است و در گمراهی شگرفی بسر می برد.

ص: 118

پس از اینکه علی علیه السلام در حادثه جمل به پیروزی رسید، با ارتش خود به قصد کوبیدن دشمنان به فرماندهی معاویه بن ابوسفیان، رهسپار شام شد. دو سپاه در فرات به همدیگر رسیدند. امام در آغاز خواست، بدون جنگ و خونریزی و با روشهای مسالمت آمیز، قضیه را به پایان برساند ولی معاویه در پاسخ فرستادگان علی گفت:

«دور شوید از من جز شمشیر چیزی ندارم»!!⁽¹⁾

و بدینسان در ارتش بهم درآویختند و هنگامی که آثار پیروزی در سپاه امام علی علیه السلام پدیدار شد، معاویه با نیرنگ توسل به قرآن، سوار صحنه شد و سربازانش را دستور داد که قرآن را بر سر نیزه ها و شمشیرها کنند. و هر چند امام علی علیه السلام فوراً برای کشف و خنثی کردن توطئه دست به کار شد - زیرا نتیجه ای جز به تعویق انداختن پیروزی در بر نداشت - ولی متأسفانه درخواست کنندگان توقف جنگ در سپاهش، به ندایش پاسخ مثبت ندادند و او را مجبور به پذیرش «تحکیم» و داوری

ص: 119

نمودند و علی رغم مخالفت شدید امام با انتخاب ابوموسی اشعری به عنوان نماینده سپاه خودش در «تحکیم» زیرا او مرد ناتوانی بود و تدبیر نداشت، لذا به آنان فرمود:

«من قبول ندارم که شما ابوموسی را به داوری نصب کنید زیرا نمی تواند از پس نیرنگهای عمرو و عاص برآید»⁽¹⁾.

وحتی علی علیه السلام او را از ولایت کوفه نیز عزل کرده بود، با این حال، طبق يك نقشه از پیش ترسیم شده و هماهنگی گروهی از عوامل نفوذی معاویه در ارتش امام که همانها درخواست داوری می کردند و ابو موسی اشعری را نماینده خود در «تحکیم» قرار داده بودند، تحکیم را بر امام تحمیل کردند و نتیجه اش همانگونه که حضرت پیش بینی کرده بود، به نفع معاویه تمام شد که به تدریج وضعیت به نفع او پیش رفت، پس از آن که دست به چنان نافرمانی و تمردی زده بود که فقط به خاطر جاه و مقام و رسیدن به منصب خلافت، از اطاعت خلیفه مسلمین سرباز زده و علیه او خروج کرده بود.

من در گذشته بسیار از این حادثه تعجب می کردم و نگران می شدم که بیش از نود هزار نفر - از دو طرف - کشته شدند و هر وقت سؤال کردم، پاسخ می دادند که:

«این تنها يك فتنه ای بود که میان دو نفر از بزرگان اصحاب رخ داد و هر دو اجتهاد کردند که هر کس به حق اجتهاد کرده باشد دو پاداش دارد و آن یکی که

ص: 120

اشتباه کرده، يك پاداش دارد. ولازم نیست در این باره زیاد اندیشید زیرا این مربوط است به امتی که گذشته اند و رفته اند و پاداش و مکافات آنان مربوط به خودشان است و به شما مربوط نمی شود!!!

و از این راه نمی گذارند کسی پرده را از آن فتنه - بگفته خودشان - بردارد، از این روی این مسئله در نظر اهل سنت معمائی حل ناشدنی می ماند و راه بر مستشرقین می گشاید که در دینمان هر چه بخواهند نظر بدهند، تا آنجا که برخی از آنان ادعا کرده اند که در اسلام تناقض وجود دارد و اشاره می کنند به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید:

«اگر دو نفر مسلمان با شمشیر به جان یکدیگر بیافتند، قاتل و مقتول هر دو در دوزخ اند».

و این تعارض دارد با سخن اهل سنت که می گویند هر دو گروه که در جنگ «صفین» با یکدیگر جنگیدند مسلمان اند و دور رهبر آنان در صحابی بزرگ اند!!

چرا اینقدر اصرار دارید که حق را از باطل تشخیص ندهید؟!

چرا حقیقت گفته نمی شود؟

آیا واقعاً این معما حل ناشدنی است؟!

بهرحال، اگر مطلب بر کسی پوشیده شده است و می خواهد از واقعیت معاویه برخوردار شود، به ادله ما با دقت گوش فرا دهد و داوری پس از این، به خواننده واگذار می شود.

مسلم در صحیح خود، از قول علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«به خدائی که دانه را شکافت و مردم را آفرید سوگند،

این عهدی است از پیامبر امی (صلی الله علیه وآله وسلم) که جز مؤمن مرا دوست ندارد و جز منافق مرا دشمن ندارد» (1).

چه رسد به اینکه کسی ارتشی را برای نبرد با آن حضرت به راه اندازد؟ چیست حکم اهل سنت در مورد کسی که از اطاعت امام واجب الطاعه مسلمین سرباز زند و علیه او قیام کند؟!

در صحیح بخاری به این فساد معاویه اشاره شده است:

ابوسعید خُدَری گوید: آجرهای مسجد پیامبر را آجر آجر بر می داشتیم ولی عمار دو تا دو تا بر می داشت. پس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بر او گذشت و با دست مبارکش گرد و خاك را از سر عمار پاك کرد و فرمود:

«وای بر عمار که گروه منحرف و تبهکار او را می کشند. عمار آنان را به سوی خدا فرا می خواند و آنها او را به سوی جهنم دعوت می کنند» (2).

واین پیش بینی پیامبر صلی الله علیه و آله محقق شد زیرا عمار در زیر پرچم امام علی علیه السلام در صفین جنگید و به شهادت رسید.

در مستدرک صحیحین از خالدالعربی نقل شده که گفت:

من وابوسعید خدري بر حذیفه وارد شدیم. به او گفتیم: ای پدر عبدالله! آنچه را که درباره فتنه از رسول خدا شنیدی، برای ما

ص: 122

1-1- صحیح مسلم، ج 1، ص 262، حدیث 78، چاپ دارالشعب، کتاب الایمان، باب حب علی کرم الله وجهه من الایمان.

2-2- صحیح بخاری، ج 4، ص 52، کتاب الجهاد، باب مسح الغبار عن الرأس في سبيل الله...

حدیث کن. حذیفه گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: با قرآن حرکت کنید و در مسیرش قرار گیرید. عرض کردیم: اگر مردم اختلاف کردند، با چه گروهی همراه شویم؟ فرمود: به گروهی نگاه کنید که فرزند سمیه (عمار) در آن است؛ پس همان را برای خود برگزینید، زیرا او با کتاب خدا حرکت میکند. و همانا شنیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را که به عمار می فرمود:

«ای ابویقظان، تو نمی میری تا آن وقت که گروه منحرف شده از راه مستقیم، تو را بکشند»(1).

این انحراف و فساد معاویه غیرمنتظره نبود زیرا از روزی که ولایت شام را -در دوران عمر- به عهده گرفت، آنقدر کاخ ها و جاهای سبز و خرم در آنجا بنا نهاد و درست کرد و در زمان عثمان بقدری آنجا را توسعه داد که برای کسی مانند او آسان نیست از اینها دست بردارد. و او صد درصد، یقین داشت اگر امام علی علیه السلام او را از ولایت معزول نکند، لااقل آن همه ملک ها را که از بیت المال مسلمین بزور برداشته است، از او پس خواهد گرفت و بین او و دیگر مسلمانان هیچ فرق و امتیازی قائل نخواهد شد.

داستان او و صحابی جلیل القدر ابوذر غفاری در دوران عثمان نیز دلیلی است بر اسرافش در اموال دولتی و عمومی و توجه کاملش به دنیا و زرق و برق آن که اعتراض ابوذر بر معاویه، عثمان را واداشت تا ابوذر را به ریژه تبعید کند پس از آنکه او را به مدینه فرا خوانده بود. زیدین وهب گوید: بر ابوذر در ریژه گذشتم. گفتم: چه کسی تو را به اینجا آورد؟ گفت: در شام بودیم،

ص: 123

من این آیه را می خواندم:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».

و آنان که طلا و نقره را می اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی کنند، پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده.

معاویه گفت: این آیه درباره ما نیست، این فقط مربوط به اهل کتاب است! من گفتم: این آیه درباره ما و اهل کتاب نازل شده است. و همین باعث شد که ابوذر را با تبعید به ریزه، کیفر دهند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به راستگویی ابوذر گواهی داده و فرموده است:

«هیچ درختی سایه نیانداخته و هیچ زمینی در برنگرفته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد»⁽¹⁾.

و از این داستان معلوم می شود چگونه معاویه بخاطر پوشش گذاشتن بر اسراف کاریهایش در اموال امت که هیچ حقی در آن نداشته، با تفسیر قرآن بازی می کند. و مصیبت بالاتر اینجا است که بخاری در صحیحش بگونه ای او را معرفی کرده که يك فقیه از او می سازد. از ابن ملیکه نقل می کند که گفت: معاویه پس از نماز عشا يك رکعت نماز نافله خواند. مولای ابن عباس در آنجا بود؛ به سوی ابن عباس شتافت و جریان را به او گفت: ابن عباس گفت: به او کار نداشته باش زیرا او از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

ص: 124

1-2- صحیح ترمذی، ج 13، ص 210، مناقب ابوذر، مسند احمد، ج 2، ص 175.

بوده است»(1).

و در روایت دیگری آمده است: «... گفت: همانا او يك فقيه است»!!!(2)

البته اگر بدانیم که معاویه 20 سال به عنوان خلیفه مسلمین و پیش از آن والی شام بوده است، خواننده عزیز می تواند تصور کند که چقدر دست معاویه باز بوده است برای ساختن و جعل کردن احادیثی که کارهایش را خوب جلوه دهد و با نسبت دادن روایت ها به رسول خدا صلی الله علیه وآله پوششی بر جنایت ها و فسادها و تباهی هایش بگذارد ولی بهر حال با آن همه تلاش، نتوانست تاریخ و حدیث را بکلی - به نفع خویش - تغییر دهد، تا اینکه هیچ تردیدی در شناخت حقیقی این چنین خلیفه ای پیدا نشود؛ همو که حتی امیرالمؤمنین نیز به او می گفتند!!

خوی معاویه در ولایت و حکم دارای ریشه هائی در خاندان سفیانیست می باشد چنانکه پدرش ابوسفیان پس از اتمام بیعت با عثمان به وی گفت:

«ای بنی امیه، خلافت را مانند توپ به یکدیگر پاس دهید، به آن که ابوسفیان به او قسم می خورد، همواره برای شما چنین روزی را آرزو می کردم و امیدوارم حتماً به فرزندانان نیز برسد»(3).

و در روایت دیگری اضافه کرده است:

ص: 125

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 73، کتاب فضائل الصحابه، باب ذکر معاویه.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 74.

3-3- مروج الذهب، ج 2، ص 351.

«... جهنم و بهشتی در کار نیست».

واین اشاره است به حقیقت انگیزه ای که این خاندان را وادار به پذیرش اسلام کرد، پس از آنکه مکه فتح شد و تمام اهالی به اسلام گرویدند. به این روایت نیز بنگرید که ببینید اینان چگونه با اکراه مسلمان شدند. عبدالله بن عباس گوید:

«ابوسفیان گفت: به خدا قسم همواره خوار و ذلیل بودم، و یقین داشتم که امرش بر ملا- میگردد (اسلام پیامبر اعلام می شود) تا اینکه خداوند اسلام را در قلب من داخل کرد در حالی که از آن متفّر بودم»⁽¹⁾.

پس اگر ابوسفیان با زبانش نیز جرأت چنان حرفی داشته باشد، اگر قلبش را می گشودند، راستی چه می گفت؟

از سخنان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله وسلم درباره معاویه، مسلم در صحیحش چنین آورده است:

روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ابن عباس را در پی او فرستاد که بیاید و برایش بنویسد. ابن عباس او را یافت که غذا می خورد، بازگشت و به پیامبر خبر داد. حضرت دوباره او را فرستاد. باز هم ابن عباس دید مشغول خوردن است، تا سه مرتبه این رفت و آمد رخ داد.

بالاخره پیامبر فرمود: «خدا هرگز شکمش را سیر نکند»⁽²⁾.

ص: 126

1-1- صحیح بخاری، ج 4، ص 122، کتاب الجهاد.

2-2- صحیح مسلم، ج 5، ص 462، حدیث 96، کتاب البر والصدقه والآداب، باب من لعنه النبی، چاپ دارالشعب (با شرح نووی).

و در صحیح مسلم آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«... واما معاویه گدائی است که پول ندارد»⁽¹⁾.

و در مسند احمد آمده که پیامبر درباره معاویه و عمرو عاص فرمود: «بارالها، آنان را در فتنه و ازگون ساز و به سوی جهنم روانه نما»⁽²⁾.

و روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد که حقیقت امیرالمؤمنین! معاویه فرزند هند جگرخوار را نمایان می سازد که اعمالش در این دنیا با نصب و تعیین فرزند تبهکار، فاسق و شرابخوارش به عنوان خلیفه مسلمانان پس از خویش، پایان یافت، در حالی که بیش از بیست سال بر عمر فرزندش نگذشته بود و بدینسان نه تنها قرارداد صلح را میان خود و امام حسن علیه السلام نقض کرد بلکه با خدا و رسولش مخالفت ورزیده و سنت شیخین و تمام سنتهایی را که اهل سنت از آنها یاد می کنند، زیر پا گذاشت.

شهادت امام علی علیه السلام

آخرین نبرد حضرت علی علیه السلام، جنگ نهروان بود که جنگی بود علیه آن گروه که تحکیم را در صفین بر امام تحمیل کردند و با این حال آنان پس از چند روز پشیمان شده و پیمان خود را شکستند و بیعت با امام را نادیده گرفتند و بر آن حضرت،

ص: 127

1-1- صحیح مسلم، ج 3، ص 693، ح 47، کتاب الطلاق، باب المطلقه البائن الانفقه لها، چاپ دارالشعب.

2-2- مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 421، چاپ دار احیاء التراث العربی.

خروج کردند که اینان معروف شدند به نام «خوارج» با «مارقین». و امام علیه السلام - در جنگ - بر آنان پیروز شد. در حالی که «تحکیم» پس از دیدار دو طرف، به شکست انجامید، و حضرت آماده می شد برای جنگی نوین و نبردی دیگر علیه تمرد کنندگان در شام که توسط یکی از افراد خوارج به نام «عبدالرحمن بن ملجم» در سجود نماز صبح در مسجد کوفه و در تاریخ نوزدهم ماه رمضان از سال چهارم هجری و پس از 5 سال از گذشت خلافتش ضربت خورد و منجر به شهادتش شد.

پس از ضربت خوردن، حضرت تا سه روز بیماری شدیدی داشت که آن روزها، امامت را به فرزندش امام حسن علیه السلام واگذار کرد تا مسئولیت رهبری امت را پس از او، به عهده گیرد. و این وصیت بدین لحاظ نبود که امام حسن علیه السلام فرزند حضرت بود یا اینکه به نظرش سزاوارتر برای خلافت بود بلکه فقط عمل به دستور الهی بود که خلفای دوازده گانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را - چنانکه گذشت - برگزیده و انتخاب نموده بود و امام حسن علیه السلام دومین آن خلفا بود.

پس از شهادت امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام بر فراز منبر رفت و اهل کوفه به عنوان خلیفه پیامبر و امام امت با او بیعت کردند ولی بیش از شش ماه نگذشته بود که خبر شهادت امام علی علیه السلام به شام رسید و معاویه سپاه بزرگی را روانه کوفه کرد که زمام امور مسلمین را خود به دست گیرد و امام حسن علیه السلام را وادار به تسلیم نماید.

امام حسن مجتبی علیه السلام چاره ای جز مسالمت و امضای پیمان صلح با معاویه نداشت. و اما علّت‌ها و عواملی که او را مجبور به چنین صلحی نمود، از يك سوی می توان از هم پاشیدگی سپاهش را نام برد و از سوی دیگر اوضاع داخلی آشفته عراق به اضافه آماده شدن امپراطوری بزرگ روم برای کوبیدن اسلام و فراهم آوردن ارتشی مجهّز برای جنگ با مسلمانان، همه این عوامل دلالت قطعی داشت بر اینکه اگر جنگی میان امام حسن و معاویه درگیرد، بی گمان نه امام پیروز می شود و نه معاویه، بلکه پیروزی فقط از آن امپراطوری روم خواهد بود.

و بدینسان امام حسن علیه السلام با پذیرش صلح، خطر بزرگی که اسلام را تهدید می کرد، از میان برداشت. و اما بندهای پیمان

صلح از این قرار است:

1- حسن بن علی علیه السلام حکومت وزمام امور را به معاویه بسپارد، مشروط بر اینکه معاویه طبق قوانین قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نماید.

2- پس از مرگ معاویه، خلافت حقّ خاص امام حسن علیه السلام باشد و اگر حادثه ای برای او پیش آمد، خلافت به برادرش امام حسین علیه السلام منتقل گردد.

3- هرگونه سب و شتم و اسائه ادب به علی علیه السلام منع گردد، چه بر روی منبرها و چه در جاهای دیگر.

4- مبلغ پنج میلیون درهم از اموال بیت المال در کوفه، زیر نظر امام حسن علیه السلام مصرف شود و بر معاویه لازم است که هر ساله يك میلیون درهم از خراج بیت المال را برای امام حسن علیه السلام ارسال نماید که آن حضرت، بر خانواده های شهدائی که در جنگ جمل و صفین، در کنار علی علیه السلام به شهادت رسیدند، تقسیم نماید.

5- معاویه متعهد شود که مردم را از هر گروه و طبقه ای باشند بدور از هر نوع اذیت و آزار قرار دهد و متعهد شود که تمام بندهای این قرارداد را با دقت به مرحله اجرا گذارد و مردم را بر آن گواه بگیرد.

ولی امام حسن علیه السلام در سال 50 هجری و در اثر سمی که همسرش جعده دختر اشعث بن قیس - که از خانواده های مخالف با علویان بود- به او خوراند، به شهادت رسید. و عامل اصلی جنایت، معاویه بود که مبلغ صد هزار درهم برای او

ص: 130

فرستاد و به او وعده داد که اگر امام مجتبی علیه السلام را مسموم سازد، او را به ازدواج فرزندش یزید درآورد. بهر حال معاویه از خبر شهادت امام حسن علیه السلام خیلی مسرور و خوشحال شد زیرا او را بزرگترین سدّ در برابر اهدافش - بویژه تثبیت حکومت برای خاندان اموی - می دید و اکنون از دنیا رفته بود. وبدین ترتیب معاویه به اهداف خود رسید و توانست بزور فرزند پلید تبهکارش را به عنوان جانشین خود بر امت اسلام تحمیل کند.

این چه ارتباطی با شورا دارد که اهل سنت برای خلافت معتقدند؟!

آیا آنها خلافت ائمه اهل بیت را رد نمی کنند به دلیل اینکه باید خلافت شورائی باشد؟!

آیا این دلیل نمی شود بر اینکه خلافت - به نظر آنان - اگر شورائی نباشد، مشروعیت ندارد؟!

پس چگونه خلافت یزید را مشروع و بجا می دانند؟!

و چگونه او را به عنوان امیرالمؤمنین می پذیرند؟!

اکنون دمی تأمل کن تا شمه ای از برگهای سیاه تاریخ اسلامیمان و گوشه ای از زندگی یزید بن معاویه را دریابی.

پس از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام در سال پنجاه هجری، شیعیان عراق با ارسال نامه هائی به سوی امام حسین علیه السلام، از آن حضرت خواستند که معاویه را از رهبری مسلمانان معزول کند ولی امام حسین علیه السلام در پاسخشان نوشت که با معاویه پیمان و عهده بسته است که نمی تواند آن را بشکند. ولی معاویه در طول 20 سال از حکومتش، برنامه خلافت فرزند تبهکارش یزید را پس از خودش، آماده می ساخت که او را امیر بر مؤمنین قرار دهد و بدینسان نه تنها عهد و پیمان با امام حسن علیه السلام را می شکست بلکه با نظر اهل سنت نیز مخالفت می ورزید زیرا آنان معتقدند که خلافت باید شورائی باشد و صلاح و تقوا را نیز شرط خلیفه شدن می دانند، حال خود ببینید که معاویه چه جنایت بزرگی به حق اسلام و مسلمین مرتکب شد که سایر خلفای اموی و عباسی و عثمانی نیز پس از او بر همان خط و مسیر روانه شدند و بگونه ای عمل کردند که خیلی دشوار است فرق بین آنان و بسیاری از حاکمین فاسق و تبهکار دوران

پس از مرگ معاویه در سال 60 هجری، یزید، حکومت را در دست گرفت و کاخش مرکز تمام فسادها و فسق و فجورها بود. او به اعتراف و اقرار تمام گروه های مسلمین، بر ملا می می آشامید و در شب نشینی هایش مست و لایعقل اشعاری زنده و انحرافی می سرود. و هیچ شگفتی در آن نیست، زیرا یزید تربیت شده يك دایه نصرانی بود، و چنانکه تاریخ نویسندگان او را وصف می کنند، جوانی فاسد، زورگو، تبهکار، اسرافکار، خوشگذران، می خواره، بی حیا و کوته نظر بود. روایت شده که روزی نماز جمعه را در روز چهارشنبه با مسلمانان خواند؛ و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد زیرا تا حدّ مستی، شراب آشامیده بود، و از این گونه انحراف ها و پلیدیها در زندگیش بسیار دیده شده است که اکنون جای بیان کردن آنها نیست و ما فقط به گوشه ای از آنها اشاره کردیم که پرتوی بر شرایط موجود بیافکنیم و معلوم شود چرا امام حسین قیام و انقلاب علیه یزید را يك ضرورت و يك امر واجب دانست چرا که احکام و سنن اسلام

ص: 133

1 - 1- البته ما معتقدیم آن سنتهای انحرافی که پیشینیان بویژه معاویه، بنیان نهادند، به هیچ وجه قابل مقایسه با جنایتها و خیانتهای حاکمان تبهکار فعلی کشورهای اسلامی نیست و به حق می توان گفت هر گناهی اینها مرتکب می شوند، آن غاصبان منحرف در آن شریک هستند، زیرا آنان در اصل، سنت خدا و پیامبر را تغییر دادند و برای رسیدن به اهداف شوم خویش از هر ترفندی استفاده کرده هر چند علناً با قرآن و احکام آن، به مبارزه و نبرد پرداختند و آن جنایتها که صفحه تاریخ را سیاه کرده، نه تنها بخشودنی نیست که با جنایتهای تمام مجرمین در طول تاریخ تا روز رستاخیز قابل مقایسه نیز نمی باشد. (مترجم)

تهدید به مسخ و نابود شدن می شد و امام حسین، انگیزه ای جز زنده نگهداشتن اسلام نداشت و هرگز انگیزه اش رسیدن به خلافت و قدرت نبود زیرا می دانست که با وضعیت موجود، شانس بنی امیه برای رسیدن و نگهداشتن قدرت بیشتر بود بویژه پس از پیمان شکنی اهل عراق و ترس و خوفشان از امویان (1).

امام حسین علیه السلام در یکی از خطبه هایش، نزدیک کربلا، علّت قیام خود را چنین اعلام می کند: «ای مردم! هر که پیشوای ستمگری را دید که حرامهای خدا را حلال می کند و پیمان خدا را پس از بستن می شکند و با سنت پیامبر خدا مخالفت می کند، و میان بندگان خدا با گناه و ستم رفتار می کند، با این حال نه در عمل و نه در گفتار، با او مخالفت نکنند، حق است که خداوند او را به همراه آن پیشوا و امام ستمگر در دوزخ افکند».

و همچنین فرمود:

«ای مردم! اینان اطاعت از شیطان کرده و از خدای رحمان نافرمانی کردند و در زمین فساد برپا نمودند

ص: 134

1-1- لازم به تذکر است که خلافت حق واقعی امام حسین علیه السلام بود و اگر توانائی رسیدن به آن را نداشت، هرگز از آن سر باز نمی زد، زیرا این حقی بود که خداوند برای او تعیین کرده بود و قابل اغماض و فروگذاری نبود و همانگونه که نویسنده محترم نیز تذکر دادند، شرایط سیاسی موجود بگونه ای بود که احتمال رسیدن به آن در حدّ محال بود و خود حضرت نیز از آغاز نهضت قطع به شهادت داشت و بهر حال تبهکاری ها و فساد موجود چیزی نبود که سیدالشهداء علیه السلام از آن بگذرد، ولذا قیام کرد و با مرگ سرخس، درخت پژمرده اسلام را دگر بار زنده و پرتراوت کرد و این است معنای سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که فرمود: «حسین منی و انا من حسین» (مترجم)

وسنت های الهی را تعطیل کرده و بیت المال مسلمین را به خود اختصاص دادند. اینها حرامهای خدا را حلال و حلالهای خدا را حرام کردند و من از همه مردم سزاوارترم که با آنها مخالفت کنم».

وهنگامی که امام حسین علیه السلام پیمان شکنی و ارتداد مردم کوفه را دریافت، اهل بیت و یاران خود را جمع کرده فریاد برآورد:

«شیعیانمان ما را یاری نکردند پس هر که خواست برود، حتماً برود که ما را بر عهده او چیزی نیست».

پس برخی از سست عنصران از راست و چپ متفرق شدند و فقط گروه کمی از یاران مخلصش که از مکه و مدینه با او آمده بودند، استوار و ثابت قدم برجای ماندند.

بهرحال امام حسین علیه السلام بر تصمیم خود پای برجا ماند و با همان همت والا که از مکه حرکت کرده بود، با یاران و برادران و فرزندان و عموزادگان و خویشانش که عددشان از هشتاد هم تجاوز نمی کرد، به راه افتاد و همانگونه که یکی از شعرا می گوید، زبان حالش چنین بود:

«اگر دین محمد صلی الله علیه و آله زنده نماند جز با کشته شدن من، پس ای شمشیرها مرا در بر گیرید».

و بدینسان با سپاهیان خلیفه اموی که عبید الله بن زیاد والی کوفه به فرماندهی عمر بن سعد آماده کرده و فرستاده بود - و چنانکه در برخی از روایتها آمده، سی و دو هزار نفر بودند - ملاقات کرد.

طبیعی بود که چنان نیروی پر قدرتی که یزید بن معاویه

فراهم آورده بود، می توانست این گروه بسیار اندک را -از نظر آماری- به قتل برساند. آری! در آن روز (روز عاشورا) مصیبت اهل بیت و مظلومیتشان کاملاً نمایان بود، گویا یزید بن معاویه در این کشتار بی رحمانه می خواست پاداش درخواست رسول خدا را پردازد که قرآن از لسانش فرموده:

«بگو: از شما هیچ پاداشی را نمی خواهم جز مودت و محبت نسبت به اهل بیت و خویشاوندانم».

تاریخ منظره های بسیار رقت بار و فاجعه انگیزی را در آن روز به خود دید که هیچ کس نمی تواند به حقیقت و عمق آن فاجعه پی ببرد. از جمله مصیبت عبدالله، طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام است که امام او را در بغل گرفت و به سوی میدان روانه شد. روبروی سپاهیان بنی امیه ایستاد و برای او که از تشنگی نا نداشت، درخواست جرعه آبی کرد. امام می خواست وجدان خفته شان را بیدار کند و احساس انسانی را در آنان برانگیزاند ولی نه تنها انسانی از آنان دیده نشد بلکه با کمال بی رحمی و قساوت، تیری به سوی کودک شیرخواره حسین پرتاب کرده و در جا او را به قتل رساندند، و همینطور يك يك باران و اهل بیت حسین، همچون برگهای خزان، بر روی زمین افتاده و به شهادت رسیدند تا اینکه نوبت به خود حضرت رسید. امام حسین علیه السلام آخرین کسی بود که در این جنگ خونین به شهادت رسید. آن پلیدان حتی به کشتن حسین -این سید و سالار جوانان بهشت- هم بسنده نکردند بلکه سر مبارکش را از تن جدا کردند و همراه با سرهای دیگر شهیدان راهش به یکدیگر هدیه می دادند و آنها را بر سر نیزه ها کرده، برای یزید بن معاویه به شام

بردند؛ باز هم برخی از مسلمانان اصرار دارند که او را امیرالمؤمنین بنامند!! ولا حول ولا قوة الا بالله.

این حادثه ها نشانگر و تبیین کننده آرمانهای بلندی است که امام حسین به خاطر تحقق آنها نهضت کرد که نویسنده بزرگ اسلامی دکتر عمر عبدالرحمن درباره اش می گوید:

«شهادت حسین هزار مرتبه مهمتر و عظیم تر از زنده ماندنش بود».

با این حال متأسفانه کسانی دیده می شوند که قربانی تبلیغات گمراه کننده امویان قرار گرفته و از ارزش این انقلاب عظیم می‌کاهند و در اثر متأثر شدن به تبلیغات مسموم امویان و داشتن تعصبی غلط، ناچار می شوند که این انقلاب را وارونه جلوه دهند همانگونه که شیخ الاسلام! ابن تیمیه می گوید که: امام حسین با این انقلابش، فتنه ای در میان امت اسلامی برپا کرد زیرا از اطاعت ولی امر مسلمین سر باز زد!! و بر او خروج نمود!! و اگر از این شیخ الاسلام پرسیم که چگونه معاویه از اطاعت امام علی علیه السلام خودداری کرده و بر او خروج کرد می گوید که: این فتنه ای بود که در میان آن دو نفر ایجاد شد و هر دو بی گناه اند، و همچنین در مورد نافرمانی و خروج عایشه، علیه امام علی علیه السلام.

این نمونه ای از نمونه های زیاد تحریف روشن در تاریخ اسلامیمان است وگرنه چگونه می توانیم تفسیر کنیم نادیده گرفتن بسیاری از اهل سنت، این فاجعه تاریخی را که در بدترین و شدیدترین وضع، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین شکنجه و به قتل می رسند. البته بر همین خطی که معاویه

و فرزندش ترسیم کردند، دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس نیز حرکت کردند و هر نوع مخالفتی را با چنین وضعی سرکوب می کردند بویژه نسبت به اهل بیت پیامبر که همواره مورد تعقیب آنان قرار گرفته و گرفتار شکنجه و آوارگی و قتل و فشار بودند.

و این ظلم نه تنها نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اعمال می شد که برخی دیگر نیز - غیر از اهل بیت - قربانی این استبداد اموی بودند مانند عبدالله بن زبیر که تاریخ آن منظره فاجعه انگیز را از کشتن و کندن پوست او در خانه خدا به ثبت رسانده و حتی قداست مکان نیز نتوانست آنان را از ارتکاب چنین عملی باز دارد، در حالی که حتی جاهلیت نیز آنجا را احترام گذاشته و نه تنها ریختن خون انسانی، بلکه حتی خون جانوران را نیز در آنجا ناروا می دانستند؛ با این حال دست آویزی به پرده کعبه نیز نتوانست حاکمان اموی را از ریختن خورش باز دارد؛ همین کعبه ای که در دوران عبدالملک بن مروان، توسط والی ستمگر و خون آشامش حجاج، به منجیق بسته شد و مجاوران حرم بدون هیچ گناهی، قتل عام شدند. حسن بصری در این باره گوید:

«اگر عبدالملک هیچ گناهی جز تعیین حجاج نداشته باشد، او را کافی است». عمر بن عبدالعزیز نیز گوید: «اگر تمام امت ها، ستمگران خود را بیاورند، ولی ما فقط حجاج را بیاوریم، بر آنان چیره خواهیم شد».

از آنها که بگذریم، ولید بن عبدالملک را می بینیم که با کمال جرأت و جسارت، کتاب خدا را پاره پاره می کند و...

آیا چنین کارهائی، می تواند دلیل مسلمان بودن

مرتکبانش باشد، چه رسد به اینکه خلیفه مسلمین و امیر مؤمنین باشند!!؟

بدون تردید امروز ما نیازمندیم که تجدید نظر در تاریخ اسلامیمان کنیم و با دقت حوادث گذشته را بازبینی کنیم چرا که رابطه مستحکمی با شناخت مذاهب اسلامی امروز دارد و بدینسان می توان از حقیقت هر گروه و طائفه ای، بدور از حق کشی و تجاوز، پی برد، زیرا به سبب پیدایش آن رویدادها و حوادث، مسلمانان از خط اسلام ناب محمدی دور شدند و گروه ها و فرقه های گوناگونی را تشکیل دادند که هر کدام خود را گروه رستگار و طائفه ناجیه می دانند! قطعاً در زمان معاصر کسی انتظار ندارد که وحی و الهامی از آسمان بیاید و طایفه ناجیه و رستگار را مشخص سازد و همانا خدای عزوجل ما را عقل و خردی داده است که بتوانیم بد را از خوب و ناپاک را از پاک تشخیص دهیم و خداوند عقل را، حجت بر بندگانش قرار داد و ما را از تقلید کورکورانه نهی نمود و فرمود:

«واگر به آنان گفته شود، بیائید به آنچه خداوند نازل کرده و به پیامبرش وحی فرستاده، گوش فرا دهید و عمل کنید، گفتند: آنچه از پدرانمان به ما رسیده ما را بس است، هر چند پدرانشان چیزی را نمی دانستند و هدایت نمی شدند»⁽¹⁾.

و می فرماید:

ص: 139

1-1 - سورة مائده، آیه 104، «واذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله والى الرسول نالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا، أولو كان آباؤهم لا يعلمون شيئاً ولا يهتدون».

«بلکه پیامبر با حق به سوی آنان آمد ولی بسیاری از آنها نسبت به حق کراهت و تنفر دارند»(1).

و خداوند ما را امر کرده که تحقیق و بررسی کنیم پیش از آنکه سخن هر کسی را بپذیریم و قبول کنیم.

«اگر فاسق و تبهکاری، خبری را به شما داد، دقت کنید و بررسی نمائید، مبدا قومی را به جهالت بیافکنید و نسبت به رفتار خود پشیمان گردید»(2).

ص: 140

1-1- سوره مؤمنون - آیه 70 «بل جاءهم بالحق واکثرهم للحق کارهون».

2-2- سوره حجرات، آیه 6، «. ان جاءکم فاسقٌ بنأ فتینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین».

بخش دوم

اشاره

ص: 141

مسئله اصحاب پیامبر و میزان و درجه عدالتشان، از بزرگترین مسائل اختلافی میان اهل سنت و شیعه است و از همه آنها حساس تر می باشد، زیرا اهل سنت تمام اصحاب را عادل می دانند و هیچگونه انتقادی را نسبت به آنان روا نمی دارند بلکه احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند، صددرصد صحیح دانسته و خود را به هر چه اصحاب روایت کرده اند، متعهد می دانند.

صحابی نزد اهل سنت، چنانکه نوری در مقدمه شرحش بر صحیح مسلم یادآور شده عبارت است از:

«هر مسلمانی که پیامبر را هر چند برای يك لحظه دیده باشد، و این در جای خود صحیح است. و بر همین عقیده است احمد بن حنبل و بخاری در صحیحش و تمام حدیث نویسان»⁽¹⁾.

و اما شیعیان بر این باورند که همه اصحاب در يك درجه از اعتبار و عدالت نمی باشند و انتقاد کردن به آنان رواست و در این

ص: 143

1-1- صحیح مسلم، با شرح نووی، ج 1، ص 28، چاپ دارالشعب.

مورد دلیل هائی از کتاب وسنت دارند. واما این تهمت که به شیعیان زده می شود که تمام اصحاب را تکفیر می کنند یا دشنام ولعن می نمایند - چنانکه برخی جاهلان شایع کرده اند- چیزی جز يك دروغ آشکار نیست زیرا انتقاد از صحابی به معنای تکفیر او نیست و چنانچه انتقاد مبتنی بر ادله ای قانع کننده باشد، این همه سر و صدا و خشم برای چیست؟!

در میان اصحاب، مؤمنینی هستند که خداوند در قرآن کریم، آنان را ستایش کرده و فرموده است:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...»(1).

به تحقیق که خداوند از مؤمنین راضی شد، همانها که زیر درخت با تو بیعت کردند.

و همانگونه که علامه لطف الله صافی در مورد این آیه گفته است که:

«خدای تعالی ثنا و ستایش را اختصاص به مؤمنینی داد که بیعت شجره را حاضر شدند و هرگز شامل منافقینی که آنان نیز حاضر بودند، نمی شود، مانند عبدالله بن ابی و اوس بن خولی».

پس این آیه هرگز شامل همه افرادی که بیعت نکردند نمی شود و هرگز دلالت ندارد بر عاقبت به خیری تمام مؤمنینی که بیعت کردند، زیرا آیه بیش از این دلالت ندارد بر اینکه خدای تعالی از این بیعتشان اعلام رضایت نمود یعنی اینکه این بیعت را

ص: 144

از آنان پذیرفت و بر آن، پاداششان خواهد داد ولی هیچ وقت رضایت خداوند از این بیعت کنندگان، مستلزم این نیست که تا ابد و برای همیشه از آنان راضی باشد. دلیل این سخن همین است که خداوند می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (1).

مؤمنینی که با تو (در حدیبیه) بیعت کردند، در حقیقت با خدا بیعت کرده اند، دست خدا بالای دست آنها است. پس از این، هرکس بیعت و پیمانش را بشکند، همانا به زیان و ملاکت خود اقدام کرده است و هرکس به عهدی که با خدا بست وفادار بماند به زودی خداوند به او پاداشی بزرگ عطا خواهد کرد.

پس اگر رضایت الهی برای همیشه، شامل حالشان می شد و در بیعت کنندگان، به حق، کسی پیدا نمی شد که بیعتش را بشکند، این قسمت از آیه که می فرماید:

«فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» معنایی نداشت (2).

و در میان اصحاب کسانی بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، از ارتداد آنان پس از وفاتش، خبر داده بود و همچنین اطلاع داده بود که اینان در روز قیامت، هلاک خواهند شد. این روایت را که بخاری در صحیحش از سهل بن سعد نقل کرده، بشنوید که می گوید:

ص: 145

1-1- سورة فتح، آیه 10.

2-2- با استفاده از کتاب «مع الخطيب في خطوطه العريضة» نوشته علامه لطف الله صافی ص 120.

«از پیامبر شنیدم که می فرمود: «من پیش از شما در کنار حوض (کوثر) خواهم بود. پس هر که آمد از آن می آشامد و هر که از آن آشامید، هرگز تشنه نمی شود و همانا اقوامی بر من وارد می شوند که آنها را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، سپس بین من و آنان جدائی می افتد». او گوید: و همچنین شنیدم که حضرت می فرمود: «من می گویم: آنها از من هستند. پس به من گفته می شود: تو نمی دانی که پس از وفات، چگونه در دین تغییر و تبدیل نمودند. پس من می گویم: دور باد از رحمت خدا کسی که پس از من، در دین تغییر و تبدیل کند و مرتد شود»(1).

و همچنین روایت شده که حضرت رسول در سخنی با اصحاب چنین فرمود:

«من پیش از شما بر حوض وارد خواهم شد. مردانی را به نزد من می آورند، پس وقتی خود را می خواهم به آنان نزدیک کنم، از من رانده می شوند، پس می گویم: پروردگارا! اصحابم! به من می فرماید: نمی دانی پس از تو، چه کارها کردند»(2).

و برای تأکید کردن بر آن در حدیث که اشاره به ارتداد و تغییر و تبدیل در احکام، پس از رسول خدا دارد، همانا

ص: 146

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 144، کتاب الفتن، باب و اتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة.

2-2- صحیح بخاری، ج 9، ص 144، کتاب الفتن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به امت های یهود و نصاری که کلام خدا را تحریف کردند، تشبیه می کند. ابوسعید خُدَری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که فرمود:

«به تحقیق شما از سنت های پیشینیان و جب به و جب و ذراع به ذراع، پیروی و تبعیت می کنید، حتی اگر آنان در سوراخ سوسماری وارد شوند، شما هم از آنها پیروی می کنید. عرض کردیم: ای رسول خدا! یهود و نصاری؟ فرمود: پس چه کسانی؟» (1).

و در میان اصحاب، کسانی هستند که خداوند درباره آنها فرموده است:

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قِیَامًا» (2).

و اگر تجارتی یا کار لهو و بیهودهای را یافتند، فوراً به آن سوی روانه می شوند و تورا به تنهایی - در حال قیام - (در روز جمعه) رها می کنند.

این آیه درباره اصحابی نازل شده که وقتی شنیدند قافله ای از شام آمده، رسول خدا را در حال خطبه خواندن نماز جمعه رها کردند و از میان هزاران اصحاب، فقط دوازده نفر با حضرت باقی ماندند. جابر بن عبدالله در این باره گوید:

قافله ای در روز جمعه وارد مدینه شد، ما با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم تمام مردم متفرق شدند جز دوازده نفر که باقی ماندند، پس خداوند این آیه را نازل

ص: 147

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 315، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة.

2-2- سوره جمعه، آیه 11.

فرمود: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا...»(1).

و در روایت دیگری آمده است:

همانطور که مشغول نماز خواندن با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودیم، قافله ای که مواد غذائی با خود حمل می کرد وارد شد، پس مردم متوجه آن قافله شدند، تا جایی که فقط دوازده مرد با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باقی ماندند. پس این آیه نازل شد: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا»(2).

و در غزوه احد نیز همین عدد از اصحاب با پیامبر باقی ماندند و بقیه پا به فرار گذاشتند، که پیامبر صلی الله علیه وآله ناچار شد از کار آنان در آن روز اعلام برائت وانزجار کند. براء بن عازب گوید:

«حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) عبدالله بن جبیر را بر نیروی پیاده گماشت. آنان فرار کردند. در همان حال رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را دعوت کرد ولی جز دوازده نفر کسی با پیامبر باقی نمانده»(3).

انس گوید:

«عمویم انس بن نضر از غزوه بدر غیبت کرد. پس به

ص: 148

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 391، کتاب التفسیر.

2-2- صحیح بخاری، ج 6، ص 28، کتاب الایمان.

3-3- صحیح بخاری، ج 6، ص 67، کتاب التفسیر، باب قوله تعالی والرسول یدعوکم فی احراکم.

پیامبر عرض کرد: در اولین جنگی که با مشرکین داشتی، غیبت کردم. اگر خداوند یکبار دیگر مرا موفق به پیکار با مشرکین سازد، به خدا نشان خواهم داد که چگونه نبرد خواهم کرد. پس جنگ احد فرارسید و مسلمانان فرار کردند. پیامبر گفت: بارها! از توپوزش می خواهم نسبت به رفتار اینان و مقصود حضرت اصحابش بود»(1).

و فرار اصحاب در روز حنین، بسیار زشت تر و زننده تر بود زیرا هزاران نفر بودند و خداوند از این کار زشتشان، آنان را ملامت کرد. فرمود:

«وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...»(2).

وروز حنین را نیز به یاد آر که از بسیاری لشکر تان فریفته شدند و آن لشکر اصلاً فایده ای برای شما نداشت (و در اثر تهاجم قوی دشمن) زمین بدان فراخی، بر شما تنگ آمد تا آنکه همه رو به فرار گذاشتید. سپس خداوند آرامش و سکینه خود را بر رسولش و بر مؤمنین نازل کرد.

و در میان اصحاب کسانی هستند که خدای تعالی درباره شان فرموده است:

«مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي

ص: 149

1-1- صحیح بخاری، ج 4، ص 47، کتاب الجهاد، باب قوله: من المؤمنین رجال صدقوا... .

2-2- سوره توبه، آیه 25 و 26.

الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ *لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (1)

برای هیچ پیغمبری روا نباشد که اسیران را گرفته و آنها را رها کند تا خون ناپاکان را بسیار بریزد. شما متاع دنیا را می خواهید و خداوند آخرت را. و همانا خداوند مقتدر و حکیم است. اگر نبود حکم (ازلی) سابق از سوی خداوند، به تحقیق، در آنچه گرفتید، عذابی سخت به شما می رسید.

ونزول این آیه در حق گروهی از اصحاب بود که در مشورتهای مقدماتی جنگ بدر نظر داده بودند به اینکه قافله ابوسفیان را بگیرند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله، پیش از جنگ بدر، با آنان مشورت کرد تا آمادگی و شوقشان را برای جنگ بیازماید ولی آنها گرفتن قافله را بر جنگیدن، مقدم داشتند.

و در میان اصحاب کسانی بودند که رسول خدا آنان را سرزنش کرده بود زیرا به سوی قبیله خود دعوت کرده و هوسهای جاهلیت در سر می پروراندند، چنانکه از روایت جابر بن عبدالله بر می آمد که گفت:

«در غزوه ای بودیم، یکی از مهاجرین، یکی از انصار را لگد زد. آن مرد انصاری گفت: ای انصارا کجائید؟ و آن مرد مهاجری گفت: ای مهاجرین! کجائید؟ پس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آن را شنید و فرمود: چرا اینان

ص: 150

وهمین دعوای جاهلیت نزدیک بود جنگی تمام عیار میان دو قبیله اوس و خزرج که تمام انصار را تشکیل می دادند، برپا کند. عایشه گوید:

«.. سعد بن معاذ برخاست و گفت: ای رسول خدا! من به خدا قسم از کار او به شما پوزش می خواهم. اگر او از اوس بود، بی گمان گردش را می زدیم. و اگر از برادرانمان از خزرج بود، به ما دستور می دادی، پس امرت را اجرا می کردیم. سعد بن عباده که سرپرست خزرج بود و پیش از آن، مرد نیکوکاری بود، برخاست و در حالی که عصبیت، او را فرا گرفته بود گفت: به خدا قسم، دروغ گفتم. به خدا او را حتماً می کشیم. تو منافقی هستی که از منافقین سخن می گوئی. و بدینسان هر دو قبیله اوس و خزرج، عصبانی شدند و نزدیک بود در هم آویزند؛ و در همان حال، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) همچنان بر منبر بود. پس، از منبر پائین آمد و آنان را امر به سکوت کرد تا ساکت شدند و خود نیز سکوت کرد»(2).

و در میان اصحاب کسانی بودند که علی را دشمن می داشتند؛ همو که دشمنیش، نشانه ای از نشانه های نفاق بود

ص: 151

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 397، کتاب التفسیر، باب قوله: سواء علیهم استغفرت لهم....

2-2- صحیح بخاری، ج 2، ص 508، کتاب الشهادات.

- چنانچه قبلاً بیان شد- از ابوبریده نقل شده که گفت:

«پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) علی را به سوی خالد فرستاد تا خُمس را دریافت کند و من علی را دشمن میداشتم... پس به خالد گفتم: این را نمی بینی؟! و هنگامی که بر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شدیم، آن را برای او نقل کردیم.

حضرت فرمود: ای بریده! آیا علی را دشمن می داری؟ عرض کردم: آری! فرمود او را دشمن مدار زیرا بیش از خُمس، برای او هست»(1).

و از میان اصحاب، کسانی بودند که دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و با آن مخالفت می ورزیدند، به عنوان نمونه می توان از مخالفت آنان با فرماندهی اسامه بن زید و نافرمانی از دستور پیامبر در این زمینه اشاره کرد. ابن عمر گوید:

«پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) سپاهی را تشکیل داد واسامه بن زید را بر آنان امیر قرار داد. برخی از مردم فرماندهیش را نپذیرفتند. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر فرماندهی او را نپذیرید، قبل از او نسبت به فرماندهی پدرش نیز مخالفت می کردید»(2).

و از میان اصحاب، کسانی بودند که پیامبر آنها را از مجلس خود راند، هنگامی که دستور داد کاغذ ودواتی بیاورند تا برای آنان آخرین وصیتش را بنویسد، ولی آنان اعتراض کرده و بجای اجرای فرمانش، او را متهم به هذیانگویی نمودند. سعید بن جبیر

ص: 152

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 447، کتاب المغازی.

2-2- صحیح بخاری، ج 5، ص 57، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب زید.

از ابن عباس نقل کرده که گفت:

«روز پنجشنبه و چه روزی بود روز پنجشنبه! سپس آنقدر گریست که اشکهایش بر روی سنگها سرازیر شد. گفتم: ای ابن عباس! روز پنجشنبه چیست؟ گفت: درد بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شدت گرفت. پس فرمود: کاغذی بیاورید تا برای شما مطلبی را بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. ناگهان شروع به نزاع و کشمکش کردند با اینکه نباید در مجلس هیچ پیامبری نزاع کرد، وگفتند: او را چه شده است؟ آیا هذیان می گوید؟! از او سؤال کنید. حضرت فرمود:

مرا رها کنید و بروید؛ آنچه من در او هستم بهتر است از آنچه مرا به آن دعوت می کنید»(1).

و در میان اصحاب، کسانی بودند که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر ریاست آنقدر نزاع کردند تا جائی که برخی درخواست می کردند دو امیر داشته باشند، یکی از مهاجرین و دیگری از انصار و این ثابت می کند که گرچه مسلمان شده بودند ولی دست از هواهای گذشته جاهلی خود برنداشته بودند که تفصیل آن در باب رویدادهای سقیفه گذشت.

و در میان اصحاب، ابوهریره و معاویه بودند که بخشهای ویژه ای را در این کتاب راجع به آنان نگاشته ام، با دقت مراجعه کنید.

ص: 153

1-1- صحیح بخاری، ج 4، ص 260، کتاب الخمس، باب اخراج اليهود من جزيرة العرب.

جهنم، به جهنم وارد شوید.

بهرحال غرض این است که همراهی ومصاحبت بسیار با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هرگز دلیل بالا بودن مقام و درجه ایمان همراهان نمی شود، زیرا علاوه بر روایتی که درباره اصحاب پیامبر بیان شد، از همسرانش روایتی نقل شده که شبیه همان روایتها بلکه شدیدتر است. ابن عباس گوید:

«یکسال گذشت و من دنبال فرصتی بودم که از عمر راجع به آن دوزنی که علیه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نقشه کشیدند، سؤال کنم ولی از او وحشت داشتم، تا اینکه روزی وارد منزلی شد، پس زیر درخت بزرگی رفت، و هنگامی که از آنجا خارج شد، از او پرسیدم، پاسخ داد: عایشه و حفصه. سپس گفت: ما در جاهلیت ارزشی برای زنان قائل نبودیم ولی وقتی اسلام آمد و خداوند از آنان یاد کرد، دیدیم آنان بر ما حقوقی دارند بی آنکه در امور و کارهایمان از آنان استفاده کنیم. بهرحال، روزی بین من و همسرم گفتگوئی شد، او با من به درستی سخن گفت، پس به او گفتم: تو اصل و نسب خوبی نداری! گفت: این سخن به من میگوئی در حالی که دختری، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را اذیت می کند! پس من به سوی حفصه آمدم و به او گفتم: هشدارت می دهم، مبادا که خدا و رسولش را نافرمانی کنی!»(1).

ص: 155

واز عایشه نقل شده که گفت:

«رسول خدا نزد زینب دختر جحش غسل تناول می فرمود و مدّتی نزد او می ماند. من و حفصه با هم توطئه کردیم که هرکدام زودتر بر او وارد شدیم، به او بگوییم: تو «مغفیر» (1) خورده ای و من بوی مغفیر از دهانت استشمام می کنم. حضرت فرمود: نه، چنین نیست! بلکه من نزد زینب دختر جحش غسل می خوردم و دیگر نخواهم خورد، من تو را قسم می دهم که به کسی خبر ندهی» (2).

و همچنین از عایشه نقل شده که گفت:

«همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دو حزب بودند؛ در يك حزب:

عایشه و حفصه و صفیه و سوده بود و در حزب و گروه دیگر: ام سلمه و سایر زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)» (3).

واز عایشه نیز نقل شده که گفت:

من نسبت به آن زنانی که خود را (بدون مهر و بی شرط) به پیامبر می بخشیدند، حسد می ورزیدم و می گفتم: مگر می شود زنی خود را (بی مهر و بی شرط) ببخشد؟ و هنگامی که این آیه نازل شد:

«تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ

ص: 156

1-1- مغفیر: شیره درخت مخصوصی است که ظاهراً کمیاب و خوشمزه بوده است (مترجم)

2-2- صحیح بخاری، ج 6، ص 404، کتاب التفسیر، باب یا ایها النبی لم تحرم.

3-3- صحیح بخاری، ج 3، ص 454، کتاب الهبه.

تو ای پیامبر، هر يك از همسرانت را اگر بخواهی، نوبتش مؤخر دار و هر که را بخواهی به خود بپذیر و آنان را که از خود راندى، اگر باز بخوانی، بر تو باکی نیست؛ من گفتم: من در شگفتم که هر چه بخواهی، فوراً پروردگارت برآورده می کند»(2).

و همچنین عایشه می گوید:

«هاله دختر خویلد، خواهر خدیجه. اجازه گرفت که بر حضرت رسول(صلی الله علیه و آله وسلم) وارد شود، حضرت به یاد خدیجه افتاد، پس فرمود: خدایا! هاله است، خواهر خدیجه! من از این بابت رشك بردم ولذا گفتم: چه شده است که از یک پیرزن از پیرزنان قریش یاد می کنی؟ زنی که مدت‌ها است مرده و از بین رفته و خداوند زنی بهتر از او به تو عطا کرده است؟!»(3)

و در مورد این سخن عایشه که به خدیجه رشك می برد به این خاطر بود که خدیجه بر تمام زنان پیامبر برتری داشته است؛ او بود که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را در روزی که همگان او را تکذیب کردند، تصدیق کرد و به او ایمان آورد و روزی که همه مردم از او دوری می جستند، او تمام اموالش را در راهش صرف کرد و پیامبر فقط از او فرزند داشت، شاید همین امر باشد که عایشه را شدیداً غیرتی کرده و به حسد واداشته است، بویژه

ص: 157

1-1- سوره احزاب، آیه 51.

2-2- صحیح بخاری، ج 6، ص 295، کتاب التفسیر، باب قوله: ترجی من تشاء.

3-3- صحیح بخاری، ج 5، ص 105، کتاب مناقب الانصار، باب تزویج النبی خدیجه وفضلها.

آنکه حتی پس از وفات خدیجه، همواره پیامبر صلی الله علیه و آله از او یاد می کرد و فضائلش را تذکر می داد، و این درست برخلاف سخن عایشه است (در روایت گذشته) که گفت: خداوند تو را زنی بهتر از او داده است!!

از عایشه نقل شده که گفت:

«من نسبت به هیچ يك از زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مانند خدیجه، غبطه و حسد نخوردم، در حالی که او را هم ندیده بودم ولی پیامبر بسیار از او یاد می کرد و حتی گاهی گوسفندی سر می برید و گوشتش را قطعه قطعه می کرد و برای خیرات خدیجه، بین مردم تقسیم می کرد و حتی گاهی به او می گفتم: مگر در دنیا زنی جز خدیجه نیست؟! ولی او می گفت که خدیجه چنین بود و چنان بود و فرزندم از او بود»⁽¹⁾.

یکی از دلایلی که برخی به آن استناد کرده و عدالت تمامی اصحاب را معتقد می شوند، این است که ادعا می کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

«اصحاب من مانند ستارگان اند، پس به هر يك اقتدا کنید، هدایت یافته اید» و در روایتی دیگر به این مضمون «... سخن هر يك را گوش بدهید...».

و علی رغم اینکه اهل سنت به صراحت، عصمت تمام اصحاب را باور ندارند ولی بهر حال کسی که این روایت را قبول

ص: 158

1-1 - صحیح بخاری، ج 5، ص 104، کتاب مناقب الانصار، باب تزویج النبی خدیجه.

دارد و صحیح می داند، لابد عصمت همه آنها را قبول دارد، زیرا نمی شود پیامبر بی جهت، اقتدا و پیروی از کسی را بدون هیچ قید و شرطی دستور دهد - چنانکه در این روایت ادّعائی آمده است- در حالی که احتمال گناه و معصیت در او می رود.

و بدینسان، روایتهای گذشته که عدالت بسیاری از اصحاب را زیر سؤال می برد، غالباً درباره اصحابی است که مدتی طولانی با حضرت بوده اند، چه رسد به عدالت آنهایی که از اصحاب شمرده می شوند و تنها برای يك لحظه، حضرت را دیده اند؟! راستی این همه مبالغه و گزافه گویی برای چیست؟ و آیا ممکن است کسی دارای عدالت با تقوا شود، آن هم به خاطر يك لحظه دیدار با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که عدالت و تقوا بدست نمی آید، جز با اطاعت و پیروی خالصانه و از روی حسن نیت، از آن حضرت؟!!

و شاید این تناقض که عقل انسانی و فطرت بشری اصلاً با آن سازگار نیست، بیشتر نمایان می شود در برتری دادن برخی علمای مسلمین از اهل سنت مانند ابن تیمیه، معاویه بن ابوسفیان را بر خلیفه زاهد عمر بن عبدالعزیز، فقط به این خاطر که معاویه از اصحاب است و عمر بن عبدالعزیز از تابعین می باشد! و این در صورتی است که عمر بن عبدالعزیز مشهور به عدالت و تقوا بود، به عکس معاویه که مشهور بود به ایجاد فتنه و آشوب در میان مسلمانان در صفین و جنگش با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چنانکه قبلاً گذشت، گذشته از اینکه عمر بن عبدالعزیز نزد اهل سنت به عنوان پنجمین خلیفه از خلفای راشدین به حساب می آید و این خود بزرگترین دلیل بر عدم رشد معاویه و در نتیجه

عدم رشد کسی است که امتیازش فقط صحبت با پیامبر خداصلی الله علیه و آله می باشد.

خوب است در اینجا بپرسیم: کدام كد درجه اش بالاتر است: کسی که به پیامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده است، پس از آنکه ده ها معجزه آسمانی را با دو دیدگانش از حضرت دیده است یا کسی که اسلام آورده است بدون آنکه یکی از آن معجزات را دیده باشد؟!

حقیقت این است که من تفسیری برای این همه مبالغه در درجه تقوای اصحاب نمی توانم بیابم.

و اینکه شایع کرده اند که تمام اصحاب عدالت دارند، چیزی نیست جز بستن در بر روی هر کس که نسبت به برخی از اصحابی که تلاش برای دور ساختن خلافت از اصحاب شرعی و واقعیش نمودند، انتقادی نماید و بدینسان بسیاری از اهل سنت، تمام استدلالهای محکم و متینی که احقیّت و برتری اهل بیت علیهم السلام را در امامت و پیشوائی مسلمانان به اثبات می رساند، رد می کنند، فقط به این خاطر که معتقد به عدالت همه اصحاب می باشند، از این روی هر کاری را که آنها مرتکب شده اند، حمل بر صحت می کنند!!

واما آنان که چنین اندیشه باطلی را رواج دادند، بدین خاطر بود که در وجود ائمه اهل بیت علیهم السلام خطری می دیدند که کاهایشان را بر باد می دهد و حکومتشان را تهدید می کند چرا که آنها حق اهل بیت را کاملاً تشخیص می دادند، پس چاره ای نداشتند جز اینکه پرده ای از ناباوری و مغالطه بر احادیث و آیاتی که منزلت و مقام آنان را مشخص می سازد بکشند و در عین حال،

مقام همه اصحاب را به حدی بالا ببرند که دیگر امتیازی برای اهل بیت نماند؛ همان امتیازی که آنان را قابلیت داد تا از سوی خداوند عزوجل برگزیده شوند و پس از وفات رسول خدا، امامت و رهبری امت اسلامی، از سوی الله، به آنان واگذار شود.

بنابراین، روایتی که به پیامبر نسبت داده اند و قائل به ستاره بودن تمام اصحاب است، واژه ها و محتوایش از این حدیث صحیح رسول خدا صلی الله علیه وآله گرفته شده که می فرماید:

«ستارگان نگهدارنده اهل زمین اند از غرق شدن و اهل بیت من، نگهدارنده امت اند از اختلاف، پس اگر قبیله ای از عرب با اهل بیت مخالفت کند و اختلاف نمایند، از جزء گروه و حزب ابلیس می گردند»⁽¹⁾.

ویکی از مهمترین آثار منفی اعتقاد به عدالت تمام اصحاب، پیدایش آن مقدار زیاد از روایات سست در کتب حدیث است مانند اسرائیلیات و مسیحیات و غیر آنها از خرافاتی که برای طعنه زدن به دین اسلام، از آنها استفاده می شود، چرا که آن روایتها مورد اطمینان و پذیرش و تصدیق آنان قرار گرفته، فقط به این خاطر که از اصحاب روایت شده است، هرچند آن هم احتمال خطا و گناه در آنان می رود، چنانکه در روایتهای بسیار گذشته از نظر تان گذشت.

ص: 161

بخش سوم

اشاره

ص: 163

شیعه بر این باور است که: «قرآن، وحی الهی است که از خدای متعال بر پیامبر اکرمش، نازل شده و در آن همه چیز توضیح داده شده است. و این معجزه جاودانه پیامبر است که بشریت از نبرد با آن -از نظر بلاغت و فصاحت و محتوا و حقایق و معارف والا- ناتوان مانده است و هرگز تغییر و تبدیل و تحریف در آن راه ندارد، و این قرآنی که در دست ما است و آن را همواره تلاوت می کنیم، همان قرآنی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و هر که جز این ادّعائی داشته باشد، دروغگو یا غلط انداز یا خطاکار است و بی گمان همه آنان راه هدایت را نجسته اند، چرا که قرآن، کلام خدا است که هرگز باطل نه در میان و نه در پیش و نه در پس آن راه ندارد»⁽¹⁾.

و شیخ محدّثین محمد بن علی قمی معروف به «صدوق» در این باره می گوید:

«عقیده ما درباره قرآنی که از سوی خدای متعال بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده،

ص: 165

همین قرآن موجود در دست مردم است، و هیچ بیشتر از این نیست... و هر که به ما تهمت بزند و بگوید که ما بیش از این معتقدیم، دروغگو و کذاب است»(1).

و برای تأکید مطلب، به سخنان استاد بهنساوی، که از اندیشمندان اخوان المسلمین است، گوش فرا می‌دهیم که می‌گوید:

«... شیعه جعفری اثناعشری معتقد به کفر کسی است که قرآن را تحریف کرده (و در آن کم و زیاد نموده است)؛ همان قرآنی که امت اسلامی از صدر اسلام تاکنون بر آن متفق القول و اجماع کرده اند... و این قرآنی که نزد اهل سنت است، همان قرآنی است که در مساجد و خانه های شیعیان وجود دارد».

و در ادامه سخنانش تهمتهای ظهیر و خطیب را -علیه شیعیان- رد می‌کند و به سخن آقای خوئی که یکی از مجتهدین شیعیان در زمان معاصر است، استناد کرده که وی می‌گوید:

«در میان مسلمانان معروف و مشهور است که هیچگونه تحریفی در قرآن وجود ندارد و این قرآنی که در دسترس ما است، همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون کم و زیاد نازل شده است»(2).

و اما شیخ محمد غزالی در کتاب خود که در دفاع از عقیده

ص: 166

1-1- اعتقادات الصدوق، ص 93.

2-2- السنة المفتری علیها، ص 60.

و شریعت اسلامی وعلیه تهمت های مستشرقین نگاشته شده، می گوید:

«از یکی از آنان شنیدم که در يك مجلس عامی می گفت: شیعیان دارای قرآن دیگری هستند که با قرآن ما فرق دارد و در آن کم و زیاد شده است. به او گفتم: این قرآن کجا است؟ و چرا هیچ يك از آدمیان و پریان، يك نسخه از آن را در طول تاریخ بدست نیاورده است؟ چرا چنین تهمت و افترائی می زنید؟ ... و چرا بر مردم و بر وحی دروغ می بندید؟!»⁽¹⁾

و اما روایتهای دروغینی که برخی به آنها استناد کرده اند و در آنها راجع به تحریف قرآن، مطالبی ذکر شده و در کتابهای حدیث شیعیان آمده است، محکوم و مردود است و در برابر آن روایتهای صحاح اهل سنت نیز آمده است.

بخاری در سند خویش از عایشه (رض) نقل می کند که گفت:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) کسی را دید که شبانه قرآن می خواند، پس گفت: خدایش رحمت کند، آیه کذا وکذا را به یاد من آورد که از سوره کذا وکذا جا انداخته بودم»!!!⁽²⁾

بدیهی است که کسی نمی تواند این روایت را به هیچ نحوی تصدیق کند زیرا این روایت اشاره می کند به اینکه

ص: 167

1-1- دفاع عن العقيدة والشریعة، نگارش استاد محمد غزالی.

2-2- صحیح بخاری، ج 6، ص 508، کتاب فضل القرآن، باب نسیان القرآن.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تمام قرآن را از حفظ نبوده یا اینکه بعضی از آیاتش را فراموش کرده بود!! وهم اینک نیز روایتی را از بخاری نقل می کنیم که معتقد است، قسمتی از سوره توبه وجود نداشت و تنها با خزیمه انصاری بود که هنگام جمع آوری قرآن از او گرفته شد! به ادعای بخاری در صحیحش از زید بن ثابت نقل می کند که گفت:

«وقتی نسخه های مختلف قرآن را استنساخ می کردیم، یک آیه از سوره احزاب ناپدید شده بود که من می شنیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آن را تلاوت می فرمود و این آیه را با هیچ کس نیافتم جز خزیمه انصاری که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شهادتش را برابر شهادت دو مؤمن قرار داده بود». و آیه این است:

«رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه...»(1).

و در روایت دیگری از زید بن ثابت آمده است:

«... پس من دنبال گردآوری قرآن از پوستین ها و بازوها (نوشته ها) و سینه های مردان (حافظه ها) بودم تا اینکه در آیه از سوره توبه را نیافتم جز با خزیمه انصاری که با هیچ کس دیگر هیچ جای دیگر یافت نمی شد»(2).

این روایت کجا و نقل قرآن با تواتر کجا؟!!

و در ضمن روایت های زیادی که بخاری و دیگر رجال

ص: 168

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 291، کتاب التفسیر، باب فمنهم من قضی نحبه.

2-2- صحیح بخاری، ج 6، ص 162، کتاب التفسیر، باب لقد جاءکم رسول...

حدیث از اهل سنت در صحاح و مسانید خود ذکر کرده اند و بالصراحة، معتقد به تحریف قرآن است، روایتی است که ابن عباس از خلیفه عمر بن خطاب نقل می کند. وی می گوید:

«عمر بن خطاب را دیدم که به سوی ما می آمد. به سعید بن زید بن عمرو بن نفیل گفتم: او امشب سخنی را خواهد گفت که از روزی که به خلافت رسیده تاکنون مانند آن را نگفته است. او سخنی را نپذیرفت. وگفت: می خواهد چه سخنی بگوید که تاکنون نگفته است؟ بهر حال عمر آمد و روی منبر نشست. وقتی مؤذنان ساکت شدند، ایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند، گفت: اما بعد! هم اینک سخنی را برای شما خواهم گفت که فعلاً تقدیر الهی شده است که آن را اعلام کنم، نمی دانم شاید اجلم فرا رسیده است؛ پس هر که آن را خوب شنید و درک کرد، به هر جا که رسید آن را بازگو کند و هر که ترسید که نتواند خوب آن را درک کند، پس من اجازه نمی دهم که کسی دروغ علیه من ببندد. همانا خدای متعال محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به حق برانگیخت و کتاب را بر او نازل کرد و از جمله آیات نازل شده، آیه رجم بود که آن را خواندیم و فهمیدیم و درک کردیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رجم کرد و ما هم پس از او رجم کردیم. و من هراس دارم که اگر مدّت زمانی بگذرد، کسی بگوید: به خدا قسم ما آیه رجم را در کتاب خدا نمی بینیم و بدینسان يك فریضه الهی که خدایش نازل کرده ترك گردد. و رجم در کتاب خدا

حق است بر هر کس از مردان و زنان ازدواج کرده که زنا کند و بی‌نه ای شهادت دهد یا طرف باردار گردد و یا اعتراف نماید»(1).

و این روایت دیگر را نیز بخاری در صحیحش ذکر کرده که عمر بن خطاب می‌خواست آن آیه از کف افتاده را (به ادعای خویش) اضافه کند ولی از سخن مردم هراس داشت!

«عمر گفت: اگر نه این بود که می‌ترسیدم مردم بگویند عمر بر کتاب خدا افزوده است، به تحقیق آیه رجم را با دست خود می‌نگاشتم و اعتراف می‌کردم وقتی در موردی پس از اقرار چهار شاهد، امر فرمود که زناکار را مورد رجم قرار دهند»(2).

و اما این آیه ادعائی چنین است:

«والشیخ والشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة»(3).

و اگر پیر مرد و پیرزن زنا کردند، حتماً آن دو را رجم کنید.

و این را ابن ماجه نیز در صحیحش نقل کرده است.

بهر حال، ما معتقدیم قرآنی که در نزدمان است، قطعاً وبدون هیچ تردید، هیچگونه کم و زیادی در آن راه ندارد ولی گویا امر بر خلیفه عمر مشتبه شده و ممکن است علت همین

ص: 170

1-1- صحیح بخاری، ج 8، ص 539، کتاب المحاربین من اهل الکفر، باب رجم الحبلین.

2-2- صحیح بخاری، ج 9، ص 212، کتاب الاحکام، باب الشهاده تکون عند الحاکم.

3-3- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 854، ح 2553.

تردید، واقعاً آیه رجم باشد ولی در تورات اهل کتاب نه در قرآن کریم. به این روایت ابن عمر توجه کنید که می گوید:

«مرد وزنی از یهود را، نزد پیامبر آوردند که زنا کرده بودند. حضرت از یهودیان، پرسید: شما با این دو نفر چه کار می کنید؟ گفتند: صورتهایشان را سیاه میکنیم و آبرویشان را می ریزیم. فرمود تورات را بیاورید و آن را بخوانید، اگر راست می گوئید. تورات را آوردند و به يك نفر که مورد رضایتشان بود، دادند که بخواند. او تورات را خواند تا به جائی رسید که فوراً دستش را در آنجا گذاشت. حضرت فرمود: دستت را بردار. پس دستش را برداشت که ناگهان دیدند آیه رجم در آن به چشم می خورد. پس آن دو گفتند. یا محمد! درست است، اینان را باید رجم کرد ولی ما آن را در میان خودمان کتمان کردیم و به شما نگفتیم. پس دستور داد آن دو را رجم کنند»⁽¹⁾.

و آنچه احتمال به اشتباه افتادن خلیفه عمر میان کتاب خدا و تورات اهل کتاب را زیادتر می کند مطلبی است که ابوبکر جزائری در کتابش «هذه نصیحتی الی کل شیعی» آورده است که:

«... و چگونه جایز است خواندن کتابهای منسوخ و تحریف شده، در حالی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) عمر بن خطاب (رض) را می بیند که در دستش کاغذی از

ص: 171

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 476، کتاب التوحید، باب ما يجوز من تفسير التوراة.

تورات است، پس بر سر او فریاد می زند و می فرماید: مگر من برای شما کتاب خدا را پاك و روشن نیاوردم؟! پس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) حتی راضی نمی شود که عمر نگاه به يك کاغذ از تورات بکند»(1).

واز خلیفه عمر نیز نقل شده که گفت:

«وهمچنین ما در کتاب خدا می خواندیم: از پدرانمان روی برنگردانید که این کفر است از آنان دوری جستن...!!»(2).

و بر کسی پوشیده نیست که این آیه نیز مانند آیه گذشته، اصلاً در کتاب خدا وجود ندارد.

واما از عبدالله بن مسعود، روایت شده که دو کلمه «الذَّكْرَ وَالْأُنْثَى» بر آیه کریمه «وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى» اضافه کرد. علقمه گوید:

«... چگونه عبدالله «واللیل إذا یغشی» را می خواند؟ من بر او خواندم: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى* وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى* وَ الذَّكْرَ وَالْأُنْثَى. او گفت: به

خدا قسم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) این آیه را چنین به من آموخت! از زبانش به زبانه منتقل شده است»!!(3)

و بدینسان بخاری با نقل این روایت در صحیحش، ما را در تناقض تازه ای می اندازد زیرا روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 172

1-1 کتاب «هذه نصيحتي الى كل شيعي» نوشته: ابوبکر جزائري.

2-2 صحیح بخاری، ج 8، ص 540، کتاب المحاربین من اهل الکفر، باب رجم الحبلی.

3-3 صحیح بخاری، ج 5، ص 63، کتاب فضائل الصحابه.

مسلمانان را امر کرد به آموختن قرآن از عبدالله بن مسعود. از ابن عمر نقل شده که:

«رسول خدا می فرمود: خواندن قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید. ونخست نام عبدالله بن مسعود را برد».

یا اینکه فرمود:

«قرآن را از چهار نفر بیاموزید: عبدالله بن مسعود، سالم مولای ابوحنظله، ابی بن کعب و معاذ بن جبل»⁽¹⁾.

پس چگونه رسول خدا به ما دستور می دهد، قرائت قرآن را از کسی فراگیریم که قرآن را از بر ندارد؟

پاسخ این سؤال را به بخاری وکسانی که خط او را می پیمایند و معتقد به صحّت همه روایتهایش هستند، واگذار می کنم.

و در صحیح مسلم نیز چنین چیزی دیده می شود. عایشه گفت:

«آنچه از قرآن نازل شده، ده بار رضاع را نشان می دهد، و رسول خدا از دنیا رفت در حالی که این آیات در قرآن خوانده می شد»⁽²⁾.

و این ادعای عایشه رد واضح و روشنی است علیه کسی که مانند چنین روایت ها را، منسوخه می داند وگرنه چه معنی دارد ادعای عایشه که این آیات خوانده می شد در حالی که پیامبر

ص: 173

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 71، کتاب فضائل الصحابه.

2-2- صحیح مسلم، ج 2، ص 1075، ح 24، چاپ داراحیاء التراث العربی، کتاب الرضاع.

ابوالاسود از پدرش نقل می کند که گفت:

ابوموسی اشعری قاریان بصره را که 300 نفر بودند، برای من فرستاد و از جمله سخنانش به آنان این بود که: وما از جمله سوره هائی که می خواندیم سوره ای بود که از نظر طول و شدت مانند سوره توبه بود و من از آن فقط این آیه در ذهنم باقی مانده است: «لو كان الابن آدم واديان من مال لابتغى وادياً ثالثاً، ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب»⁽¹⁾.

اگر فرزند آدم، دو وادی از مال داشت، قطعاً دنبال وادی سوّمی بود و همانا چیزی جز خاک، جوف فرزند آدم را پر نمی کنند!!

و در کتاب اتقان سیوطی، روایتی ذکر می کند که قرآن فقط 112 سوره داشت یا اینکه دو سوره «حقد» و «خلع» بر آن می افزاید!!⁽²⁾ و در این باره مطلب فراوان است؛ به همین مقدار بسنده می کنیم.

حال با وجود چنین روایتی آیا می تواند يك فرد شیعی ادعا کند که قرآن اهل سنت ناقص یا زاید است زیرا در کتابهای حدیثشان، چنین روایتی یافت می شود؟! قطعاً نه، زیرا اجماع اهل سنت بر عدم تحریف قرآن است. و اما علت پیدایش چنین

ص: 174

1-1- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ج 2، ص 726، ح 119، چاپ داراحیاء التراث العربی، باب لو أن لابن آدم واديين لابتغى ثالثاً.
2-2- الاتقان في علوم القرآن، نوشته سیوطی، ص 65، چاپ المكتبة الثقافية/بیروت.

روایت‌هایی که معتقد به تحریف قرآن است در کتابهای حدیثشان بویژه در کتابهای صحاح آنها مخصوصاً صحیح بخاری و صحیح مسلم که اهل سنت خود را متعهد به پیروی از آنها می‌دانند چرا که معتقدند هرچه در آنها آمده، صحیح است، دو راه دارد که هیچ راه سومی در آن نیست: یا اینکه این روایتها صحیح است ولی روایانشان دچار اشتباه شده اند مانند اشتباهی که در آیه رجم رخ داده است. و یا اینکه این روایتها مانند روایتهای دیگری که نقل کردیم، صحیح نیست و لازم است در کتاب بخاری و مسلم تجدید نظر شود.

و چگونه می‌توان تعلیل کرد هجوم آتشین و غیرمسئولانه برخی نویسندگان از قبیل ظهیر و خطیب و دیگران در تهمت تحریف قرآن به شیعیان، به خاطر دیدن برخی روایتهای ضعیف در کتابهای حدیثشان، در حالی که خودشان این روایتها را رد و محکوم می‌کنند و شبیه این روایتها را رجال حدیث اهل سنت در صحاحشان بسیار نقل کرده اند؟ راستی، کسی که خانه اش از شیشه است، نباید خانه دیگران را با سنگ بزند.

ص: 175

بخش چهارم

اشاره

ص: 177

برخی نادانان احمق، شیعیان را متهم به انکار سنت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم می نمایند و این سخن پوچ و بیهوده ای است که از آن پوچ تر وجود ندارد. هم اکنون نظرات برخی از علمای اهل سنت را درباره عقیده شیعیان نسبت به سنت پاک نبوی یادآور می شویم:

شیخ محمد ابوزهره در کتابش «الامام الصادق» می نویسد:

«سنت متواتره حجت است نزد آنان و هیچ خلافتی در حجیتش نیست. وتواتر نزد آنان موجب علم قطعی است... و بی گمان انکار حجیت سنت پیامبر که به تواتر از آن حضرت رسیده است کفر است زیرا انکار آن، انکار رسالت است ولی انکار حجیت سخنان امامان، کفر به حساب نمی آید، بلکه فسق است»⁽¹⁾.

شیخ محمد غزالی در کتاب خود «دفاع عن العقیده

ص: 179

«... و از جمله این فتنه انگیزان دروغ پرور، کسانی هستند که شایع می کنند شیعیان پیروان علی و سنی ها پیروان محمدانند و شیعیان علی را سزاوارتر به رسالت می دانند و معتقدند که رسالت به خطابه دیگری واگذار شد!! و این لغوی است روشن و دروغی است زشت». سپس می گوید: «شیعیان معتقد به رسالت محمد هستند و شرافت علی را در منتسب شدن به این پیامبر و تمسك جستن به سنتش می دانند و آنان مانند دیگر مسلمانان، در اولین و آخرین، انسانی را به عظمت این صادق امین (پیامبر) نمی دانند... پس چگونه این دروغ ها به آنان نسبت داده می شود؟!»⁽¹⁾

و هیچ اختلافی میان اهل سنت و شیعیان درباره مقام سنت پاك نبوی و ضرورت پیروی از آن وجود ندارد ولی اختلافی که هست پیرامون چگونگی منتقل شدن این سنت به نسلهای پس از پیامبر است تا چگونگی اطمینان پیدا کردن به آن است. نزد اهل سنت کافی است که سند حدیث از ثقه ای به ثقه ای دیگر منتقل شود و به یکی از اصحاب برسد زیرا معتقد به عدالت همه اصحاب می باشند. و نزد آنان صحیح بخاری و صحیح مسلم به درجه ای از صحت هستند که در صحت روایتها و احادیثشان هرگز تردیدی به خود راه نمی دهند تا جایی که آنها را به درجه

ص: 180

قرآن کریم، از نظر اعتبار وصحت بالا- برده اند، وگرنه چه معنی دارد که اغلب اهل سنت خود را ملزم و متعهد به قبول و پذیرش تمام محتویات این دو کتاب می دانند؟ و برای تأکید مطلب، نظر شیخ ابوعمرو بن صلاح از مقدمه شرح نووی بر صحیح مسلم را نقل می کنیم که می گوید:

«هر چه مسلم رحمه الله به صحت آن در این کتاب (صحیح مسلم) حکم کرده، قطعاً صحیح است، و اینچنین بخاری به صحتش در کتابش داوری کرده است زیرا امت آن را پذیرا بوده است جز آن کس که به خلافتش، در اجماع اثری نیست».

سپس می افزاید: «.. امت در اجماعش معصوم از خطا و اشتباه است»⁽¹⁾.

و اما شیعیان شرط می کنند که اولاً سند حدیث را به یکی از ائمه اهل بیت علیهم السلام، برسانند و به این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد می کنند که فرمود:

«من در میان شما دو چیز گرانبها قرار می دهم که اگر به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نگردید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم»⁽²⁾.

و خداوند می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

ص: 181

1-1- صحیح مسلم با شرح نووی، ج 1، ص 14، چاپ دارالشعب.

2-2- صحیح ترمذی، ج 13، ص 201، باب منائب اهل بیت النبی (صلی الله علیه و آله وسلم)، چاپ دارالکتاب العربی.

همانا خداوند می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و پاک و طاهرتان گرداند.

واما دیگر شرطهایشان، مهمترینش عرضه داشتن روایت بر کتاب خدا است سپس دقت کردن در متن و سندش و مقایسه کردن آن با روایت هائی که به تواتر قطعی رسیده است و در پایان عرضه داشتن روایت بر عقل می باشد. و هر روایتی که یکی از این شروط را دارا نباشد، اخذ به آن، جای تأمل است.

و کتابهای اصلی حدیث نزد شیعیان چهار کتاب است:

کافی، من لایحضره الفقیه، استبصار و تهذیب. و تمام روایت هائی که در این کتابها آمده است، باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد زیرا دارای صحت و سقم می باشد و هرگز شیعیان معتقد به صحت تمام روایت های این کتابها نیستند زیرا نزد شیعیان هیچ کتابی با قرآن - از نظر صحت و اعتبار - نمی تواند برابری کند، چنانکه نزد شیخین بخاری و مسلم در صحیحشان، چنان باوری وجود دارد.

و در کتاب «مصادر الحدیث عند الشیعة الامامیه» نوشته علامه پژوهشگر سید محمد حسین جلالی، راجع به توضیح صحت و سقم احادیث «کافی» چنین آمده است:

«مجموع روایت های کافی 16120 حدیث است که: 9485 حدیث، ضعیف و 114 حدیث، حسن و 118 حدیث، موثق و 302 حدیث، قوی و 5702 حدیث، صحیح است». و این جمله

ص: 182

به روشنی نشانگر این مطلب است که چگونه علمای شیعه هزاران حدیث کافی را تضعیف می کنند. پس چگونه برخی دروغ پردازان تهمت زن مانند ظهیر و خطیب ادعا می کنند که کتاب کافی نزد شیعیان مانند صحیح بخاری نزد اهل سنت است، سپس می گویند که اسم آن «صحیح الکافی»! است و این دروغی است آشکار که در کتابهای زهرآگین خود به انگیزه گمراه کردن خواننده می نویسند و با چنین تهمتی برخی از روایتهای ضعیف کافی را برای محکوم کردن شیعیان ذکر کرده و آنها را مورد قبول همه شیعیان، قلمداد می کنند!!

نظر دو گروه درباره عصمت پیامبر

در وقتی که برخی مغرضان و تهمت زنان، شایعه های دروغینی را درباره برتری دادن و تفضیل شیعیان، امامان خود را بر شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم، منتشر می سازند، چنانکه نزد بسیاری از اهل سنت، معروف و مشهور است، من در خلال تحقیق و بررسیم به این مطلب رسیدم که شیعیان، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بقدری بالا می برند که درجه و مقامش بسیار بالاتر از درجه و مقامی است که اهل سنت برای آن حضرت قائل اند.

شیعیان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مقدس می دانند و معتقد به کفر کسی هستند که يك حکم از احکام پیامبر را منکر شود و او را برتر از اولین و آخرین می دانند، و تمسک جستن به امامان دوازده گانه را به این خاطر که موثق ترین و مطمئن ترین راه رسیدن به سنت پیامبر است، ضروری و لازم می دانند و هر شبیه

وسخنی را در مورد اعتراض به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله محکوم و مردود می دانند و به نظر آنان، رسول خدا، چه قبل از نبوت و چه پس از آن، در تمام امور دنیوی و اخروی، معصوم از هر خطا و اشتباهی است.

واما اهل سنت، آنان نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را برتر از اولین و آخرین معرفی می کنند ولی عصمت حضرتش را محدود در امور دینی می دانند که به نظر آنان این امور، مربوط به تبلیغ رسالتش می باشد و لاغیر، یعنی در بقیه مسائل، او مانند هر انسان دیگری، گاهی اشتباه می کند و گاهی راه صحیح را می پیماید.

پیش از این که این سخن را محکوم کنیم، برخی از اقوال اهل سنت را در مورد عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یادآور می شویم که نظر آنان را با استناد به معتبرترین و صحیحترین کتابشان پس از کتاب خدا، روشن و آشکار دریابیم. عایشه (رض) نقل می کند که:

«... وقتی در غار حراء بود، ناگهان حق را دریافت و فرشته بر او نازل شد و بدو گفت: بخوان. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: من نمی توانم بخوانم و پس از زحمت زیاد و سه بار تکرار کردن کلمه «اقراً» بالاخره بازگشت در حالی که بدنش می لرزید و بر خدیجه وارد شد و گفت: مرا بیوشانید، مرا بیوشانید. پس او را پوشاندند تا وحشت از او رفت. پس گفت: ای خدیجه! مرا چه شده است؟! خدیجه او را با خود به سوی ورقة بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی برد و او پسر عموی خدیجه است، و مردی است که

در جاهلیت نصرانی بوده است و به عربی کتاب می نوشته، من جمله انجیل را تا توانست رونویسی کرد و آن روز، دیگر پیرمردی نابینا شده بود. خدیجه به وی گفت: ای پسرعمو! بیا از پسر برادرت بشنوا! ورقه گفت: برادرزاده! چه می بینی! پیامبر آنچه را دیده بود به او بازگو کرد. ورقه گفت: این همان ناموس الهی است که بر موسی نازل شد! ای کاش من شاخه زنده ای در آن بودم هنگامی که قومت تو را از شهر خارج سازند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به او گفت: مگر آنان مرا بیرون می کنند؟!»⁽¹⁾

آیا معقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی دانست آن چیزی که بر او نازل شده، نبوت است و ورقه بن نوفل نصرانی به او فهماند که چه شده است؟! عایشه در روایت خویش، مطالب عجیب تری نقل می کند که به راستی بدن از آن سخنان به لرزه در می آید. وی اضافه می کند:

«... چیزی نگذشت که ورقه از دنیا رفت و مدتی وحی بر پیامبر نیامد تا آنکه پیامبر بسیار اندوهگین و غمگین شد و آنقدر اندوهش زیاد شد که چندین بار قصد کرد از بالاترین کوه ها خود را به پائین افکند و هرگاه بر فراز کوهی می رفت که خود را بیاندازد، جبرئیل بر او ظاهر می شد و به او می گفت: یا محمد! تو به حق رسول خدائی. و با این سخن اندوهش

ص: 185

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 92، کتاب التعبیر، باب اول ما بدی به رسول الله.

فروکش می کرد و به خود مطمئن می شد و باز می گشت. و خلاصه هرگاه مدتی می گذشت و وحی بر او نمی آمد، به همان کار دست می زد و بالای کوهی می رفت و جبرئیل بر او ظاهر می شد و آن سخن را تکرار میکرد»(1).

آیا ممکن است کسی بپذیرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله همه قرآن را از بر نداشت. پس ببین که بخاری از عایشه چنین نقل می کند که گفت:

«رسول خدا شخصی را شنید که در مسجد قرآن می خواند. پس فرمود: خدایش پیامرزد، آیه کذا وکذا را که از سوره کذا وکذا انداخته بودم، به یادم آورد»(2).

واما در مورد ادعایشان که روا است پیامبر اشتباه کند، از جابر بن عبدالله نقل می کنند که گفت:

«در جنگ خندق، عمر بن خطاب نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آمد وگفت: یا رسول الله! به خدا قسم می خواستم نماز بخوانم که دیدم آفتاب غروب کرده است، به همان مقدار که روزه دار می تواند افطار کند. رسول خدا فرمود: به خدا قسم من یادم رفته است که آن نماز را بجای آورم! سپس پیامبر به سوی درّه پائین رفت و من هم با او بودم. پس وضو گرفت و نماز عصر را بجای آورد پس از اینکه آفتاب غروب کرده بود و بعد

ص: 186

1-1- صحیح بخاری، ج 1، ص 93، کتاب التعبير.

2-2- صحیح بخاری، ج 8، ص 234، کتاب الدعوات، باب قوله تعالی وصل علیهم.

ابو هریره گوید:

«نماز برپا شد وصف ها بسته شد. پس پیامبر آمد و وقتی در مصلاّی خود قرار گرفت، یادش آمد که جُنُب است. پس به ما گفت: در جای خود باشید. و بازگشت، غسل را بجای آورد و در حالی که آب از سرش می چکید، به سوی ما بازگشت و تکبیر گفت و ما با او نماز خواندیم»(2).

و همچنین ابوهریره نیز گوید:

«پیامبر دو رکعت از نماز ظهر را با ما خواند، سپس سلام داد و به سوی چوبی که روبروی مسجد بود روانه شد، و دستش را بر آن گذاشت و آن روز در میان مردم ابوبکر و عمر نیز بودند ولی ترسیدند با او سخن بگویند. مردم به سرعت خارج شدند و به پیامبر عرض کردند: نماز را به صورت قصر (دو رکعتی) بجای آوردی؟ و در میان مردم شخصی بود که پیامبر او را «ذوالیدین» صدا می کرد. پس گفت: ای رسول خدا! فراموش کردی یا قصر خواندی؟ حضرت فرمود: نه فراموش کردم و نه قصر خواندم. گفتند: آری! ای رسول خدا، شما فراموش کردید.

ص: 187

1-1- صحیح بخاری، ج 1، ص 349، کتاب الاذان، باب قول الرجل للنبي ما صلينا.

2-2- صحیح بخاری، ج 1، ص 168، کتاب الغسل، باب اذا ذكر في المسجد انه جنب.

حضرت فرمود: ذوالیدین راست می گوید»(1).

وکار به جایی می رسد که بنا به ادعای آنان، یکی از یهودیان، پیامبر را سحر و جادو می کند، پس پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) خیال می کند، کاری را انجام داده در حالی که انجام نداده است و از عایشه می پرسد که آیا وحی بر او نازل شده یا نشده؟ و آیا سر به همسرانش زده یا زده است؟!!!!

عایشه گوید:

«مدتی گذشت که پیامبر می پنداشت به دیدار همسرانش رفته در حالی که نرفته بود! روزی به من گفت: ای عایشه! خدای تعالی نظر مرا در امری جو یا شد، من نظرم را به او اعلام نمودم: دو نفر نزد من آمدند، یکی کنار پایم و دیگری کنار سرم نشست، آنکه کنار پایم نشسته بود، به دیگری که کنار سرم نشسته بود، گفت: این مرد را چه می شود؟ او گفت: سحر شده است، گفت: کسی چنینش کرد؟ گفت:

لُیبِیْنِ عاصِمِ»(2)!!!

واز عایشه نیز نقل شده که گفت:

«رسول خدا به نحوی مسحور شده بود که می پنداشت کاری را انجام داده در حالی که انجام نداده بود تا آنجا که روزی نزد من بود، خدا را خواند

ص: 188

1-1- صحیح بخاری، ج 8، کتاب الادب، باب ما یجوز من ذکر الناس.

2-2- صحیح بخاری، ج 8، ص 57، کتاب الادب، باب ان الله یامر بالعدل والاحسان.

و خدا پاسخش داد سپس گفت: آیا متوجه شدی ای عایشه که خداوند نظر مرا در امری خواستار شد و من نظرم را به او گفتم»(1)؟!!!

شیخ محمد عبده تمام این روایات را رد و محکوم می کند زیرا معارض و مخالف است با سخن خداوند که می فرماید:

«وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا»(2).

وظالمان گفتند که شما پیروی نمی کنید جز از يك مرد جادو شده.

و اما درباره شهوترانی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) -والعیاذ بالله - بخاری در صحیحش از ابوهشام نقل می کند که گفت:

«وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیمار بود، در میان زنانش می گشت و می فرمود: فردا من کجا هستم؟ فردا منزل کدام يك هستم؟ و تمام اینها بخاطر این بود که بیشتر میل داشت منزل عایشه باشد! عایشه گوید: وقتی فهمید که فردا منزل من است، آرام گرفته»(3)!!!

و همچنین عایشه گوید:

«رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هر وقت می خواست به سفری برود، بین زنانش قرعه می زد، قرعه به نام هر کدام بیرون می آمد، او را با خودش می برد. و برای هر يك از بانوانش، روز و شبش را تقسیم می کرد و روزی سوده دختر زمعه روز و شبش را به عایشه همسر پیامبر

ص: 189

1-1- صحیح بخاری، ج 7، ص 444، کتاب الطب، باب السحر.

2-2- سوره فرقان، آیه 8.

3-3- صحیح بخاری، ج 5، ص 77، کتاب فضائل الصحابه باب فضل عایشه.

بخشید و بدینسان می خواست رضایت رسول خدا را کسب کند»(1).

از این دو روایت معلوم می شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله، هر روز و شبش را به یکی از زنانش اختصاص می داد ولی روایت دیگری با این مطلب تعارض دارد. انس بن مالک گوید:

«رسول خدا در يك ساعت از شبانه روز بر یازده همسرش وارد می شد. راوی گوید: من به انس گفتم:

آیا اینقدر توان داشت؟ گفت: ما گفتگو می کردیم که به او نیروی سی مرد داده شده است»!!(2)

و همچنین اهل سنت می گویند که این آیات کریمه: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى»، به عنوان ملامت و سرزنش پیامبر نازل شده زیرا وقتی عبدالله بن مکتوم نابینا نزد او آمد، روی درهم کشید و اخم کرد. و علت روی برگرداندن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از وی - چنانچه اهل سنت روایت می کنند- این است که پیامبر مشغول سخن گفتن با عتبه بن ربیع، ابوجهل، عباس بن عبدالمطلب، اُبی وامیه بن خلف بود و آنان را دعوت به خدا می کرد و امید اسلام آوردنشان داشت؛ در همان حال ابن مکتوم از پیامبر خواست از آنچه خدا به او یاد داده به وی بیاموزد و سوره ای برای او بخواند و چون سخنش را قطع کرده بود، لذا پیامبر ناراحت شد و کراحت

ص: 190

1-1- صحیح بخاری، ج 3، ص 462، کتاب الهبه، باب هبة المرأة لغير زوجها.

2-2- صحیح بخاری، ج 1، ص 165، کتاب الغسل، باب اذا جامع ثم عاد و من دار علی نسائه في غسل واحد.

در صورتش نمایان گشت و در دل خود گفت: الآن این شخصیت ها خیال می کنند که پیروانش گروهی از کوران و بردگان اند، لذا از او روی برگرداند و مشغول سخن گفتن با آنان شد!!

شیعه هرگز چنین مطلبی را نمی پذیرد و می گوید: این آیات در حق شخصی از بنی امیه نازل شده که از آن مردنابینا روی برگرداند و نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. علامه سید محمد حسین طباطبائی در تفسیر المیزان خویش می گوید:

«این آیات هیچ ظهوری ندارند در اینکه مقصود، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است بلکه خبری است که مخبر عنه معلوم نیست، گرچه مشخص است که مقصود کسی جز پیامبر است زیرا رو در هم کشیدن و عصبانی شدن از صفات پیامبر نیست و آن حضرت حتی به دشمنان نیز اخم نمی کرد چه رسد به مؤمنین و هدایت شدگان.

و همچنین در ادامه آیه که طرف را وصف کرده است به اینکه با ثروتمندان می نشیند و از فقیران اعراض و دوری می کند، هرگز تناسبی با اخلاق والای آن حضرت ندارد... زیرا خداوند اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله را عظیم توصیف کرده و قبل از نزول این سوره (عبس) درباره اش فرموده است: «وانك لعلىٰ خلقٍ عظیم»، پس چگونه می توان پذیرفت که در آغاز بعثت خداوند خلق و خوی پیامبرش را عظیم وصف کند و سخن را به طور مطلق در این زمینه

بگوید، سپس باز گردد و نسبت به برخی از رفتار و اخلاقش اینچنین او را مورد سرزنش قرار دهد و مذمتش کند که با ثروتمندان خوشرفتاری کند هر چند کافر باشند و با فقرا بدرفتاری کند هر چند مؤمن و هدایت شده باشند!!»(1)

بهر حال با توجه به روایتهائی که ذکر شد و امثال آنها، اهل سنت معتقد به معصوم نبودن پیامبر جز در امور دینی و تبلیغی هستند ولی خدای تعالی ما را به طور کلی و به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی امر می کند که از پیامبرش پیروی کنیم. می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»(2).

او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و هر چه می گوید چیزی جز وحی منزل نیست.

و همچنین می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(3)

و هر چه رسول خدا به شما دستور دهد، به آن عمل کنید و از هر چه شما را نهی کند، خودداری نمایید.

و این آیات دلالت بر مطلق بودن عصمت و عدم تقییدش دارد و اگر احتمال خطا در پیامبر برود، پس معلوم است خداوند ما را امر به خطا نموده است؛ پناه می بریم به خداوند از اینکه

ص: 192

1-1- تفسیر المیزان، ج 20، ص 203.

2-2- سوره نجم، آیه 3 و 4.

3-3- سوره حشر، آیه 7.

در هر صورت پخش کردن چنین روایتی که عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر سؤال می برد، گذشته از اینکه کار تحریف گران و دروغ پردازان است که با وضع چنین روایت ها، دین اسلام را مورد استهزا قرار داده اند، ممکن است علت های دیگری نیز داشته باشد و ممکن است منحرفین با وضع این روایت ها به خاطر صحنه گذاشتن بر برخورد برخی از اصحاب با رسول خدا، در بیماری آخرینش، باشد که از آنان خواست قلم و کاغذی به او بدهند تا کتابی برایشان بنویسد که هرگز گمراه نگردند و آنان در جواب اعلام کردند که پیامبر هذیان می گوید؛ پس دیگر جای شگفتی نیست که روایتی ساختگی وضع کنند که نشانگر این باشد که وقتی پیامبر اشتباه می کند، یکی از اصحاب، اشتباهش را تصحیح می کند! چنانکه وضع کنندگان این چنین احادیث ادعا می کنند. از جمله آنها آیه حجاب است که معتقدند به دستور عمر بن خطاب نازل شد زیرا او امر کرد پیامبر را به ضرورت حجاب داشتن زنانش!! انس گوید:

«عمر (رض) گفت: عرض کردم، ای رسول خدا، بد و خوب بر شما وارد می شوند، خوب است دستور دهید بانوانتان - مادران مؤمنین - که حجاب بپوشند.»

و در روایت دیگری، عمر به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: زنها را حجاب بپوشان! راوی گوید: او این کار را نکرد، پس خداوند آیه حجاب را نازل کرد» (1)!!!

ص: 193

وهمچنین اهل سنت نسبت می دهند به اینکه آیه نهی از خواندن نماز بر منافقین در تأیید برخورد عمر نازل شد زیرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اصرار ورزید که بر ابن ابی منافق نماز بخواند، در حالی که عمر موافق نبود. از عبدالله بن عمر نقل شده که گفت:

هنگامی که عبدالله بن ابی از دنیا رفت، فرزندش نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و عرض کرد:

ای رسول خدا! پیراهنت را بده که او را در آن کفن کنم و بر او نماز بخوان و طلب آمرزش کن. پیامبر پیراهنش را به او داد و به او فرمود: هر وقت کارت تمام شد ما را خبر بده. و بعد از تمام شدن کارش، به پیامبر خبر داد، پیامبر آمد که بر او نماز بخواند، ناگهان عمر او را کشید و به او گفت: مگر خداوند تو را نهی نکرده است که بر منافقین نماز نخوانی؟! پس گفت: «إِنَّ تَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسَّ تَغْفِرَ لَهُمْ إِنْ تَسَّ تَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ».

برای آنان طلب آمرزش بکنی، یا نکنی، اگر هفتاد بار هم طلب آمرزش بکنی، هرگز خداوند آنان را نمی آمرزد.

پس این آیه نازل شد:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ».

و هرگز بر یکی از آنان اگر مرد، نماز مخوان و بر قبرش نایست (و برایش استغفار مکن). ولذا پیامبر نماز بر آنان نخواند!!⁽¹⁾

ص: 194

و در روایت دیگری از خود عمر نقل شده که گفت:

«... من پس از آن جرأت می‌برم بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تعجب کردم»⁽¹⁾.

حقیقت این است که در آن حادثه، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مخیر شده بود که بر منافقین نماز بخواند یا استغفار کند.

خداوند می‌فرماید:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ...».

و پیامبر نماز خواندن را بر منافق برگزید زیرا در آن فایده ای بزرگ و مصلحتی مهم برای اسلام بود و موجب الفت و محبت قومش (خزرج) شد و بدینسان هزار نفر از آنان اسلام آوردند و به تحقیق نماز بر آن منافق قبل از نزول نهی بود و آیه «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ» دلالت بر نهی ندارد که عمر از آن چنین فهمیده و بر رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض می‌کند و او را تخطئه می‌نماید. و نزول آیه نهی از نماز خواندن بر منافقین، هیچوقت دلالت بر اشتباه پیامبر ندارد در خواندن نماز بر عبدالله بن ابی، والعیاذ بالله زیرا اگر پس از نزول آیه، نماز می‌خواند اشتباه بود نه قبل از آن. و از این حادثه چیزی جز اشتباه و خطای عمر استفاده نمی‌شود چرا که به شدت به رسول خدا، اعتراض کرده است و خودش نیز به این کارش اقرار نموده؛ روایت شده است که عمر گفت:

«من اشتباهی در اسلام مرتکب شدم که هرگز مانند آن اشتباه نکرده بودم: پیامبر می‌خواست بر آن منافق

ص: 195

و مانند آن است گرفتن فدیة از اسرای روز بدر. اهل سنت معتقدند که چون پیامبر از اسرای بدر فدیة گرفت و آنان را نکشت، این آیه در سرزنش آن حضرت و برای تأیید عمر نازل شده، زیرا عمر می خواست همه آنان را به قتل برساند و به این است:

«مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْحَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»(2).

بر هیچ پیامبری روا نباشد که اسیران جنگ را فدا بگیرد و آنان را رها کند تا خون ناپاکان را بسیار بریزد. شما متاع بی ارزش دنیا را می خواهید و خداوند برای شما آخرت را می خواهد و همانا خدا مقتدر و حکیم است. اگر نبود حکم سابق از امر خداوند، پس در آنچه گرفتید، به شما عذابی سخت می رسید.

و بدین مناسبت برای تأیید نظرشان روایت دیگری را ساخته اند و به پیامبر نسبت داده اند گویا این تهدیدی که در آیه هست، مقصود از تهدید، پیامبر می باشد!! ولذا اهل سنت روایت می کنند که پیامبر با ابوبکر گریه می کرد و می گفت:

«اگر مخالفت با عمر بن خطاب کرده بودیم، نزدیک بود، عذابی عظیم بر ما وارد شود و اگر این عذاب

ص: 196

1-1- کنز العمال، حدیث شماره 4393، ج 2، ص 419.

2-2- سوره انفال، آیه 67.

آمده بود، کسی جز عمر از آن جان سالم بدر نمی برد» یعنی همه ما راه خطا را رفته بودیم جز عمر!!

حقیقت این است که این آیه قبل از غزوه بدر نازل شده و اصحابی را مورد سرزنش قرار می دهد که رفتن دنبال کالاهای ابوسفیان را بر جنگ ترجیح دادند و این در وقتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مشورت کرد که درجه آمادگیشان و رغبتشان را نسبت به نبرد با مشرکین بسنجد و نهی در آیه، در مورد مطلق گرفتن پیامبر از اسیران نیست بلکه نهی از گرفتن اسیران بدون اینکه با مشرکین بجنگد می باشد که برخی از اصحاب به آن نظر دادند، پس از آنکه رسول خدا با آنها مشورت کرد که یا قافله را بگیرند و یا با آنها بجنگند. و چگونه می توان پذیرفت این آیه ای که تهدید می کند افرادی را که از قتال سرباز می زنند، در سرزنش و ملامت پیامبر نازل شده باشد در حالی که پیامبر به شدت با آنان جنگید و هلاکشان کرد. و در همان معرکه هفتاد نفر از شخصیات و بزرگان قریش به قتل رسیدند.

ابوهریره و روایتهای بسیارش

از اینکه ابوهریره بسیار روایت نقل کرده، خواستم پرتوی بر شخصیتش بیافکنم، چرا که رجال حدیث اجماع کرده اند که ابوهریره بیش از همه اصحاب از رسول خدا، حدیث نقل کرده است، و این در حالی است که بیش از یکسال و نه ماه و طبق برخی روایتهای سه سال فقط با پیامبر بوده است؛ با این حال صحاح اهل سنت 5374 حدیث از او نقل کرده اند که بخاری به تنهایی 446 حدیث نقل کرده است.

ص: 197

ولی خود ابوهریره می گوید:

«هیچ يك از اصحاب پیامبر، بیشتر از من از او حدیث نقل نکرده است مگر عبدالله بن عمر، زیرا او مینوشت و من نمی نوشتم»(1).

تمام روایت‌های ابن عمر 722 حدیث است، که بخاری فقط هفت حدیث و مسلم 20 حدیث از آن را در صحاحشان آورده اند.

واقعا علت همنشینی بسیار ابوهریره با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، خود به آن پاسخ داده، می گوید:

«می گویند که ابوهریره بسیار حدیث نقل می کند و می گویند که مهاجرین و انصار را چه شده است که مانند احادیثش حدیث نمی کنند؟ و همانا برادران مهاجر من در بازارها مشغول کف زدن بودند و برادران انصارم مشغول کار کردن با اموالشان بودند و من آدم فقیر و بیچاره ای بودم، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) جدا نمی شدم که شکمم سیر شود، پس حاضر می شدم هرگاه آنها نبودند و یادم می آمد هرگاه فراموش می کردند»(2).

و می گوید:

«مردم می گویند که ابوهریره، خیلی حدیث نقل می کند. و همانا من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) جدا نمی شدم

ص: 198

1-1- صحیح بخاری، ج 1، ص 86، کتاب العلم.

2-2- صحیح بخاری، ج 3، ص 313، کتاب المزارعه، باب ما جاء في الفرس.

برای اینکه شکمم سیر شود و مجبور نباشم که خمیر بخورم و نه اینکه ابریشم بپوشم یا فلان و فلان نوکریم کنند. و من از شدت گرسنگی، شکمم را سنگ می بستم و هرگاه مردی را می دیدم، برای او آیه ای می خواندم تا متأثر شود و چیزی به من بدهد که سیر شوم. وهمانا بهترین و خیر ترین مردم نسبت به مستمندان، جعفر بن ابوطالب بود که ما را به منزلش می برد و هر چه داشت به ما می داد که بخوریم و سیر شویم حتی گاهی خیگ روغنی را می آورد که از روغن خالی شده بود و ما (از شدت گرسنگی) آن را پاره می کردیم و دیواره هایش را می مکیدیم و لیس میزدیم»(1).

و ابوهریره برای تقدیر و سپاسگزاری از صدقه دادن جعفر بن ابوطالب به او و اطعام کردنش درباره اش می گوید:

«هرگز کسی کفش نپوشید و مرکب سوار نشد و بر خاک راه نرفت، پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که برتر از جعفر بن ابوطالب باشد»(2).

اکنون خود ببینید چه معیار و میزانی از نظر ابوهریره وجود دارد که جعفر بن ابوطالب را برتر از سایر اصحاب می داند؟!

ص: 199

1-1- صحیح بخاری، ج 5، ص 47، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب جعفر بن ابی طالب.

2-2- ترمذی، ج 13، ص 189، چاپ دارالکتاب عربی، بیروت - مستدرک حاکم، ج 3، ص 209.

مسلم در صحیح خود نقل کرده است که عمر بن خطاب وقتی شنید که ابوهریره از پیامبر این حدیث را روایت می کند:

هر که لا اله الا الله بگوید، به بهشت می رود با تازیانه او را زد.

ابن عبدالبر از خود ابوهریره نقل می کند که گفت:

احادیثی برای شما روایت کرده ام که اگر در زمان عمر بن خطاب این احادیث را روایت می کردم، قطعه با تازیانه مرا می زد.

فقیه محدث رشید رضا می گوید:

اگر سن عمر بن خطاب طولانی شده بود تا پس از مرگ ابوهریره هرگز این همه حدیث به ما نمی رسید»(1).

مصطفی صادق الرافعی گوید:

«... و بدینسان ابوهریره، اولین راوی حدیثی است که در اسلام مورد اتهام قرار گرفت»(2).

و هنگامی که نبرد صفین آغاز شد، ابوهریره جزء پیروان معاویه قرار گرفت و چون به نفع آنان خوب حدیث می کرد و با احادیث خود یاریشان می نمود، به او پول فراوان می دادند و حتی گاهی که مروان بن حکم، از مدینه خارج می شد او را به

ص: 200

1-3- مجله منار، ج 10، ص 851.

2-4- تاریخ آداب العرب، ج 1، ص 275.

نیابت از خویش، ولایت میداد ولذا حال نزارش به حال دیگری مبدل شد و زندگیش سر و سامانی گرفت. از ایوب بن محمد نقل شده که گفت:

«نزد ابوهریره بودیم؛ او لباس کتانی رنگین و بسیار لطیف در بر کرده بود، با ناز و تبختر به خود گفت: خوشا به حالت، ای ابوهریره! کتان پوشیده ای؟ همین من بودم که روزی میان منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تا منزل عایشه، از هوش رفته بودم. کسی می آمد و پاروی گردنم می گذاشت، به خیال اینکه من دیوانه ام، ولی هیچ جنونی در من نبود. من گرسنه بودم» (1).

و در رابطه با پیرو بنی امیه شدن، ناچار بود که برخی از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را کتمان کند و بازگو ننماید، زیرا آن روایت ها جاننش را در معرض خطر قرار می داد. ابوهریره در این باره، خود می گوید:

دو ظرف حدیث را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دریافت کردم، یکی از آنها را منتشر ساختم ولی اگر آن ظرف دیگر را منتشر سازم، این گلویم قطع می شود» (2).

این سخن کجا و سخن دیگر او کجا که می گوید:

«مردم می گویند: ابوهریره بسیار حدیث می گوید. واگر نبود این دو آیه از قرآن مجید، هرآینه هرگز حدیثی روایت نمی کردم. سپس خواند: «ان الذین

ص: 201

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 317، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنه.

2-2- صحیح بخاری، ج 1، ص 89، کتاب العلم، باب حفظ العلم.

يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

همانا آنان که کتمان می کنند آنچه از بیّنات و هدایت ها را نازل کردیم، پس از اینکه ما در قرآن، آن را برای مردم تبیین نمودیم، خداوند آنان را لعن می کند، و لعن کنندگان نیز آنان را لعن و نفرین می کنند، جز آنان که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند و آیات خدا را بیان کردند، همانا توبه آنان را می پذیرم و من بسیار آمرزنده و مهربانم»(1).

از این استدلالهای روشن، حقیقت ابوهیره و امانتش در حدیث ظاهر می گردد و او را بیشتر مانند وعاظ السلاطین زمان خودمان می سازد و معلوم می شود چرا شیعیان از روایت هایش روی برگرداندند و همین دلیل ها کافی است که ردّی باشد بر اغراق و مبالغه اهل سنت در پذیرش احادیث ابوهیره و سرزنش کردن هر کس که او را مورد انتقاد قرار دهد.

در کتاب «اختصار علوم الحدیث» ابن حنبل و ابوبکر حمیدی و ابوبکر صیرفی گویند:

«روایت کسانی که در احادیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ ورزیدند هرگز پذیرفته نیست هر چند پس از دروغشان توبه کنند»(2).

وسمعانی گوید:

«هر که در يك خبر دروغ بگوید، واجب است آنچه

ص: 202

1-1- صحیح بخاری، ج 1، ص 88، کتاب العلم.

2-2- اختصار علوم الحدیث، ص 111.

حدیث کرده، بی ارزش تلقی شود. (1)

و اکنون برخی از روایتهای ابوهریره را که بخاری در صحیحش آورده، عرضه می‌داریم. و آغاز می‌کنیم به این روایت که ابوهریره مدعی می‌شود حضرت موسی علیه السلام، چشم ملك الموت را کور کرده است!!!

ابوهریره گوید:

«ملك الموت نزد حضرت موسی علیه السلام آمد، فوراً موسی یکی به گوشش نواخت که ناچار نزد پروردگارش بازگشت و عرضه داشت: مرا نزد بنده ای فرستادی که مرگ را نمی‌خواهد. خداوند دیده اش را به او باز گرداند و گفت: برگرد و به او بگو دستش را روی بدن يك گاو بگذارد، پس برای هر مویی يك سال، به او عمر خواهیم داد. موسی گفت: پروردگارا! پس از آن چه می‌باشد؟ فرمود: مرگ! عرض کرد: پس همین الآن (مرگ را می‌پذیرم) و از خدا خواست که او را به اندازه پرتاب يك سنگ، به ارض مقدسه نزدیک سازد» (2).

و ابوهریره گوید:

«به جهنم گفته می‌شود: آیا پر شدی؟ و او می‌گوید: بیش از این می‌خواهم. پس خدای تبارك و تعالی پایش را در جهنم می‌گذارد و می‌گوید: قَط، قَط (یعنی

ص: 203

1-1- التقریب نوری، ص 14.

2-2- صحیح بخاری، ج 2، ص 236، کتاب الجنائز.

وابوهریره گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«پروردگار ما هر شب در يك سوم باقی مانده از شب (آخر شب) به آسمان دنیا پائین می آید و می گوید: کیست که مرا بخواند تا اجابتش کنم؟ کیست که از من درخواست کند تا به او ببخشم؟ کیست که طلب آمرزش کند تا او را مورد عفو قرار دهم؟»(2)

و این روایت تناقض دارد با عقیده اهل سنت که خداوند بر عرش مستقر است زیرا آمدن خدا به آسمان دنیا در آخر شب - چنانکه ابوهریره ادعا می کند- یعنی ماندن او در آنجا، در طول 24 ساعت از شب و روز زیرا وقت آخر شب بر روی زمین ادامه دارد ولی در جاهای مختلف از کره زمین (زیرا چون زمین کروی است، آخر شب هرگز تمام نمی شود، لذا هر ساعت در يك جایی از کره زمین آخر شب است). آیا اگر ابوهریره می دانست که زمین کروی است، باز هم مانند چنین روایتی بیان می کرد؟! ابوهریره نیز گوید:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بنی اسرائیل، لخت و برهنه خود را می شستند و به یکدیگر نگاه می کردند ولی موسی (ع) به تنهایی، خود را می شست، پس آنها گفتند: به خدا چیزی نیست که مانع شود، موسی با ما به حمام برود، جز اینکه او خواهی است.

ص: 204

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 353، کتاب التفسیر، باب قوله: وهل من مزید.

2-2- صحیح بخاری، ج 2، ص 136، کتاب التهجد.

روزی موسی رفت به کناری که خود را بشوید؛ لباسش را بر روی سنگی گذاشت، ناگهان سنگ لباسش را با خود برد، موسی ناراحت به دنبال سنگ راه افتاد و فریاد می زد: ای سنگ، لباسم را بده، لباسم را بده! و بدینسان بنی اسرائیل به او نگاه کردند و گفتند: به خدا موسی هیچ مشکلی ندارد!! سپس موسی به سنگ رسید و لباسش را برداشت و از شدت ناراحتی شروع کرد سنگ را زدن!! ابوهریره گوید: به خدا بیش از شش یا هفت بار سنگ را کتک زده»(1).

وابوهریره گوید:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «هروقت اذانِ نماز گفته می شود، شیطان پشت کرده، بادهائی از خود خارج میکنند تا صدای اذان شنیده نشود، وقتی اذان تمام شد، باز می آید، بنابراین، وقتی آماده نماز می شوند، پشت می کند و وقتی نماز شروع شد باز می آید (و در وسط نماز) و شروع میکند به یاد انسان آوردن (مسائل دنیا را) و میگوید: به یاد خود بیاور فلان چیز را یا اینقدر وسوسه می کند که انسان نمی داند چند رکعت، نماز خوانده است»(2).

وابوهریره نیز می گوید:

ص: 205

1-1- صحیح بخاری، ج 1، ص 169، کتاب الغسل، باب من اغتسل عریانا وحده.

2-2- صحیح بخاری، ج 1، ص 336، کتاب الاذان، باب فضل التأذین.

«رسول خدا فرمود: در حالی که يك نفر روی گاوی سوار بود، گاو رو به او کرده گفت: من نه برای سواری آفریده شدم، من برای شخم کردن خلق شدم. گوید:

من وابوبکر و عمر به آن ایمان آوردیم. وهمانا گرگی، گوسفندی را گرفت، پس چوپان در پی آنان رفت.

گرگ به او گفت: روزی که يك دژنده به سوی این (گوسفند) روی آورد، کی می خواهد به دادش برسد؟ در آن روز جز من، چوپانی نخواهد داشت. گفت: من وابوبکر و عمر به آن ایمان آوردیم. ابوسلمه گوید: و آن روز آن دو در میان مردم نبودند»(1).

حقیقت این است که این احادیث از اسرائیلیات است که ابوهزیره بسیار از آنها نقل کرده است و دلیلش این است که ابوهزیره، همنشین همیشگی کعب الاحبار یهودی بود که به ظاهر اسلام آورده بود.

درباره رفتن به بهشت، ابوهزیره گوید:

«شنیدم رسول خدا را که می گفت: هفتاد هزار نفر از امتم به بهشت می روند که صورتهایشان مانند ماه می درخشد. عکاشه بن محصن اسدی برخاست و می خواست يك نمره بر آن بیفزاید، گفت: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از خدا بخواه، من یکی از آنان باشم. فرمود: خدایا! او را جزء آنان قرار بده. پس یکی از انصار برخاست و گفت: ای رسول خدا! دعا کن من

ص: 206

1-1- صحیح بخاری، ج 3، ص 297، کتاب المزارعة، باب استعمال البقر للحراثة.

هم یکی از آنان باشم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود عکاشه بر تو پیشی گرفت»(1)!!

واذ ابوهریره نیز نقل شده که گفت:

«روزی نزد پیامبر نشسته بودیم که فرمود: زمانی خواب بودم، در عالم خواب دیدم که در بهشت می باشم. ناگهان دیدم زنی در کنار کاخی ایستاده و وضو می گیرد. پرسیدم: این کاخ از آن کیست؟ گفتند: کاخ عمر بن خطاب است. پس من به یاد غیرت او افتادم و از آنجا گریختم و فرار کردم!! عمر گریست و گفت: آیا من بر تو غیرت می ورزم ای رسول خدا؟!»(2)

روایتهای ابوهریره را پایان می دهیم با برخی از روایتهائی که از او روایت شده و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است، از جمله می گوید:

«اگر کسی بدون اجازه ات در خانه ات نگاه کرد، پس اگر سنگی به او پرتاب کردی و چشمش را کور نمودی، هیچ گناهی بر تو نیست»(3).

و در فتوای دیگرش از رسول خدا نقل می کند که گفت:

«هرگز یکی از شماها، با يك لنگه کفش راه نرود، یا هر دو کفش را به پا کنید یا هر دو را بیرون آورید»(4).

ص: 207

-
- 1-1- صحیح بخاری، ج 7، ص 473، کتاب اللباس، باب البرود والحبر والشمله.
 - 2-2- صحیح بخاری، ج 4، ص 306، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء في صفة الجنة.
 - 3-3- صحیح بخاری، ج 9، ص 18، کتاب الديات، باب من اخذ حقه... .
 - 4-4- صحیح بخاری، ج 7، ص 496، کتاب اللباس، باب لا یمشي في نعل واحدة.

اکنون لازم است نظری هرچند کوتاه بر صحیح بخاری بیافکنیم زیرا این کتاب، از سوئی صحیح ترین و معتمدترین کتابها نزد اهل سنت است و از سوئی دیگر پر است از روایتهای ابوهریره و دیگر روایت‌هایی که عصمت پیامبر را زیر سؤال می برد.

بخاری احادیث صحیح خود را (به نظر خودش) از مبان 600 هزار حدیث برگزیده است وی گوید:

«در این کتابم جز حدیث صحیح نیاوردم و آنچه از صحیح، رها کردم، بیشتر است»⁽¹⁾.

اولین ایرادی که بر شیخ بخاری می گیریم، اعتماد وی بر عدالت سلسله راویان حدیث است به عنوان تنها شرطی که برای اثبات صحّت حدیث روایت شده، پذیرفته می شود، بی آنکه دقتی در متن و محتوای حدیث شود و این علت پیدایش دگرگونی و فساد و تناقض در بسیاری از روایت‌هایی است که وی در کتابش آورده است. تازه به فرض اینکه راوی حدیث عادل باشد، باز احتمال اینکه قسمتی از حدیث را روایت کرده باشد یا حدیث را به معنی نه به عین لفظ نقل کرده باشد هست، که این امر باعث می شود، مقداری از الفاظ اصلی حدیث از بین برود و در این صورت ممکن است حدیث معنای دیگری پیدا کند که راوی متوجه آن نشده باشد بویژه آنکه گاهی سلسله روایت

ص: 208

1-1- ابن حجر در مقدمه شرح الباری علی صحیح البخاری، ص 5، چاپ داراحیاء التراث العربی.

طولانی است و بیش از هفت یا هشت نفر را در بر دارد و اگر بر آن اضافه کنیم مشکل پی بردن به عدالت مردان بویژه منافقین آنان که جز پروردگار، از باطنشان کسی خبر ندارد، عیب بزرگ بخاری در نقل احادیثش، نمایان می گردد. احمد امین در تأکید این مطلب می گوید:

«بعضی از مردانی که بخاری از آنها نقل کرده، ثقه نیستند، و حفاظ قریب هشتاد نفر از رجال بخاری را تضعیف کرده اند»⁽¹⁾.

اکنون باز هم مقداری دیگر از روایتهای بخاری را می آوریم که وی آنها را صحیح دانسته و اهل سنت در طول سالها آنها را بر خود پذیرفته اند.

ابوسعید خدری گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) درباره روز قیامت فرمود:

«... و پیوسته سقوط می کنند تا اینکه فقط می ماند کسی که عبادت خدای کرد، چه خوب باشد و چه فاسق! پس به آنها گفته می شود: چه چیز شما را در اینجا باقی می گذارد، در حالی که مردم همه رفته اند؟ می گویند: ما از آنها جدا شدیم، ما امروز به او نیازمندتریم و همانا شنیدیم منادی را که ندا می کرد: مُلحق شود هر قومی به هر چه عبادت می کردند و ما در انتظار پروردگارمان هستیم. راوی گوید: پس خداوند در صورتی غیر از صورتی که در آغاز او را

ص: 209

دیدند، می آید و می گوید: من پروردگارتان هستم! پس (با تعجب می گویند) تو پروردگارتانی؟ و جز پیامبران کسی با او سخن نمی گوید. پس خدا به آنها می گوید:

آیا نشانه ای دارید که با آن نشانه، او را بشناسید. می گویند: پایش. پس خداوند ساق پایش را نشانشان می دهد و آنگاه هر مؤمنی برای او سجده می کند»(1).

«جریر بن عبدالله گوید: شبی با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نشستیم بودیم، پس به ماه شب چهارده نگاه کرده فرمود: حتما شما پروردگارتان را می بینید، همچنانکه این را می بینید و در رؤیت خداوند به شما ظلمی نمی شود (حق شما کم نمی شود)»(2).

و برای ردّ این دوروایت کافی است که خود بخاری روایتی را از مسروق نقل می کند که گفت:

«به عایشه (رض) گفتم: مادر! آیا محمد پروردگارش را دیده بود؟ عایشه گفت: موهامیم از این سخن راست شد! تو کجائی از آن سه چیز که هر که تو را حدیث کرده دروغ گفته؟ هر که به تو گفته است که محمد خدایش را دیده، دروغ گفته است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «لاتدرکه الأبصار وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير».

دیدگان، او را هرگز نمی بینند و فقط او است که دیدگان را می بیند و او

ص: 210

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 355، کتاب التفسیر، باب قوله فسبح بحمد ربك.

2-2- صحیح بخاری، ج 9، ص 396، کتاب التوحید، باب وجوه یومئذ ناضره.

لطیف و آگاه است».

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»

و هرگز برای بشری امکان پذیر نیست که خداوند با او سخن بگوید مگر بوسیله وحی یا از پشت پرده (1).

علامه عسکری می گوید: قول خداوند که می فرماید:

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ».

صورت‌هایی در آن روز شاداب اند و به پروردگارشان می نگرند، یعنی به امر پروردگارشان می نگرند، یعنی منتظرند.

و این مانند سخن خدای تعالی است که درباره گفتار فرزندان یعقوب به پدرشان می فرماید:

«وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا».

سؤال کن از قریه ای که در آن بودیم، یعنی از اهل قریه ای که در آن بودیم.

در آن آیه «امر» و در این آیه «اهل» پنهان بود و بدینسان تمام آیاتی که ظاهرش دلالت دارد بر اینکه خدای تبارک و تعالی جسم است، و تأویل می شود (2).

و از دیگر اسرائیلیاتی که در کتاب بخاری یافتیم روایتی از عبدالله که می گوید:

«یکی از احبار (علمای یهود) نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و گفت: یا محمد! ما (در تورات) می یابیم که خداوند آسمانها را بر يك انگشت و درختان را بر

ص: 211

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 359، کتاب التفسیر، باب سورة النجم.

2-2- معالم المدرستین، ج 1، ص 31، چاپ دوم.

يك انگشت و آب و خاك را بر يك انگشت وساير خلايق را بر يك انگشت قرار می دهد، و می گوید: من پادشاهم. پس پیامبر بقدری خندید که دندانهایش پیدا شد و خنده حضرت برای تصدیق سخن دانشمند یهودی بود. سپس رسول خدا این آیه را خواند: «وما قدروا الله حق قدره»⁽¹⁾.

واز ابن عمر نقل می کند که گفت:

«رسول خدا فرمود: هنگامی که ابروی آفتاب طلوع می کند نماز را بخوانید تا وقتی که خوب ظاهر شود. و هنگامی که ابروی آفتاب ناپدید می شود نماز را بخوانید تا وقتی که خوب پنهان می شود. و برای وقت نمازتان از طلوع و غروب آفتاب، وقت گذاری نکنید زیرا آفتاب بین دو شاخ شیطان طلوع می کند یا گفت بین دو شاخ يك شیطانی طلوع می کند، این را دیگر یادم نیست»⁽²⁾!!!

من نمی دانم چگونه می توانیم مانند این سخنان بیهوده را تصدیق و باور کنیم؟! و این یکی دیگر که از ابوذر غفاری نقل می کند که گفت:

هنگامی که آفتاب غروب کرد، رسول خدا به ابوذر فرمود: میدانی به کجا رفت؟ گفت: خدا و رسولش بهتر می دانند. گفت: آفتاب می رود که زیر عرش

ص: 212

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 317، کتاب التفسیر، باب وما قدروا الله حق قدره.

2-2- صحیح بخاری، ج 4، ص 319، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابليس و جنوده.

سجده کند، پس اجازه می‌گیرد و به او اجازه داده می‌شود و همینقدر که می‌خواهد زیر عرش سجده کند، پس از او پذیرفته نمی‌شود. و می‌خواهد اجازه بگیرد ولی به او اجازه داده نمی‌شود و گفته می‌شود: بازگرد از همان راهی که آمدی، پس از جای غروبش، طالع می‌شود و این معنای قول خدا است: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (1)!!!

و عمر بن خطاب گفت: آیا ندانستی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«مردۀ از گریۀ زندۀ عذاب می‌بیند» (2).

و این در حالی است که خداوند می‌فرماید:

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (3).

گناه کسی به دیگری اثر ندارد.

و عبدالله گوید: نزد پیامبر، نام شخصی برده شد و گفته شد که او همچنان خواب ماند تا اینکه صبح شد و برای نماز بیدار نشد. حضرت فرمود: شیطان در گوشش، ادرار کرده است! (4)

و از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که گفت:

«شبها، ظرفهای غذا و آب را بپوشانید و درها را ببندید بچه‌هایتان را نگهدارید، زیرا برخی از اجنّه و پریان (شبها) منتشر می‌شوند و افرادی را می‌گیرند.

ص: 213

1-1- صحیح بخاری، ج 4، ص 283، کتاب بدء الخلق، باب صفة الشمس والقمر.

2-2- صحیح بخاری، ج 2، ص 212، کتاب الجنائز.

3-3- سوره اسراء، آیه 15.

4-4- صحیح بخاری، ج 2، ص 135، کتاب التهجد.

و هنگام خواب چراغها را خاموش کنید زیرا ممکن است موش فتیله چراغ را بیاندازد و تمام خانه را به آتش بکشد»!!!⁽¹⁾

وما بسنده می کنیم به همین مقدار از روایتها که بسیاری مانند اینها در بخاری دیده می شوند که علامت سؤال بزرگی در مقابل بخاری وصحیحش قرار می دهند و اولین چیزی که مترتب می شود بر این عدم صلاحیت هر حدیثی در بخاری است فقط بمجرد اینکه شیخ بخاری آن را تأیید کرده و بر آن صحه گذاشته است.

بنابراین، لازم است تجدید نظر شود در عقایدی که بر مبنای احادیث بخاری گرفته شده مانند امکان دیدن خدای تبارک و تعالی یا گذاشتن خداوند پایش را در میان دوزخ یا کامل نبودن عصمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و حفظ نبودنش تمام قرآن را، و یا نابینا کردن حضرت موسی ملك الموت را و بسیاری از مطالب دیگر که مورد اعتبار و تصدیق قرار گرفته هر چند پر از مطالب بیهوده و خرافات است و دین اسلام را زیر سؤال می برد، و همچنین در مورد سایر کتابهای حدیث، همین اشکال وارد است.

در نتیجه، لازم است، تاریخ اسلاممان را بازبینی کنیم و در روایتهای بخاری و رجال آن و درجه اعتبار هر يك از اصحاب، تجدید نظر نمائیم بویژه اینکه چقدر نزاعها در میان آنان برپا بوده است که تا امروز آثارش ظاهر و نمایان است و دلیل پیدایش مذهبهای گوناگون شده و مسلمانان را متفرق و تضعیف نموده است.

ص: 214

1-1. صحیح بخاری، ج 4، ص 336.

بخش پنجم

اشاره

ص: 215

ازدواج موقت همان ازدواج متعه است و آن این است که: «زنی خود را به ازدواج مردی در آورد با مهر معینی و برای مدّت معلومی، و با عقد نکاحی که تمام شرایط صحّت عقد را دارا باشد، وصیغه اش آن است که پس از اتفاق و رضایت طرفین بر مهر و مدّت بگوید:

«زوجتک نفسي بمهر قدره (كذا) الی الاجل المعلوم».

و مدتش را تعیین می نماید. و مرد در پاسخ می گوید: «قبلت» و در این عقد مانند سایر عقود، وکیل گرفتن با تمام شروط عقد جایز است و بدینسان زن و مرد، همسر شرعی یکدیگر می شوند تا وقتی که مدت تعیین شده است. و می توانند مدت را تجدید کنند یا تبدیل به دائمی کنند و بر زن واجب است که بعد از تمام شدن مدّت، عدّه نگهدارد و اگر زنی باشد که حیض می بیند عدّه اش دو حیض است و اگر حیض نمی بیند چهل و پنج روز است. و فرزند متعه چه پسر باشد و چه دختر،

ملحق به پدرش می شود»(1).

اهل سنت این نوع از ازدواج را نمی پذیرند و بر شیعیان خرده می گیرند که چرا به جواز آن معتقدند. اکنون سؤال این است: شیعه از کجا این ازدواج را آورده است؟ و آیا در مورد این ازدواج، می شود اجتهاد کرد که آن را حلال یا حرام شمرد؟ وادله آن از کتاب و سنت چیست؟ در پاسخ می گوئیم:

تمام مسلمانان، با اختلاف مذاهبشان، اجماع دارند بر اینکه این ازدواج در صدر اسلام، مشروع و جایز بوده است. بخاری از ابن عباس روایت می کند که گفت:

با پیامبر به جنگ می رفتیم و زنهایمان با ما نبودند، پس به حضرت عرض کردیم: آیا اجازه می دهید خود را اخته کنیم؟ حضرت ما را از آن نهی فرمود. و اجازه داد که با زنان با لباس (!) ازدواج کنیم. و این آیه را خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ».

ای مؤمنان، حرام نکنید حلالهای پاکیزه را.(2)

و این آیه که می فرماید:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً».(3)

پس اگر از آن زنان استمتاع کردید ولذت بردید، پس حتماً واجب است که اجر و مزدشان را به آنها بدهید؛ درباره مشروعیت

ص: 218

1-1- الفصول المهمة، امام شرف الدین، ص 63.

2-2- صحیح بخاری، ج 6، ص 110، کتاب التفسیر، باب قوله یا ایها الذین آمنوا...

3-3- سوره نساء، آیه 24.

همین نوع از ازدواج آمده است زیرا اغلب مفسّرین اهل سنت، واژه «استمتاع» را در آیه به معنای «نکاح متعه» ذکر کرده اند. ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر، این آیه را چنین می خواندند:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ اجْلِ مَسْمًى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (1).

و هرچه از آنها استمتاع کردید، برای مدتی معین؛ پس حتماً اجرشان را به آنها بدهید.

ابن کثیر در تفسیر خویش، برای توضیح این مطلب می گوید:

«خیلی بعید است که اینان معتقد به تحریف قرآن باشند، پس قطعاً مراد از آن تفسیر است، نه قرائت» (2).

ولی طوایف و گروه های اسلامی در ادامه حلال بودن این ازدواج، اختلاف کردند و مشکل پدید آمده این بود که: آیا نکاح منعه حرام شد یا بر حلالیت خود باقی ماند؟

حدیثی که هم اکنون ذکر می کنیم، اثبات می کند بی آنکه هیچ تردیدی در آن باقی بگذارد، به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، بدون اینکه نکاح منعه را حرام کند یا از آن نهی نماید.

عمران گوید:

«آیه متعه در کتاب خدا است و ما آن را در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) انجام می دادیم و هرگز قرآن آن را

ص: 219

1-1- صحیح مسلم با شرح نووی، ج 3، ص 552، وج 9، ص 179، چاپ دارالشعب.

2-2- تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 486.

تحریم نکرد و رسول خدا از آن نهی نفرمود تا روزی که از دنیا رفت. ولی يك نفر به رأی خودش چیزهایی در آن باره گفت» (1).

این روایت اشاره دارد به اینکه يك نفر در این ازدواج، به رأی خودش اجتهاد کرده است. در صحیح بخاری نیز در باب «تمتع در دوران حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)»، روایت گذشته بدین شکل آمده است:

«عمران (رض) گوید: در دوران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تمتع می کردیم و آیه قرآن هم نازل شد ولی يك نفر به رأی خودش چیزهایی گفت» (2).

در کتاب «شرح الباری علی صحیح البخاری» آمده است که مقصود از آن مرد، خلیفه عمر بن خطاب (3) است. و برای تأکید مطلب، مسلم در صحیح خود از ابی نضره نقل می کند که گفت:

«نزد جابر بن عبدالله بودیم که يك نفر آمد و به او گفت: ابن عباس وابن زبیر درباره متعتین (متعّه حج و متعّه زنان) اختلاف کرده اند؛ جابر گفت: ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هر دو را انجام می دادیم تا اینکه عمر آمد و ما را نهی کرد، پس دیگر به آن کار باز نگشتیم» (4).

ص: 220

1-1- صحیح بخاری، ج 6، ص 34، کتاب التفسیر، باب فمن تمنع بالعمره....

2-2- صحیح بخاری، ج 2، ص 375، کتاب الحج.

3-3- شرح الباری علی صحیح البخاری، ج 4، ص 177، شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 3، ص 364، چاپ دارالشعب.

4-4- صحیح مسلم، ج 3، ص 556، کتاب النکاح، باب المتعّه.

و در صحیح مسلم نیز به سند خویش از عطا نقل می کند که گفت:

«جابر بن عبدالله برای عمره آمده بود، ما در منزلش رفتیم و دوستان از او سؤالهائی کردند، سپس متعه را ذکر کردند. پس او گفت: آری! ما در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر، متعه می کردیم»(1).

و مسلم نیز از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت:

«در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و ابوبکر، با يك مشت (قبضه) از خرما یا گندم، تمتع می کردیم تا اینکه عمر در مورد عمرو بن حرث از آن نهی کرد»(2).

و داستان عمرو بن حرث از این قرار است که زنی مستمند، در خانه اش را کوبید و از او خواهش کرد، غذائی به او بدهد که جانش را نجات دهد ولی آن مرد نپذیرفت که اطعامش کند جز اینکه او به ازدواج متعه اش درآید، و ادعا می کرد که این همان ازدواج متعه است!! و هنگامی که زن از روی ناچاری پذیرفت و خبر به عمر رسید، بسیار خشمگین شد و این تحریم را عملی نمود و حتی دستور داد هر که متعه کند، سنگسارش نمایند! مسلم در صحیح خود از ابونضره نقل می کند که:

«ابن عباس امر به متعه می کرد و ابن زبیر از آن نهی می نمود. من آن را برای جابر نقل کردم، جابر گفت: ما در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تمتع میکردیم. هنگامی

ص: 221

1-1- صحیح مسلم، ج 3، ص 555، کتاب النکاح، باب المتعه.

2-2- صحیح مسلم، ج 3، ص 556، کتاب النکاح، باب المتعه.

که عمر آمد گفت: خداوند برای پیامبرش هر چه را که می خواهد حلال کرده است، پس شما حج و عمره را تمام کنید ولی از ازدواج این زنان (ازدواج متعه) جداً بپرهیزید و هرگز نبینم مردی زنی را برای دیگری عقد کند (به ازدواج متعه) جز اینکه با سنگ، سنگسارش کنم»(1).

در صحیح ترمذی از عبدالله بن عمر نقل شده که شخصی از اهل شام از او درباره متعه زنان پرسید. او گفت: حلال است. سؤال کننده گفت: پدرت از آن نهی کرده است. ابن عمر پاسخ داد: آیا اگر پدرم مطلبی را نهی کند در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را حلال کرده باشد، سنت را کنار بگذاریم و به قول پدرم عمل کنیم»(2).

دانشمند امت اسلامی عبدالله بن عباس (رض) معروف بود به نظرش درباره متعه و اینکه آیه متعه هرگز نسخ نشده است، چنانکه زمخشری در تفسیر کشافش نقل کرده است از ابن عباس که: آیه متعه از محکومات است. و در صحیح بخاری نیز برای تأکید مطلب از ابو جمره نقل کرده است که گفت:

«شنیدم که ابن عباس در متعه زنان اجازه می داد. مولی به او گفت: لابد برای حالتهای سخت است که زنان در اقلیت باشند یا چیزی شبیه آن. ابن عباس

ص: 222

1-1- صحیح مسلم، ج 3، ص 331، کتاب الحج، باب مذاهب العلماء في تحلل المعتمر المستمتع، چاپ دارالشعب.
2-2- صحیح ترمذی، ج 3، ص 185، حدیث 824.

طبری و ثعلبی در تفسیرهای خود به نقل از علی علیه السلام گفته اند که فرمود:

«اگر عمر از متعه نهی نمی کرد، جز آدم شقی و بدبخت، کسی زنا نمی کرد»(2).

و با اینکه این ادله، در مورد ادامه حلال بودن ازدواج متعه مانند آفتاب در نیمروز، روشن و واضح است، ولی اغلب اهل سنت، به عکس آن عمل می کنند و ادعا می کنند آیه متعه، نسخ شده است و در مورد ناسخش نیز اختلاف دارند که برخی آیه ای را در نسخ آن ذکر می کنند و برخی روایات سنت را ناسخ می دانند و ما این دو نظر را با احادیث قطعی و ثابتی که نقل کردیم، رد می نمائیم زیرا همانگونه که نقل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، بدون اینکه از متعه نهی کند. و اما آن اشخاصی که معتقدند آیه قرآن آن را نسخ کرده، به این استدلال می کنند که می فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»(3).

در حالی که این آیه «مکیه» است و آیه متعه «مدنی» است یعنی حکم مشروعیت ازدواج متعه «مدنی» است و هرگز گذشته، آینده را نسخ نمی کند!!

ص: 223

1-1- صحیح بخاری، ج 7، ص 36، کتاب النکاح.

2-2- تفسیر طبری، ج 5، ص 9.

3-3- سوره مؤمنون، آیه 5.

واما آن کس که سنت پیامبر را نسخ کننده آیه می داند، احادیثی که ادعای نسخ دارند با یکدیگر کاملاً تناقض دارند. برخی می گویند که آیه متعه در خیبر نسخ شده و برخی در اوطاس و یا روز فتح مکه و یا در غزوة تبوک و یا در عمره قضاء و یا در حجة الوداع، می گویند که نسخ شده است و این دگرگونی واضطراب در روایات و تناقض آنها، خود دلیل محکمی بر عدم صحتشان است، گذشته از آنکه همه این اخبار، خبر واحد است که هرگز نمی تواند نصّ قرآنی را که با اجماع مسلمین، مشروع شناخته شده، نسخ کند زیرا اجماع مسلمین بر این است که نسخ در خبر واحد اجرا نمی شود و آیه نمی تواند نسخ شود جز با آیه، زیرا خداوند می فرماید:

«وَمَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (1).

و اگر آیه ای را نسخ کنیم یا نادیده بگیریم، آیه

ای بهتر از آن یا مثل آن می آوریم.

از این روی، با وجود آن همه نص صریح و روشن که مشروعیت نکاح متعه را به اثبات می رساند و معلوم می کند که پیامبر از آن نهی نکرده است و تا دوران خلافت عمر ونهی او از آن، بقاء آن را ثابت می کند، پس هیچ راه حلی برای این مشکل نداریم جز اینکه بگوئیم عمر به خاطر مصلحتی که خود برای مسلمانان در آن دوران دید، اجتهاد کرد و از نظر قانون ملی نه دینی و برای مدتی معین، آن را نهی کرد و گرنه عمر مقامش اجلّ است که آنچه را خداوند حلال کرده، حرام نماید یا اینکه در

ص: 224

دین، حکمی را داخل کند که ربطی به دین ندارد، زیرا او خود می داند که حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام محمد حرام است تا روز قیامت، پس قطعاً مرادش از تحریم، منع زمانی است و تحریم مَلّی است نه دینی، و این نشدیدش در نکاح متعه حتماً از آن نوع اول نیست، هرچند او به خشونت و شدت در تمام امورش، معروف شده بود و اگر اجتهادی می کرد، به نظر خودش مصلحت اسلام را در نظر می گرفت (1).

وازن نمونه های اجتهاد عمر در احکام و سختگیری در آنها، نماز تراویح است که به مسلمانان دستور داد نافله ماه رمضان را به صورت جماعت بخوانند پس از آنکه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ابوبکر، فرادی برگزار می کردند. بخاری در سند خویش از ابوهریره نقل می کند که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: هر که ماه رمضان را با نماز و دعا قیام کند و با ایمان این کار را انجام دهد، خداوند تمام گناهان گذشته اش را می آمرزد».

ابن شهاب گوید:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت و مردم چنان بودند (که فرادی نماز نافله رمضان را بجای می آوردند) و امر به همین نحو بود در زمان ابوبکر و بخشی از زمان عمر (رض)، وی گوید: پس شبی از شبهای ماه رمضان با عمر بن خطاب به مسجد آمدیم و دیدیم که مردم جدا جدا، برای خود نماز می خوانند و همه متفرق اند».

ص: 225

پس عمر گفت: به نظرم اگر اینها را زیر نظر يك نفر جمع کنیم که برای آنها نماز جماعت بخواند، بهتر است. سپس تصمیم گرفت که اَبی بن کعب را امام آنها قرار دهد. پس شبی دیگر با او روانه مسجد شدیم و دیدیم که نمازگزاران با امام جماعت نماز می خوانند. عمر گفت: این عجب بدعت خوبی است. و آن وقتی که مردم می خوانند بهتر از الآن است و مقصودش آخر شب بود زیرا مردم در اول شب نماز می خوانند»(1).

و حتی در عدد رکعات نماز تراویح نیز اجتهاد کرد و آن را به بیست رکعت بالا برد. عایشه گوید:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نه در رمضان و نه در غیر آن، بیشتر از 11 رکعت (نافله) نمی خواند»(2).

بهر حال، گویا بعضی از معاصرین عمر و پس از او برخی از محدثین ساده لوح وقتی نهی خلیفه از ازدواج متعه را دیدند و علتش را ندانستند و بر آنان سخت آمد که عمر حرام کند چیزی را که خدا حلال کرده است، ناچار برای پیدا کردن راه حل، ادعا کردند که پیامبر آن را نسخ کرده است پس از آنکه مباح بوده است و از این روی به سراسیمگی دچار شده و در کلمات خود دچار اضطراب و دگرگونی شدند.

در این روایت بنگر که بینی چقدر به یاوه گوئی گرفتار

ص: 226

1-2- صحیح بخاری، ج 2، ص 137، کتاب التهجید.

2-2- صحیح بخاری، ج 2، ص 137، کتاب التهجید.

شدند، و شگفت تر این است که نسبت این روایت ساختگی را به علی علیه السلام نیز می دهند!! بخاری در صحیحش آورده است:

«به علی رضی الله عنه گفته شد: ابن عباس، متعه را امر بدی نمی داند. علی گفت: همانا رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در روز خیبر از آن و از گوشت گورخر منع کرد. و برخی از مردم گویند: اگر برای تمتع، فریب دهد، نکاحش باطل است. و برخی گفته اند: نکاح جایز است و شرط باطل است»(1).

قطعاً اگر اینان علت نهی عمر از نکاح متعه را می دانستند، مجبور به چنین اضطراب و دردسری برای خود نبودند.

در آنچه گذشت، تحلیلی راجع به نکاح متعه از نظر دینی و تاریخی بود و اما از نظر اخلاقی و اجتماعی، بی گمان مشروعیتش جز رحمت برای بشر چیزی نداشته است. در این ازدواج، برای بسیاری از مردم، بویژه مسافرینی که برای طلب علم یا تجارت و کسب و یا جهاد و حفظ مرزهای اسلامی، به ناچار از بانوان دائمی خود دوری میگزینند و در حالی که سنین جوانی خود را گذرانده و شهوت در اوج خود قرار دارد، جز دوره در پیش ندارند، یا صبر و مبارزه با نفس که غالباً موجب دشواری و مشقت زیاد است و ممکن است به بیماری های سخت و مرضهای روانی هلاک کننده و زبانه های جبران ناپذیری که بر کسی پوشیده نیست، منجر شود. و یا اینکه گرفتار زنا شود که دنیا را پر از مفسد و زیان ها کرده است.

ص: 227

وهمین علل و اسباب است که یکی از واعظان خلیجی به نام شیخ احمد قطان را وادار کرد که برای دانشجویان عرب در فیلیپین فتوا دهد که نکاح موقت جایز است ولی اسم آن را عوض کرده و ازدواج به نیت طلاق گذاشته است، شرطش را هم اینچنین ذکر کرده که شوهر در دل خود طلاق را نیت می کند، بدون اینکه کسی از آن نیت با خبر گردد، پس این ازدواج موقت است در نیت شوهر و ازدواج دائم است طبق علم و نیت زن و بدینسان شوهر پس از انتهاء مدتی که خود در دل گرفته است، همسرش را طلاق می دهد.

و علی رغم اقرار مخترعین این نوع از ازدواج به اینکه چنین نکاحی متضمن دروغ بر زن و فریض می باشد و علی رغم اینکه هیچ دلیلی از کتاب و سنت ندارد، تشریح خود را به این بهانه، صحیح می دانند که بهر حال زیانش، کمتر و سبکتر از مفاسد زنا است! جالب این است که همین شیخ، وقتی نظرش را درباره نکاح متعه و فتوای ابن عباس به جوازش، جویا شدند، این نکاح را حرام دانسته و ابن عباس را با فتوایش تخطئه نموده، سپس گفت:

«اگر اشتباهات علما را پیروی کنیم، زندیق و خارج از دین می شویم»!!

و اینچنین بود که بدعت «ازدواج به نیت طلاق» به نظر ورای قطان، جایگزین نکاح منعه که قرآن و سنت آن را حلال کرده است گردید.

«أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ».

چگونه چیزی که پست است با چیزی که خوب است، جایگزین

متعہ حج

واما متعہ حج، پس به تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن عمل کرده و دستورش را صادر نمود زیرا خداوند می فرماید:

«فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ... ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (1).

و مقصود از آن، بجا آوردن عمره در ماه های حج و قبل از فرا رسیدن حج است که برای کسی که اهلش، در مسجد الحرام حاضر نباشند، (یعنی مقیم مکه نباشد) واجب است. و به آن تمتع در حج گویند زیرا در این مدت (بین دو احرام عمره و حج) لذت مباح بودن محرمات احرام برای انسان وجود دارد (2)، و این را نیز خلیفه عمر ناپسند اعلام کرد و از آن نهی نمود، هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود بی آنکه آن را حرام کند یا از آن نهی نماید. بخاری در صحیحش از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت:

«علی و عثمان (رض) در مورد متعہ اختلاف کردند. علی گفت: تو نمی خواهی جز اینکه از چیزی نهی کنی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به آن امر کرده است...» (3).

ص: 229

1-1- سوره بقره، آیه 196.

2-2- الفصول المهمه، شرف الدین.

3-3- صحیح بخاری، ج 2، ص 374، کتاب الحج.

و در این حدیث دیگر نیز بنگر که بخاری در صحیحش نقل کرده و به روشنی ثابت می کند که برخی از مردم، در نصوص آشکار پیامبر اجتهاد می ورزیدند. حکم گوید:

«من عثمان و علی را دریافتم و در حالی که عثمان از متعه و از جمع بین آن دو نهی می کرد و هنگامی که علی آن را دید گفت: اجابت می کنم (ای خدا) با عمره و حج سپس افزود: من برای قول هیچ کس، حاضر نیستم از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بردارم»⁽¹⁾.

و این مردی که حضرت علی علیه السلام به آن اشاره می کند، همان عمر بن خطاب است، که در گذشته نیز بیان شد. و اما بهانه عثمان در نظر و رأی خویش این است که وقتی برای او بیعت گرفته شد، عبدالرحمن بن عوف، به دستور عمر، قبل از مرگش، با او شرط کرد که به کتاب خدا و سنت رسولش و سیره شیخین (عمر و ابوبکر) عمل کند، و نهی از متعتین، در ضمن سیره شیخین است که عثمان نمی تواند از آن تخلف کند و گرنه خلافت به او منتقل نمی شد. و همانا از عمر معروف است که گفت:

«دو متعه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و من از آن دو نهی می کنم»⁽²⁾.

و مقصودش، متعه زنان و متعه حج است.

از این سخن خلیفه بر می آید که تصرف در حکم متعتین،

ص: 230

1-1- صحیح بخاری، ج 2، ص 371، کتاب الحج.

2-2- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 5، ص 153، چاپ داراحیاء التراث العربی، تفسیر طبرانی.

فقط از او است نه از دیگری، زیرا خود اعتراف می کند که این دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله جایز بوده و هیچ نهی و منعی از آن حضرت نرسیده است، بلکه نهی را به خویش واگذار کرده و می گوید:

«... من از آن نهی می کنم».

خدا پیامرزد آن کس که درباره این سخن عمر گفت:

«گواهیش را می پذیریم ولی تحریمش را نمی پذیریم».

حقیقت این است که اگر کسی با دقت و بدون هیچ تعصبی، تاریخ اسلام را ورق بزند، بسیاری از احکام دیگر را (سواى متعتین و تراویح) می یابد که از اجتهاد عمر بوده است و هرچند نصوص ثابت و روشنی از پیامبر بر آنها دلالت می کرده، مورد تحریف قرار گرفته است ولی متأسفانه اهل سنت در طول سالها و نسل ها این اجتهادات را پذیرفتند به این گمان که تشریح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است!!

ص: 231

تمام گروه های اسلامی اتفاق نظر دارند براینکه در آخرالزمان، مردی ظهور می کند که دنیا را پر از عدل و داد می کند. و دولت حق را برپا می سازد که تمام جهان را فرا می گیرد، زیرا خداوند می فرماید:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (1).

و ما پس از ذکر، در زیور نوشتیم که زمین را بندگان صالحان وارث خواهند شد.

و می فرماید:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (2).

و می خواهیم بر مستضعفین زمین منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.

و می فرماید:

«وَبِأَيِّ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ... لِيُظْهِرَهُ

ص: 235

1-1- سورة انبياء، آیه 105.

2-2- سورة قصص، آیه 5.

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»(1).

و خداوند نمی پذیرد جز اینکه نورش را اتمام کند هرچند کافران را خوش نیاید... تا اینکه او را بر همه ادیان ظاهر کند ولو مشرکان نپسندند.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله توضیح داد که این مرد منتظر از اهل بیتش است. فرمود:

«دنیا تمام نمی شود جز اینکه یک نفر از عرب حکومت کند، او مردی از اهل بیت من و نامش، نام من است»(2).

ابوسعید خدری گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«قیامت برپا نمی شود جز اینکه زمین پر از ظلم و جور و ستم شده باشد، سپس مردی از اهل بیتم ظهور می کند که آن را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد»(3).

ابوهریره گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«اگر از عمر دنیا نماند جز یک روز، همانا خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا یک نفر از اهل بیتم حکومت کند و کوه دیلم و قسطنطنیه را زیر سیطره اش قرار دهد»(4).

ص: 236

1-1 - سوره توبه، آیات 32 و 33.

2-2 - صحیح ترمذی، ج 9، ص 74 - سنن ابوداود، ج 4، ص 107 - مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 376 و 377.

3-3 - مستدرک صحیحین، ج 4، ص 557 - مسند احمد، ج 3، ص 36.

4-4 - صحیح ابن ماجه، باب الجهاد، ج 2، ص 128، ح 2779.

ام سلمه گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«مهدی از عترت من واز فرزندان فاطمه است».

وهمچنین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر داد که عیسی علیه السلام در آخرالزمان ظاهر می شود و پشت سر مهدی نماز می گذارد. ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که:

«چگونه اید روزی که فرزند مریم در میان شما باشد و امامتان از خودتان باشد»⁽¹⁾.

حافظ در شرح صحیح بخاری گوید:

«اخبار به تواتر رسیده است که مهدی از این امت است و عیسی بن مریم نازل می شود و پشت سر او نماز می خواند»⁽²⁾.

«المجمع الفقهي في رابطة العالم الاسلامی» در تاریخ 1967/5/31 این فتوا را صادر کرد:

«مهدی همان محمد بن عبدالله حسنی علوی فاطمی و همان مهدی موعود منتظر است که خروجش در آخرالزمان خواهد بود. واز علامت ها و نشانه های قیامت است. از مغرب ظهور می کند و در حجاز، در مکه مکرمه، بین رکن و مقام، بین در کعبه و حجرالاسود، با او بیعت می شود. و او در زمانی ظاهر می شود که دنیا پر از فساد شده و کفر و ظلم منتشر شده است، پس جهان را پر از عدل و داد

ص: 237

1-1- صحیح مسلم، ج 1، ص 373، ح 244، باب نزول عیسی بن مریم.

2-2- فتح البادی، ج 5، ص 362.

می کند، پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. او بر تمام جهان حکم می کند و گردنکشان در برابرش سر فرود می آورند، گاهی با قناعت و گاهی با پیکار. هفت سال مدت حکومتش خواهد بود و عیسی علیه السلام پس از (ظهور) او نازل می شود و دجال را می کشد یا اینکه همراه او نازل می شود و با او در مورد قتل دجال کمک می کند و در سرزمین فلسطین، باب آنداورا به قتل می رساند. و او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در صحاح، از آنها خبر داده است. و اعتقاد به ظهور مهدی واجب است و این از عقاید اهل سنت و جماعت است و جز جاهل به سنت یا بدعتگذار در عقیده کسی انکارش نمی کند»⁽¹⁾.

و بدینسان اهل سنت با شیعیان، اتفاق نظر دارند بر اینکه امام مهدی از خلفای دوازده گانه ای است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آنها در احادیث گوناگون بشارت داده است. و همچنین هر دو گروه متفق القول اند بر بیشترین مسائل درباره امام منتظر. و مهمترین اختلاف ها در این زمینه، میان دو گروه، از این قرار است.

1- بیشتر اهل سنت معتقدند که امام مهدی علیه السلام در آخرالزمان دنیا می آید ولی شیعیان معتقدند که او در سال 255 هجری متولد شده و پدرش امام حسن عسکری علیه السلام

ص: 238

یازدهمین امام اهل بیت است، و خداوند به خاطر حکمتی که خود می دانست، او را از دید مردم پنهان نمود و او همچنان زنده است و در آخرالزمان ظاهر می گردد.

2- اهل سنت - چنانچه در فتوای فوق آمد- معتقدند به اینکه مهدی از فرزندان حسن علیه السلام است و اسم پدرش عبدالله است، زیرا روایتی دارند که می گوید:

«... نام او نام من و نام پدرش نام پدرم می باشد» ولی شیعیان معتقدند که نسل حضرت مهدی به امام حسین علیه السلام می رسد و او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و روایت اخیر را اینچنین نقل می کنند:

«نام او نام من و نام پدرش نام فرزندم است».

اشاره به نوه حضرت رسول، امام حسن مجتبی علیه السلام.

برخی از نویسندگان اهل سنت به شیعیان خرده می گیرند و آنان را محکوم می کنند زیرا شیعیان معتقد به ولایت امام منتظر و رسیدنش به امامت از پنجمین سال عمرش می باشند. و این محکوم کردن، در درجه اول، به خاطر تعصب آنان در معتقداتشان است که نسبت به هرچه ایمان آوردند یا از گذشتگان ارث بردند، چنان معتقد می شوند که فوراً هرکه با آنان مخالفت ورزد، حکم به بطلانش می کنند بی آنکه به استدلال دیگران پی ببرند. ولذا در پاسخشان می گوئیم:

اولاً- بسیاری از علمای اهل سنت معتقدند به اینکه مهدی، همان محمد بن حسن عسکری است و او همچنان زنده است تا روزی که خداوند او را ظاهر کند، و با این عقیده، با شیعیان توافق دارند. از جمله این علما کسانی هستند که نام می بریم:

- 1- محي الدين بن عربي - كتاب فتوحات مكية.
- 2- سبط ابن الجوزي - كتاب تذكرة الخواص.
- 3- عبدالوهاب شعراني - كتاب عقائد الأكابر.
- 4- ابن الخشاب - كتاب تواريخ مواليد الائمة و وفياتهم.
- 5- محمد بخاری حنفی - كتاب فصل الخطاب.
- 6- احمد بن ابراهيم بلاذري - كتاب الحديث المتسلسل.
- 7- ابن الصباغ مالکی - كتاب الفصول المهمة.
- 8- عارف عبدالرحمن - كتاب مرآة الأسرار.
- 9- كمال الدين بن طلحه - كتاب مطالب السؤول في مناقب الرسول.
- 10- قندوزی حنفی - كتاب ینایع الموده و دیگران. (1)

ثانياً - هیچ دلیل شرعی وجود ندارد که عکس آن را ثابت کند. و غیبت امام منتظر مانند بسیاری از معجزاتی است که قرآن از آنها خبر داده است، مثلاً حضرت نوح علیه السلام 950 سال در قومش بود که آنها را به سوی خداوند دعوت می کرد.

«فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (2).

ص: 240

-
- 1-1 لازم به ذکر است که از سوی بنیاد معارف اسلامی قم، کتاب بسیار ارزنده ای در این زمینه منتشر شده و تمام احادیثی را که اهل سنت و شیعیان درباره حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده اند، با ذکر منابع و مصادرش در این کتاب که نامش «معجم احادیث الامام المهدی» است جمع آوری شده که تاکنون پنج جلد آن به چاپ رسیده و منتشر شده است. (مترجم)
 - 2-2 سوره عنکبوت، آیه 14.

در میان قومش هزار سال منهای پنجاه سال ماند.

و قطعاً بیش از این مدت عمر کرده است. و همچنین اهل کهف 309 سال در حال خواب بودند و خداوند حضرت عیسی علیه السلام را به سوی خود بالا برد و او را از کشتن نجات داد و در آخرالزمان به دنیا باز می گرداند و حضرت خضر علیه السلام تاکنون زنده است و از دیدگان پنهان است.

و اما در مورد کمی سن امام مهدی علیه السلام هنگامی که امامت به او منتقل شد، پس از وفات پدرش امام حسن عسکری علیه السلام، مانند این نیز معجزاتی وجود دارد بلکه از این مهمتر هم هست، مثلاً خداوند نبوت را به حضرت عیسی داد در حالی که او نوزادی در گهواره بود:

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنَّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (1).

حضرت مریم به او اشاره کرد، گفتند: چگونه سخن بگوئیم با کسی که نوزادی در گهواره است؟ عیسی فرمود: من بنده خدایم که کتاب را به من داد و مرا پیامبرش قرار داد.

و همچنین خداوند نبوت را به حضرت یحیی علیه السلام داد، در حالی که کودک بود:

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (2).

ای یحیی! کتاب را با قدرت تحویل بگیر و همانا حکم و نبوت را در کودکی به او دادیم.

ص: 241

1-1- سوره مریم، آیه 29 و 30.

2-2- سوره مریم، آیه 12.

واگر گفته شود این معجزه ها مخصوص انبیا است، جواب می دهیم که هیچ دلیل شرعی وجود ندارد که اشاره به توقف معجزات پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله بنماید، و معجزات هرگز مخصوص پیامبران نیست زیرا اهل کهف پیامبر نبودند و حتی بزرگ شیطانها «ابلیس» که خداوند عمرش را تا قیام قیامت (یا الی یوم الوقت المعلوم) طولانی کرده است، جزء پیامبران نیست!! و از سوی دیگر آنان که اعتراض بر ایمان به غیبت امام منتظر دارند، بازگشت آن به نادانی و جهالتشان به مقام و منزلت حضرت مهدی علیه السلام است زیرا آن حضرت امام و پیشوای حضرت عیسی علیه السلام نیز خواهد بود، همان پیامبری که خداوند نبوت را در کودکی به او عطا فرمود و لذا اگر اهل سنت می فهمیدند و یقین می کردند که خدای تعالی ائمه دوازده گانه از اهل بیت را برگزید که آنان را خلفای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و حافظان رسالت محمدی قرار دهد، تعجب و شگفتی آنان، به آن همه عنایت که خداوند به آخرین امامان و پیشوایان دین عطا کرده تا آنکه روزی ظاهرش سازد و بر دستش پیروزی حق را محقق سازد و دین را بر تمام ادیان غلبه دهد، بکلی زائل می شد و هیچ جای شگفتی نمی ماند. چگونه است که اغلب اهل سنت تعجب نمی کنند از آنچه که با مذهبشان هماهنگ می باشد بلکه آن را با دید تسلیم و پذیرش می نگرند و این نه تنها در مورد معجزاتی است که در قرآن کریم از آن یاد شده و هیچ کس قطعاً نمی تواند شبیهه ای در آن ایجاد کند بلکه شامل روایتهائی نیز می شود که از صحیح بخاری و مسلم فرا می گیرند، مثلاً همچنانکه روایت می کنند که خداوند آخر شب به آسمان دنیا

نازل می شود و پای خود را نشان می دهد و آن را در روز قیامت در جهنم می گذارد (والعیاذ بالله) یا احتمال سهو و فراموشی برای پیامبر می دهند یا او را متأثر به سحر و جادو می دانند یا پیامبر را فراموشکار نسبت به قرآن معرفی می کنند یا حضرت موسی را کور کننده چشم ملك الموت می دانند یا اینکه ایمان ابوبکر را بر ایمان امت اسلامی برتر می دانند و معتقدند که دید عمر هزاران میل را در نوردید که نزد اهل سنت به داستان «ساریه» مشهور است، یا این سخن که می گویند: پیامبر گفت: «اگر پیامبری پس از من باشد، عمر است» یا اینکه فرشتگان از عثمان خجالت می کشند و غیر اینها بسیاری از داستانها که بیشتر آنها قبولش دارند و بدون هیچ کم و زیادی می پذیرند و اما نسبت به عقاید دیگران، همه را منکر می شوند و بدون هیچ درنگ و بررسی نفی می کنند. و من یقین دارم که اگر عقیده غیبت امام منتظر نزد اهل سنت پیدا شود، بدون هیچ شبهه و سئوالی آن را می پذیرند.

در این میان خاطرات زیادی با برخی از برادران دارم، مثلاً یکی از آنان، همانطور که ازدواج متعه را انکار می کرد که شیعیان آن را جایز می دانند، نمی دانست که بردگی در اسلام تحریم نشده است و لذا چون آن را با عقل خود هماهنگ نمی دید، محکوم می کرد و وقتی برای او توضیح دادم که تمام اهل سنت - بدون استثنا- حرمتش را قبول ندارند، فوراً تسلیم شد ولی نکاح متعه هر چند که عدم تحریمش را با استدلال و از خود صحیح بخاری برایش بیان کردم، با این حال هرگز زیر بار نمی رفت، فقط به خاطر اینکه عموم اهل سنت معتقد به حرمتش هستند!! و جالب تر اینکه وقتی از مذهب اهل بیت که بدان گرویده بودم،

دفاع می کردم و در خلال بحثم، به آنها می گفتم که شیعیان معتقد به فراموشی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به برخی از آیات قرآن هستند و یا اینکه یکی از یهودیان توانست او را جادو کند و داستان حضرت موسی با ملك الموت و... را بیان می کردم، فوراً آن را محکوم کرده و چنین عقایدی را به مسخره می گرفتند و وقتی به آنها می گفتم که اتفاقاً شیعیان، اهل سنت را نسبت به چنین عقاید غلطی مورد استهزا قرار می دهند و این مطالب در کتابهای صحیح و معتبر اهل سنت مانند صحیح بخاری، ثابت و مسلم است، بعضی از آنان فوراً برمی گشت و به دفاع از آن برمی خاست و تلاش می کرد راه حلی برای آنها بیابد و اصرار بر پذیرشش می کردند گویا يك اصل از اصول اعتقادی است. و این چیزی جز تعصّب کورکورانه نمی باشد که در برابر حقیقت هیچ ارزشی ندارد، زیرا بهر حال چشم پوشی از حقیقت، به معنای نفی آن نمی تواند باشد و مثل اینان، مثل شتر مرغ است!

و برخلاف پندار برخی مردم، همانا امام منتظر - و علی رغم اعتقاد تمام فرق اسلامی به ظهورش در آخرالزمان - هنگام ظهور، آزمایش بزرگی برای تمام مسلمانان خواهد بود، بلکه برای تمام اهل کتاب مانند یهود و نصاری که آنان نیز معتقد به آمدن مُنجی و نجات دهنده موعود هستند.

و روایتهای خبر داده اند که مسلمانان نسبت به دجال نیز مورد امتحان قرار می گیرند، چرا که او با امام مهدی علیه السلام پیکار می کند و بسیاری از مسلمانان در کنار او می جنگند، همو که برخی از روایات «اعور الرجالش» نامیده است.

و حقیقتی که من می بینم، فراتر از عقیده اهل سنت است

که می گویند بر پیشانی دجال واژه «کافر» نوشته شده است، زیرا اگر بشود آن کلمه را خواند و حقیقتش را فهمید، دیگر جای آزمایش و امتحان باقی نمی ماند و اما ادعای برخی از آنان که فقط مؤمنین می توانند آن کلمه را بر پیشانی بخوانند، این نیز مردود است زیرا معنایش این است که نتیجه امتحان پیش از رؤیت دجال مشخص شده است و دیگر معنایی برای امتحان که در روایات آمده، نمی ماند و همین امر نیز منطبق است بر ادعایشان که دجال يك چشم بیشتر ندارد.

بهمین خاطر بود که در گذشته تعجب می کردم، چگونه مسلمانان هنگام ظهور امام مهدی، با او بیعت نمی کنند بلکه حتی با او می جنگند و نبرد می کنند علی رغم انتظار کشیدنشان ظهورش را و یقینشان به اینکه خداوند خود یار و یاورش است! ولی پس از بحث، پیرامون اختلاف سنی و شیعه و علم به اینکه این مرد، دوازدهمین امام شیعیان است، این فتنه بصورتی روشنتر برایم متجلی شد. ولذا وقتی که امام منتظر - طبق توصیف شیعیان - ظهور می کند آنان با او بیعت میکنند در حالی که متعصبین از اهل سنت فوراً او را متهم می کنند به اینکه این مهدی، شیعه است و نه آن کسی که انتظارش می کشیم که بدون شك باید سنی باشد!!

اکنون آثار این فتنه را در زمان خودمان می توانیم لمس کنیم، زیرا خود می بینیم که چگونه متعصبین از اهل سنت، علیه انقلاب اسلامی ایران و رهبرش (حضرت امام خمینی قدس سره) قیام می کنند و به او اهمیت نمی دهند فقط به خاطر اینکه «شیعی» است و بدون اینکه نسبت به حقیقت فتنه انگیزان

وآتش بیاران معرکه از مسلمانان علم داشته باشند؛ همانها که دشمنان امت به خاطر این انگیزه پلید، مسخرشان کرده اند، و این علی رغم بشارتی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به این روشنگری مبارك و رهبران بشارت داده است، در حدیثی بخاری از ابوهریره نقل می کند که گفت:

«نزد پیامبر نشسته بودیم که سوره جمعه نازل شد و این آیه آمد «وآخرین منهنم لما يلحقوا بهم».

و برخی از آنان که در آخرالزمان می آیند و هنوز به آنها ملحق نشده اند،

من گفتم: ای رسول خدا، اینها چه کسانی هستند؟ و پس از سه بار پرسش و در حالی که سلمان فارسی نیز میان ما بود، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) دستش را بر دوش سلمان گذاشت و فرمود: اگر ایمان در آسمان باشد، مردانی - یا مردی - از قبیل اینان، به آن خواهند رسید» (1).

و خدای تبارک و تعالی نیز در کتابش به اینان اشاره کرده و فرموده است:

«ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَخُلُ وَ مَنْ يَخُلُ فَإِنَّمَا يَخُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (2).

ص: 246

-
- 1-1 - صحیح بخاری، ج 6، ص 390، کتاب التفسیر، باب و آخرین منهنم... - صحیح مسلم، ج 5، ص 408، ح 2546، کتاب الفضائل، باب فضائل اهل فارس.
- 2-2 - سوره محمد، آیه 38.

هان این شمائید که دعوت می شوید تا در راه خدا، انفاق کنید ولی برخی از شما، بخل می ورزند و هرکه بخل ورزد، بدون شك نسبت به خویشتن بخل کرده است و همانا خداوند بی نیاز است و شما فقیرانید و اگر شما اعراض کنید، خداوند قومی غیر از شما، بجای شما می آورد و آنان مانند شما نمی باشند.

ابوهریره گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این آیه را تلاوت فرمود، از او پرسیدند: ای رسول خدا! اینان چه کسانی هستند که اگر ما اعراض کردیم، آنها بجای ما گرفته می شوند و مانند ما نیستند. حضرت بران سلمان زد و فرمود:

«این وقومش هستند و اگر دین در آسمان باشد قطعاً مردانی از فارس به آن نائل آیند»⁽¹⁾.

وهمچنین پیامبر صلی الله علیه وآله خبر داد از گروهی که در زمان ما، در پی فتنه انگیزی هستند. ابن عمر گوید: حضرت رسول فرمود:

«خداوند مبارك گردان در شام ما، خداوند مبارك گردان در یمن ما. به او عرضه داشتند: ودر نجد ما؟ حضرت دوباره فرمود: خداوند مبارك گردان در شام ما، ... در یمن ما. گفتند: یا رسول الله! ودر نجد ما؟ بنظرم در سومین بار بود که فرمود: در آنجا زلزله ها و فتنه ها پدید آید و از آنجا شاخ شیطان طالع شود»⁽²⁾.

من عنوانی برای این گروه فتنه گر جز وهابیت نمی یابم که

ص: 247

1-1- تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 196 - تفسیر قرطبی، ج 16، ص 258 - تفسیر طبری، ج 26، ص 42 - تفسیر الدر المنثور، ج 6، ص 67.

2-2- صحیح بخاری، ج 9، ص 166، کتاب الفتن، باب الفتنه من قبل المشرق.

مؤسسش محمد بن عبدالوهاب در یکی از روستاهای نجد به نام «عمینه» به دنیا آمد. این طایفه که زیر پوشش نوحید، مقاصد پلیدی از جمله کوبیدن سایر طوایف بویژه پیروان اهل بیت و متهم کردن آنان به کفر و شرک، دنبال می کنند و به عنوان نمونه، توسل به انبیاء و اولیاء و مردان بزرگ را شرک عظیمی می دانند هر چند عمر مناقض این عقیده را دارد. در صحیح بخاری از انس نقل شده که گفت:

«هنگامی که قحطی می آمد، عمر بن خطاب به عباس بن عبدالمطلب توسل می جست و می گفت: خداوند! ما به وسیله پیامبرت به تو توسل می جستیم، پس باران را بر ما می باریدی و امروز به عموی پیامبرت، به تو توسل می جوئیم، پس باران را بر ما ببار. او گوید: پس خداوند باران می بارید» (1).

و اما علت اهمیت دادن و هابیت به این مسئله این است که از پیروان اهل بیت علیهم السلام بیش از دیگران، معروف شده که احترام بسیاری برای مقام مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین پس از آن حضرت، قائل اند، زیرا بالاترین منزلت و مقام را برای آنان نزد خداوند معتقدند که برآستی اگر اینان نبودند، هیچ انسانی به سوی صراط مستقیم هدایت نمی شد و بشریت در گمراهی و ضلالت فرو می رفت.

و برای رد بر وهابیت و بنیانگذارش همین بس که بخاری در صحیحش آورده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

ص: 248

«مردمی از سوی مشرق خروج می کنند، قرآن را می خوانند ولی (در نظر آنان) از افسون بالاتر نمی رود و از دین بیرون می آیند چنانکه تیر از پیکان بیرون می آید و به آن باز نمی گردند مگر اینکه تیر به جای خود باز گردد. گفته شد: سیمایشان چگونه است؟ فرمود: سیمایشان «تسبید» است یا «تحلیق»⁽¹⁾.

و معنای تسبید تراشیدن موی سر است، چنانکه در حدیث آمده است که:

«ابن عباس آمد در حالی که سرش را تراشیده بود (مسبداً رأسه)»⁽²⁾. و این صفت در وهابیت، معروف و مشهور است، که از تاریخشان نیز چنین بر می آید»⁽³⁾.

امام مهدی علیه السلام می آید که مستضعفین را بر مستکبرین غلبه دهد و پیروز گرداند؛ پس از دشمنانش چه توقع دارید؟ آیا آنان منافقین و وعاظ السلاطین و پیشوایان ضلالت را برای جنگ با این فرمانروا و حاکم آینده، مهیا نمی سازند؟!

آیا در این روزها نمی نگرید که چگونه حاکم عراق که مشهور به فسق و فجور و کفر است، توانست میلیون ها مسلمان را وادار سازد که به نامش شعار دهند؛ هنگامی که تظاهر به ایمان و توکل بر خدا کرد و اعلام جهاد علیه کفار و مشرکین نمود تا آنجا که بسیاری از ساده اندیشان پنداشتند که این «دجال» پیشوای

ص: 249

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 489، کتاب التوحید، باب قراءة الفاجر والمنافق.

2-2- مختار الصحاح، ص 282.

3-3- فتنة الوهابية، ص 77، چاپ استانبول 1978 م.

واقعی مسلمانان است. و همین کافی است که به حال مسلمانان پی ببریم، روزی که حوادث و رویدادهائی سهمگین تر و شدیدتر به آنان روی آورد! حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تبیین نمود که برای نجات از غرق شدن در منجلاب فتنه ها، پس از وفاتش، مسلمانان چه باید بکنند؟ آری! باید تمسک به کتابش و عترت پاکش از اهل بیتش بنمایند. که شرح آن گذشت.

حذیفة بن یمان گوید:

«مردم از رسول خدا، از خیر می پرسیدند و من از شر می پرسیدم، از ترس اینکه مرا دریابد، پس عرض کردم: ای رسول خدا! ما در جاهلیت و شر به سر می بردیم و خداوند این خیر را برای ما آورد، آیا پس از این خبر، باز هم شر می آید؟ فرمود: آری! عرض کردم: و پس از آن شر، خیر خواهد آمد؟ فرمود: آری، ولی در آن فساد وجود دارد. عرض کردم: چه فساد؟ فرمود: قومی مردم را راهنمائی می کنند، بدون هدایت من، آنها را می شناسی و منکر می شوی. عرض کردم: آیا پس از آن خیر، شرّی هست؟ فرمود: آری، دعوت کنندگانی که بر سر درهای دوزخ اند، هر که آنان را اجابت کند، در دوزخ می افکنندش، عرض کردم: ای رسول خدا آنها را برایمان توصیف کن. فرمود: آنها از قوم ما هستند و به زبان ما سخن می گویند. عرض کردم: چه دستور می دهی، اگر آنان را درک کردم؟ فرمود: با جماعت مسلمانان و امامشان همراه می شوی. عرض کردم: واگر آنان جماعت

ص: 250

وامامی نداشته باشند. فرمود: پس از همه آن گروه ها دوری بجوی ولو اینکه ساقه درختی را گاز بگیری تا اینکه مرگ، تو را دریابد و تو در آن حال باشی»(1).

واین حدیث، به روشنی نشانگر ضرورت پیروی کردن از جماعت مسلمانان و امامشان است و در صورتی که امر بر انسان مشتبه شود و نتواند حقیقت را دریابد، پیامبر دستور می دهد که سکوت کنیم. و همچنین این روایت، مشخص می کند آنان که دعوت کنندگان به جهنم اند و بر در جهنم ایستاده اند، از عجم نیستند بلکه عرب میباشند و این تأکید بر همان گروه بدعتگر دارد که در احادیث گذشته، بر آن تأکید شد.

حقیقت این است که این فتنه ای که فعلاً در آن هستیم و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از افتادن در آن، ما را بر حذر داشته، لازم است که بیشترین احتیاط را داشته باشیم و با دقت و هشیاری کامل در راهی گام برداریم که به راحتی ما را به سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می رساند بویژه اینکه راه های گوناگونی وجود دارد و شمارشش -چنانکه در برخی روایات آمده - به هفتاد و سه فرقه می رسد و همه این گروه ها ادعای حق بودن دارند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای ما تبیین نموده است که فقط یکی از این گروهها حق است و رهائی می یابد و غیر از آن، راه نجات را نمی پیمایند. و خداوند به رستگاری و پیروزی این طایفه وعده داده است، چنانکه در حدیث می خوانیم:

ص: 251

1-1- صحیح بخاری، ج 9، ص 159، کتاب الفتن، باب کیف الامر اذا لم تکن جماعة.

«همواره يك طایفه از امتم پیرو حق می باشند و هرگز تحت تأثیر مخالفینشان قرار نمی گیرند تا اینکه امر خدا می رسد».

و مسلمان در زمان ما، حیران و سرگردان است از این همه هیاهو و فتنه بزرگی که در اطرافش جریان دارد و خود را می یابد که می بایست در اسلامش تجدید نظر کند و در بسیاری از حوادث مهمی که در تاریخ اسلامیمان رخ داده است، و این مصداق بارزی از سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را می رساند که فرمود:

«اسلام غریب، آغاز شد، و غریب باز می گردد، چنانکه شروع کرد».

تردیدی نیست، کسی که در تاریخ اسلامیمان تا امروز بدقت بنگرد و آن همه مصیبت و محنت که بر اهل بیت بویژه بر امامان و پیشوایان دین گذشت را دریابد، و درباره گم شدن حقیقت میان اهل سنت، تفکر کند، معنای بازگشت غریبانه اسلام را خوب درک خواهد کرد و همانا در این سالیان اخیر، این حقیقت متجلی شده است، هر چند بخشی از این تاریکی و ظلمت که ظالمان بر پیروان این راه مستقیم و در طول سالیان دراز، پرده افکنده بود، پس زده شده و روزنه امید پدیدار گشته است. و این است مصداق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید:

«ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را بر دنیا برایمان برگزید و همانا اهل بیت، پس از من سختی و محنت و در بدری خواهند دید، تا اینکه قومی از اینجا بیرون می آیند - و با دست خود به سوی مشرق

زمین اشاره کرد - پرچمهایی سیاه با خود دارند، حق را می طلبند ولی به آنها داده نمی شود، پس می جنگند و پیروز می شوند و هر چه خواستند به آنها داده می شود ولی نمی پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت می سپارند که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد.

هان! هر که آن زمان را دریابد، به سوی آنان بشتابد هر چند چهار دست و پا بر روی برف و یخ برود»⁽¹⁾.

خداوند فرجش را هر چه زودتر برسان و ما را زیر پرچمش قرار ده.

«وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله الطیبین الطاهرین».

27/ ذی حجة الحرام سنه 1412

ص: 253

1-1- سنن ابن ماجه، ج 2، حدیث شماره 4082 و 4087 - ابن ابی شیبیه، ج 15، اص 235، ح 19573.

1- معجم أحادیث الإمام المهدي (عج) ج 1-5 (عربی)

2- آنگاه هدایت شدم - تألیف دکتر تیجانی.

3- همراه با راستگویان - تألیف دکتر تیجانی.

4- پیشینه سیاسی فکری و هابیت - تألیف انصاری لاری.

5- در جستجوی حقیقت - تألیف دکتر أسعد وحید.

6- تبصرة الولي - تألیف علامه سید هاشم بحرانی. (عربی)

7- كتاب الغيبة - تألیف شیخ طوسی. (عربی)

8- حلیة الأبرار - تألیف علامه سید هاشم بحرانی. (عربی)

زیر چاپ

1- مسالك الأفهام - تألیف شهید ثانی. (عربی)

2- مدينة المعاجز - تألیف علامه سید هاشم بحرانی. (عربی)

3- ترجمه فسلوا أهل الذکر - تألیف دکتر سید محمد تیجانی.

ص: 254

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

